

# آزادی

در منظومه فکری امام خامنه‌ای

ویراست اول

[www.nomov.ir](http://www.nomov.ir)

در زمینه‌ی کار مربوط به آزادی، هیچ حرف نو، هیچ ایده‌ی نو، هیچ منظومه‌ی فکری نو- مثل منظومه‌های فکری که غربی‌ها دارند- به وجود نیامد. خیلی از این صاحبان فکر در غرب، يك منظومه‌ی فکری در خصوص آزادی دارند... امروز ما کمبود داریم... و ضمن اینکه منابع داریم، منظومه‌ی فکری نداریم.... ما باید برویم به سمت منظومه‌سازی؛ یعنی قطعات مختلف این پازل را در جای خود بنشانیم، يك ترسیم کامل درست کنیم؛ به این احتیاج داریم. این هم کار يك ذره، دو ذره نیست؛ کار يك جلسه، دو جلسه نیست؛ کار جمعی است و تسلط لازم دارد؛ هم تسلط به منابع اسلامی، هم تسلط به منابع غربی؛... بنده سالها پیش در نماز جمعه‌ی تهران، ده پانزده جلسه راجع به همین بحث آزادی صحبت کردم<sup>۱</sup>

---

۱. (۱۳۹۱/۰۸/۲۳) بیانات در چهارمین نشست اندیشه‌های راهبردی با موضوع آزادی

## فهرست

|                                                |    |
|------------------------------------------------|----|
| تعریف آزادی                                    | ۱  |
| خطبه‌های نماز جمعه تهران (۱۳۶۵/۰۹/۱۴)          | ۱  |
| خطبه‌های نماز جمعه تهران (۱۳۶۵/۱۰/۰۵)          | ۸  |
| خطبه‌های نماز جمعه تهران (۱۳۶۵/۱۰/۱۹)          | ۱۵ |
| خطبه‌های نماز جمعه تهران (۱۳۶۵/۱۱/۰۳)          | ۲۳ |
| آزادی فکر و عقیده                              | ۲۶ |
| خطبه‌های نماز جمعه تهران (۱۳۶۵/۱۱/۱۷)          | ۲۶ |
| خطبه‌های نماز جمعه تهران (۱۳۶۵/۱۲/۰۱)          | ۳۱ |
| خطبه‌های نماز جمعه تهران (۱۳۶۵/۱۲/۱۵)          | ۳۶ |
| آزادی بیان                                     | ۴۱ |
| خطبه‌های نماز جمعه تهران (۱۳۶۶/۰۲/۰۴)          | ۴۱ |
| خطبه‌های نماز جمعه تهران (۱۳۶۶/۰۲/۱۸)          | ۴۷ |
| آزادی سیاسی                                    | ۵۵ |
| خطبه‌های نماز جمعه تهران (۱۳۶۶/۰۳/۲۲)          | ۵۵ |
| خطبه‌های نماز جمعه تهران (۱۳۶۶/۰۴/۱۲)          | ۶۰ |
| آزادی اقتصادی                                  | ۶۸ |
| خطبه‌های نماز جمعه تهران (۱۳۶۶/۰۷/۲۴)          | ۶۸ |
| خطبه‌های نماز جمعه تهران (۱۳۶۶/۰۸/۱۵)          | ۷۶ |
| خطبه‌های نماز جمعه تهران (۱۳۶۶/۰۸/۲۹)          | ۸۳ |
| خطبه‌های نماز جمعه تهران (۱۳۶۶/۱۰/۱۱)          | ۹۰ |
| چهارمین نشست اندیشه‌های راهبردی با موضوع آزادی | ۹۶ |

# تعریف آزادی

(۱۴/۰۹/۱۳۶۵) خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران

۲ ربیع الثانی ۱۴۰۷

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا ونبينا وحبیب قلوبنا ابی القاسم محمد وعلی اله الاطیبین الاطهرین المنتجبین الهداة المهدیین المعصومین سیما بقية الله فی الارضین.

قال الله الحكيم فی كتابه: وَيَصْنَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ<sup>۱</sup>.

اوصيكم عباد الله بتقوى الله و مراقبة امره و نهيه و المجانبه عن عصيانه.

همه‌ی برادران و خواهران نمازگزار را به رعایت تقوای الهی و حفظ نفس از هوی‌های شیطانی و ذکر و یاد دائمی پروردگار توصیه می‌کنم و امیدوارم که با تقویت روح ایمان بتوانیم از دامهای شیطان در نفس خودمان و در رابطه‌ی با اعمال خودمان، خود را محافظت کنیم.

بحثی که امروز در این خطبه و در خطبه‌های اول تا چندین جمعه ان شاء الله ادامه خواهم داد، یک بحث تازه‌ای است که البته به مباحث قبلی مرتبط و متصل است، اما در عین حال یک بحث مستقلی هم هست و آن بحث در باب آزادی از نظر اسلام و قرآن است که یکی از بحثهای مهم اسلامی و اجتماعی است و لازم است که یک بار - ولو به صورت مجمل - در این تریبون عمومی این مسئله مطرح بشود. ارتباط این بحث با مباحث گذشته به صورت فهرست وار عرض میشود که رشته‌ی مطلب در ذهن شنوندگان عزیز گسسته نشود و آن به این ترتیب است که بحث ما در وظائف حکومت اسلامی در رابطه‌ی با جامعه بود و عرض کردم که این وظائف دو نوع است: یک نوع وظائف مربوط به امور معنوی و یک نوع وظائف مربوط به رفاه مادی. در وظائف معنوی، یکی از وظائف را که عبارت بود از تعلیم و تربیت و تزکیه‌ی جامعه، به تفصیل عرض کردم و نقش صداوسیما را در این باب مشروحاً بیان کردم و عرض شد که

دولت اسلامی موظف است که جامعه را با فرهنگ بالاتر و معلومات عمیق‌تر و آگاهی‌های همگانی مجهز کند و بدین وسیله جلو نفوذ فرهنگ بیگانه را بگیرد و برای اینکه تأثیر رسانه‌های عمومی از جمله صداوسیما و همچنین روزنامه‌ها و مطبوعات روشن بشود، دو نمونه و دو مثال را عرض کردم از تبلیغات ننگین رژیم گذشته که به وسیله‌ی صداوسیما و مطبوعات در جامعه گسترش و عمق پیدا کرده بود: یکی در باب اسراف و فرهنگ مصرف‌گرایی بود و دیگری در باب فساد و فحشاء جنسی. و این بحثها به همان بحث اصلی مربوط میشد که عبارت بود از وظائف دولت اسلامی در باب تعلیم مردم و تربیت آنها و تزکیه‌ی آنها و تقویت مبانی آگاهی و فرهنگی آنها. وظیفه‌ی دیگر دولت در رابطه‌ی با وظائف معنوی در جامعه، همین وظیفه‌ی تأمین آزادی است برای افراد جامعه و زمینه‌های رهایی انسان از عیوب مخرب، مفسد و متوقف‌کننده و همه‌ی موانع حرکت و رشد و جهش انسانها؛ مبارزه‌ی با اینها- که همان مبارزه برای آزادی افراد جامعه است- این هم یکی از تلاشهای لازم و واجب برای دولت اسلامی است که یقیناً نمیشود جمهوری اسلامی و حکومت اسلامی باشد و این تلاش نباشد.

برای اینکه این بحث روشن بشود، ناچار باید درباره‌ی اصل مفهوم آزادی و نظر اسلام در باب آزادی و اینکه آزادی چه معنایی دارد، يك بحثی انجام بگیرد، که همین بحثی است که من امروز شروع میکنم و در هفته‌های بعدی که به نماز بیایم، ان شاء الله آن را ادامه میدهم و امیدوارم مجموعه‌ی بحثی که انجام میگیرد، يك بحث مفیدی برای آگاهی‌های جامعه و همچنین برای عمل ما مسئولان جامعه باشد.

اولاً باید مفهوم آزادی را روشن کنیم، آزادی یعنی چه؟ چون تقریباً همه‌ی دولتهائی که در دنیا نامی و عنوانی و هیاهویی دارند و بلوکهای شرق و غرب، دم از آزادی میزنند. هم دموکراسی‌های غربی، مدعی آزادی‌اند؛ منتها آزادی در آنجا آزادی فردی است و يك معنای خاصی برای آزادی قائلند و همچنین کشورهای بلوک شرق و رژیمهای سوسیالیستی یا مدعی سوسیالیستی، آنها هم دم از آزادی و دموکراسی میزنند. همان‌طوری که ملاحظه میکنید، بیشتر کشورهای شرقی و وابسته‌ی به بلوک شرق، در نام و عنوان دولشان کلمه‌ی «دموکراتیک» را به کار میبرند که همان به معنای آزادی و آزاد هست و میخواهند ادعا کنند که در این جا هم، در این کشورها هم یکی از هدفها آزادی است، که البته در آنجا مقصود آنها از آزادی، آزادی فردی نیست، بلکه آزادی در مقیاس جامعه است و حل شدن و هضم شدن آزادی فرد در آن چیزی که آنها آن را آزادی جامعه می‌شمرند. پس میبینید که در دنیا ادعای آزادی هست و هر دولتی، هر رژیمی، هر مکتبی و هر دستگاهی، آزادی را به يك نحو خاصی معنا میکنند و همه هم مدعی این هستند که آزادی را در جامعه‌ی خودشان تأمین کرده‌اند.

در داخل اجتماعات اسلامی و از جمله اجتماع خود ما هم عده‌ای هستند که دم از طرفداری از آزادی میزنند؛ چه افراد انقلابی و مؤمن که نام آزادی را به عنوان يك شیء مقدس بر زبان می‌آورند و طرفدار تأمین آزادی‌ها به شکلهای

مختلف هستند - بعضی آزادی سیاسی، بعضی آزادی اقتصادی و انواع آزادی‌های دیگر - چه کسانی که آزادی را و طرفداری از آزادی و مطالبه‌ی آزادی را يك وسیله‌ای قرار داده‌اند برای اینکه اغراض سیاسی خودشان را در زیر آن بپوشانند. پس در داخل جامعه هم در بین گروه‌های روشنفکر، آگاه، مردم معمولی ما که بحمدالله این روزها از آگاهی‌های سیاسی بالائی برخوردار هستند، باز کلمه‌ی آزادی به معانی مختلف و با تعبیرات مختلف تکرار میشود؛ هر کسی از آزادی يك معنائی و يك مفهومی را در ذهن خود می‌آورد، باز اینجا حدود آزادی مشخص نیست؛ البته بعضی‌ها هم هستند از افرادی که طرفدار بی‌بندوباری‌های گوناگون هستند - بی‌بندوباری‌های جنسی، بی‌بندوباری‌های اخلاقی - که اینها هم باز با شعار آزادی و اینکه ما آزاد هستیم که هر کاری میخواهیم بکنیم و با مطرح کردن همان نوع آزادی‌ای که در غرب است - متأسفانه آن چیزی که اسم او را آزادی گذاشتند - باز اسم آزادی را می‌آورند که غالباً وقتی در جامعه‌ی ما گفته میشود آزادی، همان معنای آزادی غربی در ذهنها تداعی میکند، که ما حالا درباره‌ی آن آزادی ان‌شاءالله صحبت خواهیم کرد و شاید اگر معنای آزادی و تعریف درست آزادی را بنده توفیق پیدا کنم که درست بیان کنم، شاید بسیاری از این ادعاهای آزادی در دنیا زیر سؤال برود، یعنی ما ببینیم که نه، در کشورهای غربی، در همین دموکراسی‌ها، همین جاهانی که علی‌الظاهر روزنامه‌ها میتوانند هر حرفی را بنویسند یا تلویزیونها چیزهائی را بگویند - که نمایش و دکور آزادی وجود دارد - این در حقیقت يك بَرك غلیظی است که بر چهره‌ی زشت نظامهای مستبد و دیکتاتور کشیده شده و در واقع آزادی آنجا هم وجود ندارد؛ شاید آن آزادی‌ها با بیانی که بعد ان‌شاءالله خواهیم کرد و معنای آزادی که بیان میکنیم و بحثی که اصلاً زیر سؤال برود و شاید بتواند این بحث يك سر رشته‌ای بشود برای اینکه خیلی از ملتهای کشورهای به اصطلاح آزاد، در آزاد بودن خودشان شك کنند و مطالبه‌ی آزادی را بکنند.

اولاً قبل از آنی که ما حالا وارد اصل بحث بشویم و آزادی را معنا بکنیم و حدود آزادی را معین بکنیم، يك مطلب کوتاهی را باید عرض کنم - که شاید امروز بیش از آن در این خطبه نگنجد - و او این است که ببینیم آیا اساساً در معارف اسلامی و در متون اسلامی چیزی به نام آزادی هست یا نه. ممکن است بعضی اینجور تصور بکنند که اصلاً ادیان با آن چیزی که اسم آن حریت و آزادی است، هیچ موافقتی ندارند و آزادی اجتماعی، آزادی‌های فردی، آزاد بودن انسان، در اروپا اول‌بار به وجود آمد و حدود دویست سال قبل مثلاً در انقلاب کبیر فرانسه، مسئله‌ی آزاد بودن انسان و آزاد متولد شدن هر انسان اول‌بار مطرح شد و بگویند اینی که شما میخواهید مسئله‌ی آزادی را به اسلام بچسبانید، این يك تلاش بیهوده است، اصلاً اسلام و بقیه‌ی ادیان با آزادی سر و کاری ندارند و این مفهوم اجتماعی و سیاسی که امروز در دنیا رائج هست، این يك مفهوم اروپائی است، يك مفهوم غربی است و ناشی از انقلاب کبیر فرانسه و انقلابهای غربی است، مکاتب غربی است، به اسلام چه ربطی دارد؟ ما ببینیم آیا اساساً هیچ مفهومی در اسلام به عنوان آزادی هست یا نه؟

در پاسخ به این سؤال باید عرض بکنم که به عکس، مفهوم آزاد بودن انسان، قرن‌ها پیش از آنکه در اروپا مطرح بشود، در اسلام مطرح شد و قرن‌ها پیش از آنکه متفکرین و روشنفکران و انقلابیون و رهبران اروپائی به فکر بیفتند که آزادی بشر را یکی از حقوق اساسی بشر بدانند، این در اسلام مطرح شده. حالا اگر آزادی را با آن معنای راقی و لطیف و بلند آن مطرح کنیم، که آزادی روح انسان از آلائشها، از هوی‌ها و هوسها، از رذائل، از قیدوبندهای مادی است، اگر این را بگوئیم که این تا امروز هم هنوز در انحصار مکاتب الهی است و اصلاً مکاتب غربی و اروپائی آن را استشمام نکرده‌اند و آن آزادی‌ای که در فرانسه در انقلاب کبیر در قرن هیجدهم مطرح شد و همچنین بعد از او در دنیای غرب، این آزادی مطرح شد، او خیلی کوچکتر و محدودتر و کم‌ارزش‌تر از آن آزادی‌ای است که انبیای الهی و مکاتب الهی درباره‌ی او بحث کرده‌اند، اگر آزادی را به این معنا بگیریم، این، مخصوص مکاتب الهی است؛ اما اگر آزادی را با همان معنا و مفهومی که امروز در مکاتب سیاسی مطرح میشود، آزادی‌های اجتماعی، آزادی‌های سیاسی، آزادی‌های اقتصادی، آزادی فکر و اندیشیدن و عقیده، اگر به همین معنا هم آزادی را بگیریم، البته با تفاسیر مختلفی که در زیر هر يك از این مطالب و عناوین هست، در همین هم اسلام قرن‌ها قبل از انقلابهای اروپائی و مکاتب اروپائی، این آزادی را به ارمغان آورده. این آیه‌ای که من در اول این خطبه تلاوت کردم، یکی از آن آیاتی است که شایسته است بر لوحه‌های زرینی نوشته بشود و در سردر همه‌ی مجامعی در دنیا که برای حقوق انسانها مبارزه میکنند، نصب بشود: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ».

این آیه درباره‌ی پیغمبر است و یکی از آن توصیفهائی است که از شخصیت رسول گرامی اسلام در قرآن شده، چون در قرآن چند آیه است که درباره‌ی شخصیت پیغمبر و یاران پیغمبر توصیف شده، هر کدام از این آیات يك بُعدی از ابعاد عظیم آن شخصیت را بیان میکند، یکی از برجسته‌ترین‌هایش این آیه است. از جمله‌ی مطالبی که در این آیه آمده این است که: «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ»؛ بندها را از پای آنها بر میدارد- انسانها- «وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»؛ آن غلهائی که به پای آنهاست و سنگینی میکند و مانع از تحرك انسان میشود، مانع از پرواز آدمی میشود، مانع از اوج گرفتن انسان و تکامل انسان میشود، اینها را از گردن و پای انسان باز میکند. «اِصْر» را من در لغت نگاه کردم، دیدم به معنای آن ریسمانهائی است که پایه‌ی خیمه را به وسیله‌ی او با میخها می‌کوبند به زمین، که تا آن ریسمانها به خیمه بسته است، این خیمه تکان نمیتواند بخورد؛ به پای انسانها آنقدر از این ریسمانها بسته‌اند، آنقدر او را چهارمیخه کرده‌اند در زندگی که انسان تکان نمیتواند بخورد در نظامهای طاغوتی. انواع و اقسام تحمیلها، انواع و اقسام تبعیضها، انواع و اقسام محدودیتهای، انواع و اقسام تلقینها و تزریقهای که امروز به صورت مدرن در دنیا مطرح است و انسانها را به صورت يك حیوان در می‌آورد. انسان در بسیاری از جوامع غربی به صورت يك حیوان، مثل يك گوسفند، مثل يك خوك، مثل يك گرگ زندگی میکند؛ اصلاً از رشحات انسانی در او اثری نیست، چی او

را اینجور اسیر کرده؟ مگر این همان انسانی نیست که يك نفرش گاهی يك ملت را، يك کشور را، يك جامعه را آزاد میکند

که:

بسا باشد که مردی آسمانی

به جانی سر فرازد ملتی را

نهد جان در یکی تیر و رهاند

ز ننگ تیره‌روزی کشوری را

گاهی يك چنین انسان اوج میگیرد، اما همین انسان را شما در این مجامع غربی میبینید اسیر تمایلات پست مادی، اسیر ظلم‌ها، اسیر تبعیض‌ها، اسیر تلقین‌های پست‌کننده، اسیر خفتها، ذلتهاست؛ این چه چیزی است که انسانها را اینجور اسیر میکند؟ این همان «اصر» هاست، این همان غلها و زنجیرهاست. پیغمبرها وقتی وارد جامعه میشوند، اولین کارشان این است که غلها را، زنجیرها را از گردن این زندانی باز کنند؛ لذا شما میبینید که وقتی رسول گرامی اسلام می‌آید و دعوت خودش را میگوید و لا اله الا الله را میگوید، يك غلام سیاه که در آن جامعه آنقدر محکوم هست به ذلت و نکبت و حقارت، در مقابل ارباب خودش که يك آقازاده‌ی بزرگ یا يك آقای متنفذ هست می‌ایستد، حرفش را میزند، سخن دلش را ابراز میکند و با او مقابله میکند، با او بحث میکند؛ این در زندگی همه‌ی پیغمبران بوده. چي این انسان را اینجور رها کرد؟ همین که غلها و زنجیرها را از پای او باز کردند؛ آزادی یعنی این. پس مفهوم آزادی در قرآن کریم، در روایات، در متون اسلامی آمده؛ حالا این آزادی چي هست، عرض کردم، بعدها، در بحثهای بعدی، حدود و مرزهای این آزادی را ان شاء الله مشخص میکنیم که معلوم بشود این آزادی با بی‌بندوباری یکی نیست؛ با گمراهی یکی نیست؛ با خودرایی و خودکامگی یکی نیست؛ با وحشیگری و بی‌ضابطگی یکی نیست.

آزادی یعنی آزادی؛ بی‌بندوباری و وحشیگری و فساد و گمراهی و خودکامگی، هر کدام معانی خودشان را دارند؛ آزادی هم یعنی آزادی. این را بعد ان شاء الله روشن میکنیم؛ اما نفس آزادی، خود این مفهوم متعالی و راقی‌ای که حداکثر دو‌یست سال است توی مطبوعات و کتابها و اندیشه‌های غربی راه پیدا کرده، این در قرآن کریم هست و یقیناً در مکتب بسیاری از انبیای الهی هست. در وصیت امیرالمؤمنین (علیه الصلوة والسلام) به فرزندش امام حسن مجتبی، با خود همین کلمه‌ی آزادی آمده که: «لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا»<sup>۱</sup>.

بنده‌ی غیر خودت نباش که خدا تو را آزاد آفریده، ببینید! هر انسانی آزاد به دنیا آمده که در سندهای بسیار مهم انقلاب کبیر فرانسه امروز در دنیا حفظ میشود و دهن به دهن گفته میشود و از حرفهای منتسکیو و امثال او از

نویسندگان و متفکران، ذکر میشود و نقل میشود که هر انسانی آزاد به دنیا می‌آید، این در هزار و چهارصد سال قبل به صورت يك سند مکتوب نوشته شده‌ی غیر قابل خدشه وجود دارد.

«لاتکن عبد غیرک»؛ بنده‌ی غیر خودت نباش؛ غلام نباش، درحالی که خدا تو را آزاد آفریده.

قبل از اسلام حضرت موسی به فرعون میگوید که: «وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدْتَ بَنِي إِسْرَائِيلَ»؛<sup>۱</sup> که این را هم قرآن نقل میکند؛ این منتهی است سر من میگذاری که بنی اسرائیل را برده‌ی خودت کرده‌ای، آزادی آنها را سلب کردی؟! باز اینجا مسئله‌ی بردگی و آزادی مطرح است و در معارف صدر اسلام و در تاریخ صدر اسلام، اینقدر این مفهوم با همین نام، با همین واژه و با همین خصوصیات تکرار شده که جای شك باقی نمی‌ماند.

در زمان خلیفه‌ی دوم، استاندار مصر عمروعاص بود و پسر عمروعاص در يك ماجرائی، در يك گفتگویی با يك جوان دهاتی حرفشان شد، يك سیلی بر صورت آن جوان روستائی مصری زد- حالا شما ببینید يك روستائی مصری که نمیدانم حالا عرب بوده یا غیر عرب بوده، شاید آن وقت هنوز عرب هم نبودند، آن هم نماینده‌ی خلیفه و استاندار مطلق- پسر به پدرش شکایت کرد، پدرش آمد پیش عمروعاص، گفت باید قصاص کنی، پسر من کتک خورده و بایستی پسر تو که زده، او هم کتک بخورد؛ او هم اعتنائی نکرد و اینها را بیرون کرد؛ بلند شدند آمدند مدینه در زمان خلیفه‌ی دوم و پیش خلیفه توی مسجد، ماجرا را مطرح کردند، خلیفه فوراً نوشت تا آن حاکم یعنی عمروعاص و پسرش هر دو بیایند؛ آوردشان توی مسجد گفتش که این پسر دهاتی، آن پسر استاندار را قصاص کند، خود استاندار هم تعزیر بشود، گفت چرا خود من تعزیر بشوم؟ گفت برای خاطر اینکه به میخ قدرت تو، پسر تو این کار را کرد و این حرکت را انجام داد؛ تو رو دادی به او؛ بعد يك جمله‌ای از قول خلیفه نقل شده که آن هم جملاتی است که توی تاریخ هست و او این است که خطاب میکند به عمروعاص میگوید: «متی استعبدتم الناس و قد ولدتهم امهاتهم احراراً؟»<sup>۲</sup> از کی شما این مردم را بنده‌ی خودتان و برده‌ی خودتان قرار دادید، در حالی که مادرهاشان اینها را آزاد آفریدند؟ این منطق اسلام است. اگر این در اسلام به صورت يك فرهنگ رائج نبود، خلیفه برای يك کار به این مهمی که استاندار خودش را میخواهد مجازات کند، به این جمله، به این معرفت اسلامی استناد نمیکرد؛ پیداست این يك مطلبی بوده که همه این مطلب را میدانستند، جزو فرهنگ رائج و شناخته شده‌ی ملت اسلام در آن وقت بوده که انسانها آزادند، انسانها دارای حق آزادی هستند و از مادرها آزاد متولد شدند و کسی حق ندارد انسانها را برده و اسیر و بنده‌ی خودش بکند و حق آزادی آنها را سلب کند که البته اینجا جرج جرداق مسیحی که درباره‌ی امیرالمؤمنین کتاب نوشته، بین این جمله و جمله‌ی امیرالمؤمنین يك مقایسه‌ی جالبی میکند که جای بحثش اینجا

۱. شعراء: ۲۲

۲. تفسیر فی ظلال القرآن (سید قطب)، ج ۸، ص ۹۵ (کتاب از منابع اهل سنت است)

نیست و نشان دهنده‌ی این هست که این مفهوم، این فرهنگ در اسلام وجود دارد. پس فرهنگ آزادی، مفهوم آزادی در اسلام یکی از آن مفاهیم قطعی و حتمی است. اگر کسی تصور بکند یا به ذهنش خطور بکند که اسلام دینی است که آزادی‌های اجتماعی را سلب میکند، آزادی‌های فردی را سلب میکند و در فرهنگ اسلامی آزادی نیست، نه، این يك حرف بیخودی است. البته آزادی غیر از بی‌بندوباری است، همان طور که عرض شد، آزادی غیر از گمراه کردن افراد و اغواگری است، آزادی غیر از خودرأیی و خودکامگی است، آزادی غیر از این است که کسی هر کاری دلش خواست انجام بدهد ولو با چهارچوبهای پذیرفته شده‌ی جامعه یا حقوق جامعه یا حقوق افراد دیگر در تضاد باشد، يك مرزهایی دارد آزادی؛ آزادی غیر از این است که کسی به استناد آزادی هر سوء استفاده‌ای خواست بکند، کمااینکه در دنیا این کار شده؛ کمااینکه به نام آزادی بزرگترین بارها بر انسانها تحمیل شده؛ به نام آزادی بزرگترین جنایتها انجام گرفته؛ به نام آزادی نسلهای انسانی به فساد اخلاقی و شهوانی دچار شدند؛ به نام آزادی، آزادی حقیقی از ذهنهای انسانها در فرهنگ غربی و در مکاتب غربی گرفته شده؛ به نام آزادی چشمهای انسانها را بسته‌اند، عقلهای آنها را بسته‌اند و هرچه خواسته‌اند در ذهن آنها و در دل آنها نفوذ داده‌اند و رسوخ داده‌اند که این حقیقتی است که امروز ما در دنیا داریم مشاهده میکنیم؛ هم در بلوکهای غرب و نظامهای دموکراسی که طرفدار آزادی فردی‌اند، هم در نظامهای شرقی و دستگاه‌های سوسیالیستی که طرفدار آزادی‌های اجتماعی و هضم آزادی فردی در آزادی اجتماعی‌اند. به نامهای گوناگون، مکاتب گوناگون: اومانيسم و غیره و غیره، هر کدام يك لطمه‌ای به این آزادی زده‌اند. بنابراین باید این مفهوم اسلامی که مفهوم بسیار راقی و عالی و افتخارآمیزی هست، درست معنا بشود. این هم از قبیل همان مطلبی است که در باب حقوق زن و وظائف زن و حدود معاشرت زن در اینجا من عرض کردم که گفتم ما در مقابل دنیا باقیدار نمیشویم اگر نظر خودمان را در باب زن بگوئیم؛ دنیا نمیتواند علیه ما حرف بزند، اگر مفهوم حدود زن و وظائف زن در جامعه مشخص بشود، ما هستیم که زبانمان سر دنیا دراز خواهد بود. اگر ما در باب آزادی هم نظر اسلام را درست تبیین کنیم و تشریح کنیم، ما باقیدار نمیشویم در دنیا و پیش کشورهایی که دم از آزادی‌های دروغین و تقلبی و گمراه‌ساز میزنند. ما هستیم که زبانمان سر دنیا دراز است که چرا این آزادی‌ها به انسانها داده نمیشود و چرا به نام آزادی بر انسانها ظلم میشود و جفا میشود. لذا باید نظر اسلام در باب آزادی دانسته بشود، این يك بحث لازم است؛ برای مردم ما هم این بحث لازم است، برای کسانی که با مسائل جهانی هم در ارتباطند، لازم است و ان شاء الله راهگشای خود ما مسئولین کشوری هم خواهد بود که بتوانیم بر اساس این حدود و وظائفمان را هرچه بیشتر بفهمیم. بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ.<sup>۲۱</sup>

۱. عصر: ۳۱

۲. (۱۴/۰۹/۱۳۶۵) خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران

(۱۳۶۵/۱۰/۰۵) خطبه‌های نماز جمعه تهران

۲۳ ربیع‌الثانی ۱۴۰۷

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين نحمده و نستعينه و نستغفره و نستهديه و نتوكل عليه و نصلّي و نسلم على حبيبه و نجيبة و خيرته في خلقه حافظ سرّه و مبلغ رسالاته سيدنا و نبينا ابى القاسم محمّد و على اله الاطيين الاطهرين المنتجبين الهداة المهديين المعصومين سيما بقية الله في الارضين و صلّ على ائمة المسلمين و حماة المستضعفين و هداة المؤمنين.

قال الله الحكيم في كتابه: الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ.<sup>۱</sup>

اوصيكم عباد الله بتقوى الله و نظم امرکم و ان تكونوا للظالم خصما و للمظلوم عوناً.

همه‌ی برادران و خواهران نمازگزار را دعوت میکنم و توصیه میکنم به رعایت تقوای الهی و رعایت ذکر و یاد پروردگار؛ نه فقط در حال نماز، بلکه در همه‌ی احوال و همراه با همه‌ی حرکات و سکنات و گفتن‌ها و سکوت‌ها.

بحثی که از هفته‌ی گذشته به مناسبت وظائف دولت اسلامی و حکام مسلمین مطرح شد، یعنی بحث تأمین آزادی برای افراد جامعه، به اینجا رسید که اصل تعبیر آزادی و مفهوم آزادی با همین عنوان و با همین تعبیر در اسلام دارای سابقه است. خطاست اگر کسی تصور کند که مسئله‌ی آزادی و آزادی‌های اجتماعی و آزادی‌های فردی از غرب و از فرهنگ غریبان وارد کشور ما و جوامع اسلامی شده است، نه، در اسلام و در آثار اسلامی مسئله‌ی آزادی دارای اهمیت زیادی است، با يك ابعاد بسیار وسیع و حتی وسیعتر از آنچه که امروز در دنیا مطرح است و در خطبه‌ی گذشته، من دو سه فراز از قرآن و حدیث را عرض کردم، امروز هم يك حدیث دیگر در این باره عرض میکنم و آن جمله‌ای است از امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة والسلام) که فرمود:

«انّ ادم لم یلد عبدا ولا امة و انّ الناس کلّهم احرار»<sup>۱</sup>

یعنی آدم، غلام و کنیز به دنیا نیامده است؛ همه‌ی انسانها آزادند. این يك جمله‌ی کوتاه و بسیار پرمعناست که همه‌ی آزادی‌هائی که امروز غرب و شرق و تمدنها و فرهنگهای جهانی از آن دم میزنند، در این وجود دارد و این افتخار، متعلق به ادیان است و متعلق به اسلام است که اعلان آزادی بشر را کرده‌اند. مباحثی که باید در این باره گفته بشود، مباحث زیادی است، من چون مایل هستم که به مباحث اصلی زودتر برسیم، برخی از مطالب را به صورت خلاصه و فشرده عرض میکنم و در مرتبه‌ی اول مفهوم آزادی را که یکی از مسائل اصلی است، اینجا مطرح میکنم.

اولاً باید بدانیم که آزادی به معنای رها بودن از هر قید و بند و ندیدن مانع بر سر راه خود و اینکه هر کسی هر کاری که مایل هست و دوست میدارد، آن را بتواند انجام بدهد، این در هیچ يك از مکتبه‌ها و فرهنگها و نظرات فلسفی و اجتماعی، به صورت يك ارزش ذکر نشده؛ آزادی بی‌بند و بار، آزادی مطلق را هیچ کس در دنیا طرفداری نکرده و ممکن هم نیست؛ در جامعه‌ی بشری اگر ما فرض کنیم که يك انسان در هر کاری که مایل است انجام بدهد آزاد باشد و هیچ مانعی بر سر راه او نباشد، نفس این آزادی طبیعی است که آزادی بسیاری از مردم دیگر را محدود خواهد کرد، راحتی آنها را، امنیت آنها را، آزادی آنها را سلب خواهد کرد. بنابراین آزادی انسانیت و جامعه‌ی انسانی به صورت مطلق اصلاً نه ممکن است و نه کسی طرفدار اوست؛ حتی آنارشیستهای که در قرن نوزدهم و بیستم در اروپا پیدا شدند و شعار آزادی از تمام قوانین اجتماعی و قیود اجتماعی را سر دادند، آنها هم باز يك حدودی و يك قیودی را بهش معتقد بودند و در عمل رعایت میکردند. خلاصه، آزادی به معنای مطلق یعنی اینکه انسان هر کاری که مایل بود، هر چیزی که اراده کرد، برایش مباح باشد، یله باشد، رها باشد، این نه منطقی است، نه ممکن است و نه هیچ کس در دنیا از آن طرفداری کرده؛ بحثی که وجود دارد، بر سر حدود آزادی است. بالاخره این آزادی مطلق يك جا محدود باید بشود، این انسان اگر بخواهد زندگی مطلوب و راحتی داشته باشد، يك مقدار از آزادی‌ها را باید قبول کند و بپذیرد که از او بگیرند و يك جا متوقف بشود. بحثی که بین متفکرین و فلاسفه‌ی اجتماعی و کسانی که در این باب حرف زده‌اند و نظری داده‌اند وجود دارد، در این «حد» است، مرز آزادی کجاست؟ یعنی انسانها تا چه حد و در چه محدوده‌ای و در چه چهارچوبی آزادند و به کجا که رسیدند، آزادی آنها باید محدود بشود و جلو آزادی آنها گرفته بشود؟ بحثی که در باب آزادی و مفهوم آزادی وجود دارد، در اینجا است.

در اینجا فلاسفه‌ی اجتماعی غرب، اول‌بار در فرهنگ رائج جهانی نظراتی ابراز کردند و کتابهای نوشتند که کتابهایشان هم معروف است. اسم این نویسندگان و متفکرین هم معروف است و همان اصول غالباً در اعلامیه‌ی حقوق بشر هم که امروز یکی از سندهای جهانی به حساب می‌آید و مورد قبول خیلی‌هاست، ذکر شده؛ اینها يك

نظراتی را در باب حدود آزادی و مرزهای آزادی ذکر کرده‌اند؛ مثلاً مرز آزادی، قانون است که اگر چنانچه کسی می‌خواهد آزاد باشد، باید در چهارچوب قانون آزاد باشد؛ یا مرز آزادی تا آنجائی است که به آزادی دیگران لطمه‌ای نزنند. اینها حرفهای معروفی است که فلاسفه‌ی اجتماعی غرب گفته‌اند، نویسندگان مسلمان هم خیلی‌هاشان از آنها تقلید کرده‌اند و گرفته‌اند و بدون اینکه روی نظر اسلام يك تجزیه و تحلیلی بشود، يك مطالعه‌ای بشود، آیات قرآن دیده بشود، نظرات اسلامی مشاهده بشود، همان شعارها را سر داده‌اند؛ البته برخی از حرفها درست هم هست، لکن برخی از حرفها، حرفهای نادرستی است، حرفهای غیر قابل دفاعی است و غیر منطقی‌ای است که در جزئیات این مطالب اگر بخواهیم وارد بشویم، از حیطه‌ی حوصله‌ی بحث نماز جمعه خارج خواهد شد؛ این باید در جاهای دیگری و محدودتری بحث بشود.

آنچه که من اینجا می‌خواهم عرض بکنم، تفاوت‌هایی است که در شکل کلی، آزادی از نظر اسلام دارد با آزادی‌هایی که متفکرین غربی ذکر کرده‌اند. من اول فهرست بحثی را که چه در این خطبه و چه در خطبه‌های دیگر خواهم کرد، عرض کنم تا آن کسانی که مایلند بحثها را تعقیب کنند و رویش فکر کنند، روال بحث دستشان باشد. ما به طور کلی آن تفاوتها و نکات اساسی‌ای که میان مفهوم آزادی یا حدود و مرزهای آزادی بین اسلام و غیر اسلام هست یا به تعبیر بهتر بین ادیان الهی و غیر آنهاست، آنها را خلاصه ذکر میکنیم که شاید امروز تمام بشود؛ بعد می‌پردازیم به تفصیل در برخی از جزئیات مثل آزادی فکر، آزادی عقیده، آزادی بیان، آزادی فعالیتهای گوناگون اجتماعی، فعالیتهای سیاسی، فعالیتهای اقتصادی که حدود آزادی در این زمینه‌ها از نظر اسلام چقدر است که آن بحثها نسبتاً تفصیلی خواهد بود. این بحثی که امروز در بیان تفاوت‌های اساسی مرزهای آزادی در اسلام و غیر اسلام عرض میکنم، يك بحث اجمالی است.

به طور خلاصه در تفکر اسلامی، سه تفاوت اصلی و اساسی وجود دارد در بیان مرزهای آزادی و تعیین چهارچوب آزادی. همان طور که اشاره شد، در منطق مکاتب اجتماعی غرب، آزادی را محدود میکنند به مثلاً قانون یا به اینکه به آزادی دیگران لطمه‌ای وارد نیاید. اسلام در برخی از زمینه‌ها دایره را از این تنگتر میکند و در بعضی از زمینه‌ها دایره را گسترش میدهد و به اصطلاح طلبگی ما، بین نظر اسلام و نظر رائج در دنیای غرب در باب آزادی، عموم و خصوص من وجه است: در برخی از چیزها ما نظر غرب را بسیار محدود و تنگ میدانیم، در بعضی از چیزها آن را بیش از حد وسعت یافته و نزدیک به بی‌بندوباری. آن سه تفاوتی که وجود دارد، یکی این است که در اسلام علاوه بر موانع بیرونی‌ای که آزادی انسان را محدود میکنند مثل قدرتها، استعمارگران، ظالمها، قلدرها که آزادی افراد ضعیف و زیردست خودشان را محدود میکنند، يك عده موانع درونی هم فرض شده که آنها هم آزادی انسان را محدود میکنند، یعنی طرفداران آزادی در غرب با آن عواملی مبارزه میکنند که از بیرون وجود انسان با آزادی او می‌جنگد و آزادی او را محدود میکند، مثلاً اختناقی که در برخی از جوامع هست، زور و سلطه‌ی قدرتهائی که

نمیگذارند ملتها نفس بکشند، آن اربابی که برده‌ی خودش را مثلاً زیر شلاق میگیرد یا محدود میکند و همین طور بقیه‌ی عواملی که از وجود خود انسان بیرون هستند و مانع آزادی او هستند. غرب در مفهوم آزادی وقتی بحث میکند، به این موانع توجه میکند و علاج آنها را میخواهد ارائه بدهد. در اسلام غیر از اینکه به این موانع توجه میشود- که حالا آن را هم باز عرض خواهم کرد- يك دسته موانع دیگر را هم در نظر میگیرد که اینها هم مانع آزادی انسانند و آنها موانع درونی‌اند، آنها چی‌اند؟ آنها عبارتند از برخی از خصوصیات بشری که او را به ضعف و به ذلت و به زیر دست ماندن و به انفعال میکشاند، اخلاقیات فاسد، هوی و هوسها، منیتها، بغضها، حب‌های بیجا و خلاصه، عوامل درونی وجود انسان؛ اینها هم از نظر اسلام انسان را محدود میکنند. يك انسان برای اینکه آزاد باشد، کافی نیست که زیر سلطه‌ی يك انسان دیگر یا يك حکومت جبار نباشد، بلکه برای آزادی يك انسان لازم است که زیر سلطه‌ی قوه‌ی غضبیه و شهویه‌ی خودش هم نباشد. آن انسانی که بر اثر ضعفها، بر اثر ترس، بر اثر طمع، بر اثر حرص، بر اثر شهوات نفسانی مجبور میشود تحمیلاتی را و محدودیتهائی را قبول کند، آن انسان هم در حقیقت آزاد نیست.

در همین نظامهای زیر ستم دنیا و آنجاهائی که انسانها در زندان دستگاه‌های جبار حاکم به سر میبرند شما نگاه کنید؛ ملتها نیرومندند، ملتها دارای قدرت فعاله هستند، در عین حال امروز شما در دنیا ملتهای زیادی را میبینید که بر هر کدام از آنها يك دستگاه قدرت متشکل از چند انسان، آن هم انسانهایی که از خود این مردم قویتر نیستند، دارند حکومت میکنند و مثل يك بچه‌ای که مهار شتری را به دست بگیرد و هر جا که میخواهد او را ببرد، شتر رام این ملت را به هر جا که دلشان میخواهد میبرند و مصالح او را هم در نظر نمیگیرند؛ خلقهای مسلمان و غیر مسلمان در دنیا وضعشان همین جور است. خب، چرا این ملتها این وضع را تحمل میکنند؟ یکی از عوامل اسارت‌های ملتها در يك چنین کشورهائی، همان اسارت درونی است. وقتی در درون خودشان دچار ترسند، دچار طمعند، به چند صباح بیشتر زندگی کردن در این دنیا اهمیت میدهند، به چند وعده بیشتر غذا خوردن یا چربتر و بهتر غذا خوردن اهمیت میدهند، به آسایش خودشان و تن‌آسانی خودشان اهمیت میدهند، وقتی از يك پلیس موظف از قبل آن قدرتها میترسند و از او حساب میبرند و جرئت اظهار وجود نمیکنند و جرئت نفس کشیدن نمیکنند، وقتی از مرگ میترسند، از بیکاری میترسند، از گرسنگی میترسند، از ناراحتی و سختی میترسند، یعنی وقتی اسیر این احساسات و ضعفهای درونی خود هستند، لازمه‌ی طبیعی‌اش این است که اسیر اسارتها و زنجیرهای بیرون از وجود خودشان هم میشوند. شما به ملت خود ما نگاه کنید، آن روزی که این ملت در زیر اختناق رژیم ستمشاهی نفس نمیکشید، از کسی صدا در نمیآمد، انسانی جرئت نمیکرد که به وضع و به آن همه بدی و شرارت و ظلم اعتراض بکند، آن دستگاه جبار و ظالم با خیال راحت میراند، سواری میگرفت؛ چرا نگیرد؟ وقتی دلی با خدا آشنا نیست، با انسانها، با بندگان خدا رحمی ندارد، لطفی ندارد، محبتی ندارد. آن روزی که مردم ما حصار ترس را شکستند، حصار طمع را شکستند، کاسب از درآمد روزانه‌اش صرف نظر کرد، دانشجو از درس این ترمش صرف نظر کرد، کارگر از درآمد اندك و ناچیزش صرف نظر کرد، نظامی از آن امتیازاتی که داشت صرف نظر کرد، حصار طمع دریده شد، حصار

ترس دریده شد، از بین رفت، مردم از زنجیرهای درونی خودشان وقتی آزاد شدند، لازمه‌اش این شد که ریختند توی خیابانها، مشتها را گره کردند، آن وقت دستگاه جبار ستمشاهی دید در مقابل این مردمی که آزاد شده‌اند، از زنجیرهای روح خودشان و نفس خودشان رها شده‌اند، هیچ وسیله‌ای در مقابل اینها ندارد که اینها را سر جای خودشان بنشانند.<sup>۱</sup>...

در سطح جهانی هم همین جور است؛ آن ملتی که خلاصه اسیر احساسات پست‌کننده و ذلیل‌کننده‌ی خودش نباشد، اسیر خصلتهای منفی خودش نباشد، اسیر هوی و هوس و شهوات خودش نباشد، اسیر ترس و طمع خودش نباشد، آن ملت اسیر قدرتهای بیرون از وجود خودش، قدرتهای جبار، قدرتهای ظالم و ستمگر هم نخواهد بود و این يك نسخه‌ای است که برای تمام ملتهای عالم علی‌السواء قابل اجراست و دواى درد همه‌ی ملتهاست؛ یعنی آزادی درونی، آزادی معنوی، آزادی از زنجیرهائی که بازدارنده‌ی انسان هستند از حرکت، از فعالیت، از اراده؛ اما این زنجیرها بیرون از وجود او نیستند، در درون خود او هستند؛ آزادی از اینها. این یکی از فرقه‌های اساسی میان نظر اسلام در باب آزادی و نظر مکاتب غربی است؛ مکاتب غربی به این نکته اهمیت نمیدهند، توجه نمیکنند؛ چرا، معلمین اخلاقشان - که اخلاق آنها هم از معنویت دور است، از بنای معنوی و فکر معنوی الهی جداست و لذا يك اخلاق خشك و بی‌محتوائی است - يك توصیه‌هائی میکنند، يك حرفهائی میزنند، کتابهائی مینویسند، لکن جدای از بحث آزادی، این را آزادی انسان نمیدانند، اسلام این را آزادی انسان میداند.

من دو، سه تا جمله از کلمات رهبران اسلام را اینجا برای شما عرض بکنم تا ببینید که اسلام به این آزادی که در حقیقت رهائی معنوی انسان است و آزادی از قیدها و زنجیرهای درونی بشر هست، چگونه نظر میکند و درباره‌ی او چی میگوید. يك جمله این است:

«لا يَسْتَرْقَتَنَّ الطَّمَعُ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا»<sup>۲</sup>

یعنی ای انسان، طمع و آز تو را اسیر نکند، برده نکند، درحالی که خدا تو را آزاد آفریده. آن آزادی‌ای که طمع او را سلب میکند و از بین می‌برد، این چه جور آزادی است؟ طمع انسانی و آز و حرص انسانی، او را اسیر میکند، این ضد آزادی است، این در مقابل آزادی است، نمیشود انسان آزاد باشد، آزادیخواه باشد، خودش را آزاد بداند، اما اسیر بند طمع باشد، این خودش او را برده خواهد کرد.

۱. تکبیر

۲. غرر الحکم، ص ۲۹۸

یا این جمله‌ی دیگر؛

«من ترك الشهوات كان حرّاً»<sup>۱</sup>

آن کسی که شهوت‌های خودش و هوسها و تمایلات نفسانی خودش را رها میکند، او آزاد و حر است؛ آن کسی که اسیر شهوات است، غرق در تمایلات نفسانی است، این چه آزادی‌ای دارد؟ این همان نقطه‌ای است که ملاحظه میکنید آزادی از بینش و دیدگاه اسلام را به کلی جدا میکند از آن آزادی‌ای که در بینش غرب هست. آنها میگویند اگر کسی اسیر تمایلات دل خودش هست و برده‌ی هوسها و شهوت‌های خودش هست، این را آزاد بگذارید! این آزادی نیست، این اسارت است، این بردگی است. هیچ عاملی از بیرون نمیتواند يك انسان را آنجور برده کند که يك شهوت درونی، يك هوی و هوس درونی او را برده میکند، او را اسیر میکند. لذا شما امروز میبینید در دنیا استعمارگران برای اسیر کردن ملت‌ها، برای مطیع کردن شخصیت‌ها حتی مبارزین، از این راه استفاده میکنند و آنها را در دام شهوت میاندازند. یکی از کارهایی که امروز دستگاه‌های جاسوسی دنیا مشغولند در همه جای دنیا، همین است؛ شخصیت‌هایی را که از اینها حساب میبرند، از اینها میترسند، فکر میکنند ممکن است برایشان مزاحمتی ایجاد کنند، اینها را با تدابیر خاصی، با شیطنتهای خاصی هل میدهند- بدون اینکه خود اینها بفهمند- در دام يك امر شهوانی، در دام زن، در دام پول، در دام‌های گوناگون اینها را میاندازند؛ آن انسانی که آنجور آزاد بود، آنجور فریاد میکشید، آنجور اظهار وجود میکرد، ناگهان میبینید مثل يك برده و اسیر، مثل يك غلام میشود مطیع آنها. پس شهوات اسیرکننده‌ی انسان است.

يك روايت ديگر؛

«من زهد في الدنيا اعتق نفسه و ارضى ربه»<sup>۲</sup>

آن کسی که به جلوات دنیا و تمایلات دنیوی بی اعتنا باشد، او جان خودش را آزاد کرده، خدای خودش را خشنود کرده. يك روايت ديگر؛

«الحرّ حرّ على جميع احواله ان نابته نائبة صبر لها و ان تداكت عليه المصائب لم تكسره»<sup>۳</sup>

۱. تحف العقول، ص ۸۸

۲. غرر الحکم، ص ۲۷۷

۳. کافی، ج ۲، ص ۸۹

انسان آزاد در همه حال آزاد است؛ اگر سختی‌ای به او رو بیاورد، تحمل میکند، صبر میکند، یعنی چه؟ یعنی زبون سختی‌ها نمیشود؛ زبون و اسیر و مقهور ترس و ناراحتی و مصیبت نمیشود.

«و ان تداگت علیه المصائب لم تکسره»

؛ اگر مصیبت‌ها از همه طرف بر او هجوم بیاورند و او را زیر فشار قرار بدهند، او نمیشکند؛ این را میگویند آزاد؛ این آن آزادی در مفهوم اسلامی است. این يك تفاوت بین مفهوم آزادی از نظر اسلام و مفهوم آزادی از نظر مکاتب غربی، که عبارت بود به طور خلاصه از اینکه: در اسلام آزادی فقط آزادی از قید و بندهای خارج از وجود انسان نیست، بلکه آزادی از قیدهای درونی انسان هم بزرگترین آزادی‌هاست و اگر کسی آن را داشته باشد و این را نداشته باشد، در حقیقت آزاد نیست. چون وقت گذشته، بقیه‌ی این بحث را میگذارم برای خطبه‌ی بعد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ.<sup>۲۱</sup>

۱. عصر: ۳۱

۲. (۱۳۶۵ / ۱۰ / ۰۵) خطبه‌های نماز جمعه تهران

(۱۳۶۵/۱۰/۱۹) خطبه‌های نماز جمعه تهران

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين نحمده و نستعينه و نستغفره و نتوكل عليه و نصلّي و نسلم على حبيبه و نجيبة و خيرته في خلقه سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على اله الاطيين الاطهرين المنتجبين الهداة المهديين المعصومين سيما بقية الله في الارضين و صلّ على ائمة المسلمين و حماة المستضعفين و هداة المؤمنين. قال الله الحكيم في كتابه: الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ.<sup>۱</sup>

در بحث آزادی از نظر اسلام و مرزبندی تکالیفی که دولت اسلامی برای تأمین آزادی‌های اساسی اسلامی در جامعه دارد، عرض کردیم که در اصل مفهوم آزادی بین فرهنگ غربی و فرهنگ اسلامی يك اختلاف و تفاوت اساسی‌ای وجود دارد. تفاوت‌هایی هست، اما به سه تفاوت عمده در این بحثها اشاره میکنیم.

یکی از آنها را در هفته‌ی قبل عرض کردم و آن به طور خلاصه این بود که در فرهنگ غربی، آزادی دارای موانع برونی است؛ موانع اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و امثال آنها. اما از نظر اسلام غیر از موانع برونی مثل همین محدودیتهای سیاسی و اقتصادی و موانع آزادی، حکومتها، دولتها، رژیمهای جبار، نظامهای اقتصادی ظالمانه، علاوهای بر اینها، يك سلسله موانع درونی هم وجود دارد که آزادی بشر را محدود میکند، بشر را اسیر و زندانی و برده میسازد و موانع درونی از موانع برونی مهمتر، خطر آن بیشتر و رفعش مشکلتر است و تنها آن انسانهایی میتوانند موانع بیرونی آزادی را برطرف بکنند و محدود کنندگان آزادی را به زانو دریاورند که قبلاً توانسته باشند موانع درونی را یا بعضی از آنها را از سر راه خودشان بردارند و در دل و جان خود آزاد بشوند. در این باره هم چند حدیث خوانده شد و مطالبی در ذیل آن احادیث که از کلمات پیشوایان بزرگ اسلام بود، به عرض برادران و خواهران رسید. اینجا فقط يك نکته را اضافه میکنم و آن این است که این واژه‌ی مقدس تقوا و نیز واژه‌ی مقدس دیگر تزکیه که این همه در اسلام بر روی آن تکیه شده است، در حقیقت همان فائق آمدن بر موانع درونی آزادی است. تقوا عبارت است از اینکه انسان هوشیارانه از خود محافظت کند و مانع شود از اینکه هوی‌ها و هوسها و جهالتها و لغزشها او را از راه صحیح الهی و انسانی دور کند و تزکیه عبارت است از اینکه انسان خود را از آلايشها و فسادها و گرفتاری‌های روحی و قلبی پاک کند، خود را پاکیزه از دنائتها و رذالتها و پستی‌ها بکند. اگر تقوا و تزکیه در کسی پیدا شد، او در

حقیقت آزاد است و او میتواند بر قدرتهای بزرگ عالم هم پیروز بشود و اگر در ملتی تقوا و تزکیه پیدا شد، ولو به طور نسبی، به همان اندازه میتواند بر قدرتهای تهدید کننده‌ی آزادی او غلبه کند. این داستان معروف دیوجانس حکیم را شاید بسیاری از شما شنیدید که نقل میکنند اسکندر مقدونی که فاتح بخش عظیمی از دنیای زمان خودش بود با تبختر<sup>۱</sup> از راهی عبور میکرد، همه در مقابل او تعظیم میکردند و به خاک میافتادند و ستایش او را میکردند، دید يك مرد ژنده‌پوش فقیری در سر راه نشسته و به او اعتنائی نکرد؛ پرسید این کیست؟ رفتند نزدیک، دیدند مرد فقیر ژولیده‌ای است که هیچ اعتنائی به اسکندر نمیکند؛ گفت او را آوردند، پرسید چرا به من احترام نکردی؟ او در جواب گفت که من نباید به تو احترام کنم، زیرا تو غلامِ غلامان منی؛ اسکندر تعجب کرد؛ گفت تو مگر دیوانه‌ای، به کسی مثل من غلام میگوئی، آن هم غلامِ غلامان تو! گفت: تعجب نکن ای اسکندر! زیرا که تو اسیر و برده‌ی شهوت و غضب خود هستی و شهوت و غضب در دست من اسیرند.

این آن انسان آزاد است که اگر شهوت و غضب او، تمایلات نفسانی او در دست او اسیر بودند و او اسیر شهوت و غضب نبود، آن وقت او قویتر است از هر آن کسی و هر آن تشکیلاتی که دارای قدرت مادی باشد، اما اسیر و برده‌ی تمایلات نفسی خود باشد. و لذا در تاریخ هم وقتی شما نگاه کنید، ببینید حکما و دانشمندان و انبیا و اهل معرفت علی‌رغم ضعفهای ظاهریشان و نداشتن قدرت بر اسکندرها و کوروش‌ها و بقیه‌ی سلاطین و جهانگیران عالم، پیروز شدند؛ در زمان خود پیروز نشدند، اما در تاریخ پیروز شدند. از سلاطین و جهانگیران عالم جز نامی، آن هم همراه با طعن و لعن انسانهای هوشیار چیزی در تاریخ نمانده، اما بشر آنجا که زندگی میکند، آنجا که میفهمد، آنجا که دانش دارد، آنجا که ایده‌های شریف را مطرح میکند، آنجا که خصوصیات نیک انسانی از او سر میزند، در حقیقت دنباله‌رو پیغمبران و حکیمان و عارفان و همان کسانی است که فکرشان را بر تاریخ و بر بشریت عرضه کردند و پایش ایستادند و مبارزه کردند؛ اگرچه خودشان رفتند، اما فکرشان ماند و تیرشان به هدف نشست. این تفاوت اساسی بین آزادی در فرهنگ غربی رایج امروز دنیا و آزادی در فرهنگ اسلامی که ما راجع به آن بحث میکنیم و شقوق آن را بیان خواهیم کرد.

يك فرق اساسی دیگر عبارت است از ریشه‌ی آزادی. این بحث را من کوشش میکنم تا آنجا که ممکن است، کوتاه و فشرده و درعین حال ساده کنم، اما جزو بحثهایی است که جا دارد اگر صاحبان علاقه‌ی به مباحث فکری و اهل تأمل و تفکر در مسائل اسلامی دنبال آن کار و مطالعه‌ی فراوانی را انجام بدهند. منشاء آزادی و ریشه‌ی آزادی در فرهنگ غربی با منشاء و ریشه‌ی آزادی در بینش اسلام و در فرهنگ اسلامی به کلی متفاوت است. اینی که شما ببینید در تمدن کنونی غرب میگویند بشر باید آزاد باشد، این يك فلسفه‌ای دارد، يك ریشه و منشاء فکری دارد و اینی که اسلام میگوید بشر و انسان باید آزاد باشد، فلسفه‌ی دیگری دارد و ریشه و منشاء دیگری. ریشه‌ی آزادی در

۱. خودبینی

غرب عبارت است از خواست انسان، تمایلات انسان؛ وقتی می‌گوئیم خواست و تمایلات انسان، مقصود همه، تمایلات عقلانی و منطقی هم نیست؛ یعنی انسان يك سلسله خواستها دارد، تمایلات دارد، بعضی‌اش مهم است، بعضی‌اش حقیر است؛ بعضی‌اش منطقی است، بعضی‌اش پوچ و واهی است، بعضی‌اش مربوط به مسائل شهوانی است، بعضی مربوط به مسائل فکری و روحی و چیزهای دیگر است، اما هر چه هست، چون انسان دارای يك خواستی هست، يك تمنائی هست، يك میلی هست، باید بتواند این میل خود و تمنای خود و خواست خود را اعمال کند. این به طور کوتاه و خلاصه فلسفه‌ی آزادی در غرب است، لذا در تمدن غربی و فرهنگ غربی وقتی نگاه میکنید، صحبت از آزادی که میکنند، آزادی سیاسی را هم شامل میشود، یعنی فعالیت سیاسی و پارلمانی و حق انتخاب و حق قانونگذاری و حق کسب و کار و بقیه‌ی امور، فعالیت‌های فردی شهوانی را هم شامل میشود، اگر بگویند چرا فلان زن یا فلان مرد در ملاء عام، در خیابان با آن وضع ناهنجار و نادرست ظاهر میشود و يك حرکاتی میکند که وجدان مردم معمولی از آن شرم میکند، می‌گویند آقا او دلش میخواهد، آزاد است، میخواهد بکند، بگذاریم بکند. فلسفه‌ی آزادی، خواستن است، خواستن دل، تمنای دل انسانی؛ این اساس آزادی در غرب است. اگرچه در غرب می‌گویند که آزادی با قانون محدود میشود، اما خود آن قانون هم محصول آرزوها و تمنیات و تمایلات افراد است؛ قانون را کی در تمدن غربی و دموکراسی غربی معین میکنند؟ اکثریت مردم؛ اکثریت مردم بر اساس چه چیزی به این قانون یا به این فرد یا به این دستگاه رأی میدهند؟ چون دلشان میخواهد، چون فکر میکنند که این خوب است؛ دلیل خوبی او انطباق با ارزش‌های انسانی لزوماً نیست؛ آرزوها و تمنیات اکثریت افراد جامعه، قانون را و نظام را به وجود می‌آورد و این قانون و نظام آزادی‌های عمومی را در چهارچوب خود محدود میکند. پس ریشه‌ی آزادی در تمدن غربی و فرهنگ غربی عبارت است از خواهش‌های قلبی انسانها، از تمایلات و تمنیات انسانها. این منشاء آزادی است.

البته این نکته را نگفته نگذارم که این ظاهر قضیه است، همین هم در تمدن کنونی غربی به صورت واقعی و حقیقی نیست. اگر کسی در مسائل جهان غرب، امروز تأمل کند و مشکلات آنها را مطالعه بکند، خیلی روشن خواهد فهمید که رأی اکثریت را و میل اکثریت را هم يك دسته‌ی مخصوصی از مردم به وجود می‌آورند: باندهای اقتصادی، باندهای سیاسی، در بعضی از کشورها مثل مثلاً آمریکا، باندهای قوی صهیونیستی یا وابستگان به تشکیلات گوناگون سیاسی و اقتصادی مختلف. اگر ریشه‌ی آزادی غربی را بخواهید پیدا کنید، یعنی آنی که در قرن هجدهم در فرانسه پایه‌گذاری شد و در آمریکا و اروپا و بقیه‌ی مناطق تحت تأثیر فرهنگ غرب رواج پیدا کرد، ریشه‌ی این آزادی عبارت است از خواست طبقات ممتاز جامعه، سرمایه‌دارها، صاحبان شرکتها، صاحبان کارتل‌ها و تراست‌های فعال اقتصاد بین‌المللی، شرکت‌های چند ملیتی، آنهایی که وقتی لازم میدانند که يك فردی بر سر کار بیاید، رئیس جمهور بشود تا طرح‌ها و نقشه‌های اقتصادی آنها را پیاده بکند، تمام امکاناتشان را صرف میکنند و رسانه‌های عمومی را استخدام میکنند که در اختیار خودشان هم غالباً هست و به کار می‌اندازند، برای اینکه افکار عمومی را به سمت فلان حزب یا فلان شخص معطوف کنند و رأی مردم را سرازیر کنند به سمت آن شخص مورد نظرشان. امروز در

عرف سیاست دنیا این يك چیز روشن و شناخته شده‌ای است که در آمریکا اگر کسی با کمپانی‌های بزرگ و باندهای اقتصادی معروف و قوی در بیفتد، آینده‌ی سیاسی او به خطر خواهد افتاد، حزب او در انتخابات پیروز نمیشود، خود او سر کار نمی‌آید؛ اگر سر کار آمد، بر خلاف خواسته‌های آنها عمل کرد، او را از اریکه‌ی قدرت به زیر می‌آورند یا ترور میکنند یا يك بازی‌ای سرش در می‌آورند، کماینکه در آن نظام و آن رژیم از این قبیل حوادث گاه گاه اتفاق افتاده و همه شاهدش بودند.

پس ریشه‌ی آزادی غربی اگرچه در ادعا این آزادی مبتنی است به اراده‌ها و تمنیات و خواسته‌های افراد بشر - که خود او هم يك چیز غیر قابل قبول و غیر منطقی است که عرض خواهم کرد - اما ریشه‌ی حقیقی او حتی خواست و تمنای افراد بشر و افراد جامعه هم نیست، بلکه ریشه‌ی طبیعی این آزادی که قانون را و نظام را به وجود می‌آورد، عبارت است از خواسته‌های کمپانی‌دارها و تراستها و کارتلها و شخصیت‌های اقتصادی و باندهای گوناگون سیاسی و اقتصادی. این ریشه‌ی آزادی است در غرب که بر اساس همین تصور و تفکر اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر به وجود آمد که شما اگر به آن اعلامیه نگاه کنید، میبینید که آزادی‌های گوناگونی را در عقیده و فکر و رفتار و انواع و اقسام آزادی‌ها را برای افراد بشر در همه جای جهان پیش‌بینی کرده و من به شما عرض میکنم که در هیچ کشوری از کشورهای دنیا همان امضاکنندگان اولی اعلامیه‌ی حقوق بشر و کسانی که دم از آزادی هم میزنند، شما يك کشور را سراغ ندارید که آنچه را که در منشور جهانی حقوق بشر نوشته شده و امضا شده، پیاده کرده باشند و نکردند. آن آزادی، آزادی است که در حدود زیادی قابل پیاده شدن هم هست، اگرچه که در آن حدود برای بشر نافع هم نیست، اما چون با منافعیشان اصطکاک داشته، حتی همان را هم که خودشان قبول دارند، به نامش شعار میدهند، پیاده نکردند؛ این آزادی در فرهنگ غربی است؛ لذا شما میبینید آن کشورهایی در نظر بینندگان و نویسندگان غربی آزادترند که در آنها رواج برآوردن تمنیات جنسی از همه بیشتر باشد؛ وقتی میپرسند کدام کشور دنیا از همه آزادتر است، بعضی از کشورهای اسکاندیناوی و اروپای شمالی و شمال شرقی را که در آنها آزادی جنسی به صورت بی‌بند و بار رواج دارد، نام میبرند و آنها را به حساب آزادی میگذارند، میگویند اینها آزادترین کشورهای دنیاند! پس آزادی اساساً در مفهوم غربی‌اش همین است که تمنیات انسانی و خواستها و شهوات و هوی و هوس و قوه‌ی شهویه و غضبیه‌ی او آزاد باشد و بتواند هر کاری میخواهد انجام بدهد، در چهارچوب آن قانونی که آن قانون هم باز برآمده‌ی از همین تمنیات و خواستهاست.

اما آزادی در مفهوم اسلامی و فرهنگ اسلامی اینجور نیست؛ ریشه‌ی آزادی در فرهنگ اسلامی، جهان‌بینی توحیدی است. اصل توحید با اعماق معانی ظریف و دقیقی که دارد، آزاد بودن انسان را تضمین میکند؛ یعنی هر کسی که معتقد به وحدانیت خداست و توحید را قبول دارد، باید انسان را آزاد بگذارد. لذا شما میبینید در دعوت انبیا در سوره‌های مختلف قرآن، در سوره‌ی انبیا، در سوره‌ی اعراف، در چند سوره که از پیغمبران مختلف حرف میزنند، مثلاً

میگوید: «وَالِی عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ»؛<sup>۱</sup> اول آنها را از خدا میترساند و دنبال سرِ او اطاعت از خدا و اطاعت از خودش را که نماینده‌ی خداست، به مردم پیشنهاد میکند و مطرح میکند. تمام پیغمبران اولین حرفشان عبارت بوده از اینکه از خدا اطاعت کنید و از طاغوت، از کسانی که غیر خدا هستند و میخواهند انسان را اسیر کنند و برده کنند، اجتناب کنید؛ «أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»؛<sup>۲</sup> در قرآن با همین لفظ و این مفهوم مکرر ذکر شده؛ بنابراین آزادی اسلامی متکی بر توحید است. این همان بحثی است که عرض کردم دامنه‌ی بسیار وسیعی دارد و خود ما، خود بنده در بحثهای توحیدی در سالهای گذشته، وقتی که اینجاها را و این موضوع را میخواستیم بحث کنیم، ساعت‌های متمادی و روزهای متمادی آیات و مفاهیم قرآن و حدیث را در اینجا ذکر میکردیم؛ واقعاً يك دريائی از معارف اسلامی است. اینجا من به طور خلاصه و مجمل عرض میکنم که روح توحید عبارت است از اینکه عبودیت غیر خدا باید نفی بشود؛ یعنی توحید در هر دینی و در دعوت هر پیغمبری معنایش این است که انسان باید از غیر خدا- چه آن غیر خدا يك شخص باشد، مثل فرعون، نمرودی، چه غیر خدا يك تشکیلات و يك نظام باشد، يك نظام غیر الهی، چه غیر خدا يك شیء باشد، چه غیر خدا هوی‌ها و هوسهای خود او باشد، چه غیر خدا عاداتها و سنتهای رایج غیر الهی باشد- و از هرچه غیر خداست، اطاعت و عبادت نکند و فقط از خدای متعال اطاعت کند. اطاعت از خدا به این معناست که احکام الهی را عمل کند، نظامی را که الهی است و متکی بر تفکر الهی است، قبول کند، رهبر و زمامداری را که ارزشهای الهی را دارد، رهبر و زمامدار بداند، از او اطاعت کند، پیامبری را که از سوی پروردگار می‌آید، واجب‌الاطاعه بداند، ولی امری را که خدا معین کرده، مورد قبول بداند و اطاعت کند و در همه‌ی حرکات و رفتار در این چهارچوب فقط زندگی کند و از غیر این چهارچوب هیچ اطاعتی نکند، فقط بنده‌ی خدا باشد. انسان در جهان‌بینی اسلام آن موجودی است که در او استعدادهای فراوانی نهفته است؛ این انسان میتواند در میدانهای علم و دانش و کشف رموزها و حقایق خلقت تا بی‌نهایت پیش برود، در سیر مراتب معنوی و مراحل روحی میتواند تا بی‌نهایت پیش برود، از فرشتگان میتواند بالاتر بزند، از لحاظ انواع و اقسام قدرتمندی‌ها میتواند به اوج قله‌ی قدرت برسد. اگر عبودیت خدا کرد، اطاعت خدا کرد، این راه‌ها در مقابل او باز خواهد شد؛ اگر اطاعت غیر خدا کرد، بالهای او بسته خواهد شد و از پرواز باز خواهد ماند در همه‌ی رشته‌ها؛ حتی علم و دانش هم با توحید در سر راه انسان قرار میگیرد و انسان با او آشنا میشود. شما ببینید مسلمان صدر اسلام که علی‌رغم جهالت حاکم بر آن روز دنیا و شرك حاکم بر آن روز دنیا به توحید گرایش پیدا کرد، آنچنان آزادی و فتوحی پیدا کرد که درهای علم و دانش به روی او باز شد و جلو افتاد و همه‌ی بشریت به دنبال او وارد وادی علم شدند که امروز دنیا و بشریت دانش خودش را مدیون اسلام است و مدیون توحید مسلمانانه‌ای است که اول بار قدم در وادی دانش گذاشتند؛ این آزادی اسلامی است. پس ریشه‌ی آزادی در اسلام عبارت است از شخصیت و ارزش ذاتی انسان که

۱. اعراف: ۶۵

۲. نحل: ۳۶

بنده‌ی هیچ کس غیر خدا نمیشود و در حقیقت ریشه‌ی آزادی انسان توحید و معرفت خدا و شناخت خداوند است. ریشه‌ی آزادی در اسلام انواع و اقسام آزادی‌های تازه‌ای را برای انسان به بار می‌آورد. دیگر انسان آزاد در فرهنگ اسلامی نمیتواند و حق ندارد از غیر خدا اطاعت کند- که در آن تفاوت سوم با آزادی غربی بعداً این را مشروحتر عرض خواهم کرد- لذا شما میبینید انبیا

همه و بخصوص اسلام بر روی عبودیت انحصاری پروردگار تکیه کرده. قرآن خطاب به اهل کتاب- یعنی یهود و نصاری- این پیشنهاد را در زمان پیغمبر مطرح میکند: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ»<sup>۱</sup>؛ ای اهل کتاب، ای یهود و نصاری، بیائید بر یک کلمه با هم توافق کنید و آن این است که: «أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ»<sup>۲</sup>، به غیر خدا هیچ کسی دیگر را عبادت نکنید. این چیزی است که در ادیان یهود و مسیحیت بوده و در همه‌ی ادیان الهی بوده؛ اسلام هم که پرچمدار این توحید خالص است. بعد به این اکتفا نمیکند، با جمله‌ی دیگری عبودیت خدا را روشنتر میکند: «وَلَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا»<sup>۳</sup>؛ هیچ چیزی را- نه فقط هیچ کسی را- شریک خداوند قرار ندهید، یعنی خواستها، هوی‌ها، هوسها، خودخواهی‌ها، خودرایی‌ها، استبدادها، سنتها، و آداب و عادات غلط جاهلی، هیچ کدام از اینها را ما شریک خدا در عبودیت قرار ندهیم. باز مطلب را در صحنه‌ی زندگی روشنتر و عینیتر میکند: «وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»<sup>۴</sup>؛ هیچ کدام از ما آن دیگری را پروردگار خودمان و ارباب خودمان و سرور خودمان نگیریم، مگر خدا؛ یعنی فقط سرور همه‌ی ما خدا باشد و بس؛ هیچ انسانی هیچ سرور و بالاسر دیگری غیر از خدا نداشته باشد؛ این آن شعار اسلام است و منشور جهانی اسلام این است. آزادی‌ای که ما دعوت میکنیم بشریت را به آن، این است. اگر امروز هم بشر بتواند این آزادی را مورد توجه قرار بدهد و عمل بکند، اگر نظامهای فاسد نتوانند بر دوش بشر سنگینی بکنند، اگر انسانهای ظالم و خودکامه در سراسر عالم نتوانند انسانها را اسیر و برده‌ی خودشان بکنند، اگر کمپانی‌های اقتصادی بزرگ دنیا و شرکتهای چند ملیتی و کسانی که به خاطر پول و به خاطر سود، میلیونها انسان را در سراسر دنیا حیران و سرگردان و زندانی خودشان کردند، اگر بشر بتواند سنگینی بار اینها را از دوش خودش بردارد، همان آزادی است که اسلام میخواهد. آزادی اسلامی یعنی آزادی از غیر خدا و اسلام که انسان را بنده‌ی خدا میداند، این رجحان را بر همه‌ی ادیان و مکاتب دیگر دارد. در بعضی از ادیان انسان فرزند خداست، این فرزند خدا بودن یک تعارف است، فرزند خداست و اسیر هزاران انسان دیگر! این چه جور فرزند خدائی است؟ اسلام میگوید انسان بنده‌ی فقط خداست، یعنی بنده‌ی هیچ کس نباش؛ فرزند هر کی میخواهی باش، از کس

۱. آل عمران: ۶۴

۲. همان

۳. همان

۴. همان

دیگری اطاعت نکن. جهاد اسلامی اصلاً برای همین است و امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة والسّلام) درباره‌ی جهاد اسلامی میفرماید:

«ليُخرج النَّاس من عبادة العباد الى عبادة الله و من طاعة العباد الى طاعة الله و من ولاية العباد الى ولاية الله»؛<sup>۱</sup>

اصلاً جهاد برای این است؛ جهاد برای کشورگشایی نیست، برای فتح سرزمین نیست، برای به دست آوردن غنائم جنگی نیست، جهاد برای این است که انسانها را از بردگی بندگان به عبودیت خدا سوق بدهند، از اطاعت و فرمانبری بندگان و نظامهای ساخته‌ی دست بندگان به اطاعت خدا بکشانند، از ولایت و حاکمیت و سرپرستی بندگان و انسانهای ضعیف که خودشان برده‌ی هوا و هوس و شهوت و غضب خودشان هستند، انسانها را خارج کنند و به ولایت‌الله و سرپرستی خدا ببرند. کدام افتخار برای انسان از این بالاتر است؟ این آن انسان آزاد ایده‌آل است که میتواند ادعا بکند که من آزادم. آن انسانی که ادعا میکند من آزادم، فقط آزادی‌اش در این است که توی خیابان مثل حیوانات جلوی چشم مردم میتواند جفتگیری بکند یا آزادی‌اش در این است که يك صندوقی را آنجا میگذارند و تمام امکانات فهم و شعور او را در دست میگیرند و او را هُل میدهند که برود توی این صندوق به نام يك کسی، يك کارتی، يك ورقه‌ی رأیی ببیند، آزادی او فقط همین است، اما هزاران اسارت دست و پای او را بسته، این آزاد نیست؛ این انسان چطور ادعا میکند من آزادم؟ اسارت شغل، اسارت نظامهای فاسد، اسارت هوی و هوس، اسارتهای پلیسی، اسارتهای گوناگون ناشی از فشار قدرتها، اسارت اقتصادی به دست تشکیلاتهای گوناگون اقتصادی دنیا، این ملتهائی که این همه اسارت دارند، چطور میتوانند بگویند ما آزادیم؟ چطور میتوانند ادعا بکنند که آنی که دارند این آزادی است، این چه آزادی است؟ این همان چیزی است که اسلام قبول ندارد. آزادی اسلام، ریشه‌اش آزادی انسان از عبودیت هر آنچه غیر خداست، در حالی که آزادی غربی ریشه‌اش عبارت بود از تمنیات و تمایلات و خواستههای پست انسانی یا همه جور خواست انسانی.

این فرق دوم میان آزادی در فرهنگ اسلام و در فرهنگ غرب و دنباله‌ی بحث را میگذارم برای يك خطبه‌ی دیگر ان‌شاءالله و خواهش میکنم که با توجه و تأمل در بحث، کار روی خودمان را هم ما شروع کنیم؛ یعنی اگر ما میخواهیم این بحث، بحث آزادی، به معنای حقیقی يك بحث مفید باشد، باید علم را با عمل همراه کنیم؛ یعنی آزادی را برای خودمان کسب کنیم. اولین قدم، آزادی از هوی و هوس نفسانیمان است و این همان تقواست و من توصیه میکنم به همه‌ی برادران و خواهران عزیز نمازگزار که سعی کنند خودشان را از قید هوسها و هوی‌ها و شهوات و صفات رذیله و خودخواهی‌ها و غرورها و بددلی‌ها و بدبینی‌ها نجات بدهند و خدای متعال به همه‌ی ما توفیق

۱. در بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۶۷ اینگونه آمده: «ليُخرج عباده من عبادة العباد الى عبادة الله و من عهود عباده الى عهوده و من طاعة عباده الى طاعته و من ولاية عباده الى ولايته»

بدهد که بتوانیم خودمان را و من خودم را از این منجلا بی که هوی‌ها و هوسهای نفسانی در دل ما و جان ما به وجود می‌آورد، خودمان را خلاص کنیم و نجات بدهیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ.<sup>۲۱</sup>

---

۱. عصر: ۱-۳

۲. (۱۹/۱۰/۱۳۶۵) خطبه‌های نماز جمعه تهران

(۱۳۶۵/۱۱/۰۳) خطبه‌های نماز جمعه تهران

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين نحمده و نستعينه و نستغفره و نتوكل عليه و نصلّي و نسلم على حبيبه و نجيبة و خيرته في خلقه سيدنا و نبينا ابي القاسم محمد و على الاطيبين الاطهرين المنتجبين الهداة المهديين المعصومين سيما بقية الله في الارضين و صلّ على ائمة المسلمين و حماة المستضعفين و هداة المؤمنين. قال الله الحكيم في كتابه: الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ.<sup>۱</sup>

برادران نمازگزار و خواهران نمازگزار را توصیه میکنم به حفظ و رعایت تقوای الهی که سرمایه‌ی تلاش موفق مؤمن در دنیا و نجات نهائی او در آخرت است.

بحثی که در خطبه‌ی اول امروز عرض خواهم کرد، دنباله‌ی مباحث مربوط به تأمین آزادی در جامعه‌ی اسلامی و وظیفه‌ی حکومت اسلامی در این باره است. در معنای آزادی و حدود آزادی مقداری صحبت کردیم و دو فرق اساسی بین آزادی در فرهنگ اسلامی و آزادی در فرهنگهای بشری و بخصوص در فرهنگ غرب امروز را ذکر کردم که دومی آن عبارت بود از اینکه در مفهوم آزادی اسلامی توحید و عبودیت انحصاری پروردگار نهفته است و این ریشه‌ی آزادی است و گفتم که آزاد بودن انسان بدین معناست که از هر آنچه غیر خداست، چه قانون، چه آداب و عادات، چه قدرتها و سلطه‌ها باید رها باشد و فقط تحت فرمان خدای متعال باشد و این است که به انسان کرامت و ارزش میدهد و آزادی او را به معنای واقعی کلمه تأمین میکند و لذا اسلام به خاطر اهمیتی که برای آزادی بدین معنای وسیع و درخشان قائل است، جهاد آزادی‌بخش را جزو احکام اصلی دین قرار داده است و جهاد در حقیقت يك وسیله‌ای است برای کسب و حفظ آزادی. تفاوت سومی هم هست که عرض میکنم، البته به اختصار تا اولاً بتوانیم به مباحث جزئیتر و عینیتر در مسئله‌ی آزادی بپردازیم و ثانیاً چون امروز مباحث و مسائل خطبه‌ی دوم احتمالاً طولانی است، این خطبه را کوتاه‌تر بکنم.

تفاوت سوم این است که در اسلام قانون که محدودکننده‌ی آزادی انسان است، فقط در زمینه‌ی مسائل اجتماعی نیست، بلکه شامل مسائل فردی و شخصی و خصوصی انسان هم میشود. توضیح این مطلب را در چند جمله‌ی کوتاه عرض کنم؛ در فرهنگ غربی که قانون مرز آزادی را معین میکند، این قانون ناظر به مسائل اجتماعی است؛

بدین معنی که قانون میگوید آزادی هیچ انسانی نباید آزادی دیگران را تهدید کند و منافع آنها را به خطر بیندازد؛ در اسلام مرز فقط این نیست، یعنی قانونی که آزادی انسان را محدود میکند، به انسان میگوید که استفاده‌ی از آزادی علاوه‌ی بر اینکه باید آزادی دیگران را به خطر نیندازد و منافع جامعه را و دیگران را تهدید نکند، باید منافع خود او را هم، خود انسان و خود آن شخص را به خطر نیندازد. قوانین بشری برای انسان تا آنجائی که هیچ گونه کار او رابطه‌ای با جامعه نداشته باشد، تکلیفی معین نمیکند، توصیه چرا، اما تکلیف و الزام نه. اسلام و ادیان الهی علاوه بر اینکه به فکر حفظ حقوق و آزادی‌های دیگران هستند و میگویند يك انسان نباید به بهانه‌ی آزاد بودن، حقوق دیگران را تهدید کند و به خطر بیندازد، همچنین میگویند که يك انسان به بهانه‌ی آزاد بودن و اختیار داشتن، حق ندارد و نمیتواند منافع شخص خودش را هم به خطر بیندازد، خود او هم نباید از قبل آزادی او ضرر ببیند؛ لذا ضرر زدن به خود در اسلام ممنوع است، خودکشی ممنوع است. بر اساس فکر اسلامی هیچ کس نمیتواند بگوید که من آزادم، پس اموال خودم را از بین میبرم، جان خودم را نابود میکنم یا به سلامتی خودم ضرر میزنم؛ او همان طور که موظف است که با حرکات خود و اعمال خود و رفتار خود و گفتار خود، حقوق دیگران و آزادی آنها را محدود نکند و به خطر نیندازد، موظف است آزادی خود و حدود خود و حقوق خود را هم به خطر نیندازد. این يك مرز اساسی و اصلی بین آزادی از دیدگاه اسلام و آزادی از دیدگاه‌های دیگر و در فرهنگ‌های بشری است. لذا در اسلام انضلام هم جایز نیست، یعنی زیر بار زور رفتن هم ولو به خود يك شخص مربوط بشود، حرام است؛ در اسلام عمل نکردن به واجبات و نپیمودن راه تکامل هم حرام است؛ در اسلام راکد گذاشتن استعداد‌های خود حتی در آنجائی که فقط به شخص خود او مربوط میشود و به اجتماع ربط پیدا نمیکند، ممنوع و حرام است؛ خودکشی، خودزنی و خودآزارسانی هم ممنوع و حرام است. بنابراین يك انسان نمیتواند بگوید من اختیار خودم را دارم و به اختیار خودم میخوام آزادی خودم را سلب کنم یا خودم را در اختیار دیگران قرار بدهم یا فلان تحمیل را و زور را تحمل کنم یا روح خودم و دل خودم را تربیت و تکامل نبخشم.

البته يك نکته‌ی بسیار مهم و قابل توجه این است که این ممنوعیت آزادی او در رابطه‌ی با حقوق خود او و ضرر وارد کردن به خود او، خود این حفظ آزادی، باز يك تکلیف شخصی است؛ یعنی هیچ دولتی و حکومتی و قانونی حق ندارد کسی را بر اینکه او حفظ حقوق خودش را بکند، اگر به جامعه مربوط نیست، مجبور کند یا او را تعقیب کند و یا محاکمه کند؛ لذا اسلام در آن مواردی که آسیب‌رسانی کسی فقط به خود او است، تجسس را و تفحص و پیگیری را و افشاگری را ممنوع میکند. بعضی از کارهای خلاف و حرام در شرع مقدس اسلام وجود دارد که ضرر آنها به اجتماع فقط در آن صورتی است که در جامعه این کار افشا بشود؛ اگر افشا نشود، کار مضری است، اما فقط به خود آن گناه‌کننده و مرتکب این عمل ضرر خواهد رساند، نه به دیگران؛ در يك چنین مواردی اسلام دستور نمیدهد که تفحص کنید، تجسس کنید، ببینید آیا این آدم در خانه‌ی خود، در خلوت خود کار حرامی، خلافی انجام میدهد یا نه؟ مردم وظیفه ندارند که کار خلاف دیگران را تحقیق و تفحص کنند، مادامی که آن کار خلاف به خود

آن شخص بر می‌گردد، اما به خود او این تکلیف الهی هست، یعنی خدا او را مجازات خواهد کرد؛ حفظ خود و حفظ حقوق خود يك واجب است. قرآن به انسانها می‌فرماید یا به مؤمنین: «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً»؛<sup>۱</sup> جان خودتان را، وجود خودتان را و همین طور اهل خود را، یعنی آن کسانی که تحت تأثیر شما هستند، حفظ کنید؛ نگذارید در آتش غضب الهی بسوزند؛ نگذارید به مجازات الهی مبتلا بشوند. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ»؛<sup>۲</sup> بر عهده‌ی شما، حفظ نفوس خود شماست. آنجا که به جامعه ارتباط پیدا میکند، قانون، دولت، دستگاه اجرایی، دستگاه قضائی، باید مواظب باشد و مرتکب را طبق قانون ممنوع کند یا مجازات کند، اما آنجائی که استفاده‌ی از امکانات به ضرر خود انسان فقط تمام میشود، قانون تکلیفی ندارد، اما انسان مسلمان از نظر اسلام آزادی وارد آوردن این ضربه بر خود را هم ندارد؛ نابود کردن حقوق خود را هم مجاز نیست که انجام بدهد. این يك فرق اساسی است بین آزادی از نظر اسلام و آزادی در مفهوم و فرهنگ غربی.

با این سه تفاوتی که عرض شد، ما به طور اجمال و به صورت جمع‌بندی میتوانیم بگوئیم آزادی با همین مفهوم درخشانی که امروز دنیا از او یاد میکند، یعنی آزادی از قید عبودیتها و رقیتها و اسارتها و سلطه‌ها و ارزش دادن به اراده‌ی انسان، با همین مفهوم، در اسلام هست. اینی که بعضی تصور کردند که آزادی با این مفهوم، دو سه قرن است که در دنیا پیدا شده، این اشتباه است؛ در آیات و در روایات همان طور که در اول این بحثها عرض کردم، آزادی درست با همین مفهوم - مفهوم کلی - در اسلام سابقه دارد، بلکه در ادیان دیگر هم، منتها مفهوم آزادی صد در صد منطبق با آزادی اسلامی نیست؛ آزادی اسلامی يك دامنه‌ی وسیعتری دارد؛ در يك جهاتی دقیقتر و حساستر است و لذا تفاوتهای آزادی از نظر اسلام با آزادی از نظر فرهنگ غربی امروز رایج را عرض کردیم و حالا باید وارد بشویم در انواع و اقسام آزادی‌ها: آزادی فردی، مسئله‌ی برده‌داری، آزادی تفکر و اندیشیدن، آزادی عقیده، آزادی فعالیت‌های سیاسی، آزادی ابراز عقیده و بیان و قلم و آزادی‌های گوناگون دیگر؛ اینها را ان شاء الله در مباحث آینده عرض خواهیم کرد و امیدوارم بتوانیم يك ترسیم درستی از آزادی در فرهنگ اسلامی که یقیناً تأمین آن یکی از وظایف حکومت اسلامی است، در این سلسله مباحث در اختیار برادران بگذاریم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. اللَّهُ الصَّمَدُ. لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ. وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.<sup>۳</sup>

۱. تحریم: ۶

۲. مائده: ۱۰۵

۳. اخلاص: ۱-۴

۴. (۱۳۶۵/۱۱/۰۳) خطبه‌های نماز جمعه تهران

# آزادی فکر و عقیده

(۱۳۶۵/۱۱/۱۷) خطبه‌های نماز جمعه تهران

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين نحمده و نستعينه و نستغفره و نستهديه و نتوكل عليه و نصلّي و نسلم على حبيبه و نجيبه و خيرته في خلقه سيدنا و نبينا ابي القاسم محمد و على اله الاطيين الاطهرين المنتجبين الهداة المهديين سيما بقية الله في الارضين و صلّ على ائمة المسلمين و حماة المستضعفين و هداة المؤمنين.

قال الله الحكيم في كتابه: الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ.<sup>۱</sup>

همه‌ی برادران و خواهران نمازگزار را دعوت و توصیه می‌کنم به رعایت تقوا و پرهیزگاری و اجتناب از تبعیت از هوای نفس و توجه به خدا در همه‌ی گفته‌ها و اعمال و حتی اندیشه‌ها و خواطر. بحثی که امروز در خطبه‌ی اول عرض خواهم کرد، دنباله‌ی بحث در باب آزادی و وظائف دولت اسلامی در تأمین انواع آزادی‌هاست. بعد از تبیین مفهوم آزادی از دیدگاه اسلام و ریشه‌های آزادی، عناوینی که در باب آزادی‌ها بر روی آن تکیه می‌شود را- چه در معارف اسلامی و چه در معارف کنونی جهان- یکی پس از دیگری مطرح می‌کنیم و اولین عنوان که امروز درباره‌ی آن بحث کوتاهی خواهم کرد، بحث در باب آزادی فکر و عقیده است که یکی از مباحث مهم هم در اسلام است و هم در فرهنگ کنونی جهان. و کوشش می‌کنم امروز به طور کوتاه چهارچوبی از این بحث را ارائه بکنم و شاید در يك یا دو خطبه‌ی دیگر لازم باشد که در باب برخی جزئیات و نکات مطالبی عرض شود.

اولاً آزادی عقیده، آزادی فکر و آزادی مذهب امروز يك شعار پذیرفته شده‌ی جهانی است، یعنی در دنیا حتی حکومتها و کشورهایی که به آزادی اعتقادی هم ندارند و انواع آزادی‌ها را، بخصوص آزادی فکر را در جامعه‌ی خودشان به شدت محدود کرده‌اند، دم از آزادی فکر و آزادی عقیده و آزادی مذهب می‌زنند و شعارش را می‌دهند؛ گاهی هم تظاهراتی که نشانه‌ی این است که در این کشور مثلاً مذهب یا عقیده آزاد است، انجام می‌دهند؛ مثلاً در

کشورهائی که شدیداً روی عقیده‌ی اسلامی و دین اسلام حساسیت دارند، بعضی از ظاهرکاری‌ها انجام میشود تا در دنیا منعکس بشود که در این کشور آزادی فکر و عقیده تأمین شده است. نظر اسلام به طور کلی باید تبیین بشود. البته در آنچه که دنیا شعار آن را میدهد حرف زیاد است؛ اینکه آیا واقعاً در دنیا آزادی فکر که ادعا میشود، هست یا نیست، این در خور بحث و تفصیل است که من لا اقل امروز به خاطر اینکه خطبه‌ی دوم مطالب بیشتری دارد، به آن نمیپردازم، اما اجمالاً نظر اسلام را در سه محور عرض میکنم.

محور اول این است که اصل فکر کردن و اندیشیدن در اسلام نه فقط آزاد است، بلکه لازم و واجب هم هست و شاید در بین کتابهای آسمانی و نوشته‌های مذهبی هیچ کتابی را نشود پیدا کرد که به قدر قرآن انسانها را به تفکر و تعقل و مطالعه‌ی در پدیده‌های حیات و امور مادی و معنوی و انسانی و تدبیر در تاریخ و امثال اینها دعوت کرده باشد؛ این در هیچ کتاب دیگری شاید یا حتماً نیست؛ حتی تفکر در باب اصول مذهبی واجب است و پیدا کردن يك استدلال بر توحید یا نبوت یا بقیه‌ی اصول برای هر کسی لازم است؛ حتی بالاتر از این، اگر کسی در تفکرات مذهبی خود دچار وسوسه و تردید و شك و شبهه بشود، این هم از نظر اسلام چیز ناشایسته‌ای نیست، البته در شك نباید بماند و موظف است که با تلاش و تفکر و ادامه‌ی جستجو و بررسی به يك نقطه‌ی یقین‌آور و قابل اعتمادی خود را برساند؛ اما اصل اینکه در يك امری، در يك اصلی از اصول دینی در ذهن کسی شك به وجود بیاید، این چیزی نیست که در دین مقدس اسلام مرز ایمان به حساب آمده باشد و ممنوع باشد؛ اختیاری هم نیست، قابل منع هم نیست؛ لذا در روایات متعددی میبینیم که کسانی مراجعه میکنند به پیغمبر یا ائمه (علیهم‌السلام) و از آنها گله‌مندانه میپرسند که ما در باره‌ی برخی از اصول دینی شك کرده‌ایم، شك در باب توحید، شك در باب وجود خدا، شبهه در این امور و خود آنها تصور میکنند که این شبهه، این وسوسه‌ی ذهنی موجب شده است که از دین خارج بشوند؛ به آنها گفته میشود نه، این موجب خروج از دین نیست. البته باید این گونه افراد راهنمایی بشوند؛ خود آنها هم باید دنباله‌ی مطالعه و تحقیق را رها نکنند. کسی آمد خدمت پیغمبر اکرم عرض کرد:

«یا رسول الله هلك»؛<sup>۱</sup>

ای رسول خدا هلاک شدم، بیچاره شدم؛ حضرت فهمیدند که او در مطالعات اسلامی خود به يك بن‌بست رسیده است؛ آن بن‌بست را برایش بیان کردند؛ گفت درست است، همین است؛ فرمودند:

«هذا محض الايمان»؛<sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۲۵

۲. در کافی «ذاك و الله محض الايمان» آمده.

این عین ایمان است؛ این ایمان ناب است که تو در مسائل فکر کنی و دچار شبهه و تردید بشوی و آن شبهه و تردید را به کسانی رجوع کنی. پس اصل تفکر و اندیشیدن ولو در اصول مذهبی و پایه‌های حتمی و تثبیت شده‌ی دینی ممنوع نیست، بلکه لازم است و پیدا شدن شبهه و شک هم ایرادی ندارد. در حدیث معروف رفع که:

«رفع عن امتی تسعة»<sup>۱</sup>

نه چیز از امت من برداشته است، یعنی مورد مؤاخذه قرار نمیگیرد، یکی از آنها:

«و الوسوسة فی التّفکر فی الخلق»<sup>۲</sup>

یعنی حالت وسوسه در اندیشه‌ی انسانی نسبت به جهان و آفرینش که اگر کسی يك چنین وسوسه‌ای در ذهنش پیدا شد، این ممنوع نیست، این مذموم نیست، موجب گناه نیست و موجب مواخذه‌ی از او نخواهد بود. این محور اول که البته در این محور بحثهای زیادی هست که بنا بر اختصار است و آنها را مطرح نمیکنم.

محور دوم این است که عقیده‌ی مذهبی هم تا آنجائی که در صدد مبارزه‌ی با عقیده‌ی اسلامی نباشد، دارا بودن آن عقیده ممنوع نیست؛ یعنی مجازات ندارد؛ البته «ممنوع نیست» یا «آزاد است»، بعد در بحثهای بعدی باید درست شکافته بشود تا حدود این مسئله آشکار بشود. به طور اجمال اگر کسی در جامعه‌ی اسلامی عقیده‌ی غیر اسلامی داشت، اما عقیده‌ای که او را امر به مخالفت و معارضه‌ی با نظام اسلامی نمیکند، دارا بودن آن عقیده اشکالی ندارد؛ لذا در جامعه‌ی اسلامی یهودیان، مسیحیان، زردشتیان، صابئیان و دیگر مذاهب که مسلمان نیستند، زندگی میکنند، از حقوق خودشان استفاده میکنند و طبق اصل بیست و سوم قانون اساسی اینها آزاد در عقیده‌ی خودشان هستند و عقیده در جامعه‌ی اسلامی و بنا بر اسلام ممنوع نیست. در ذیل این آیه‌ی شریفه‌ی «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»<sup>۳</sup> اینجور نوشتند که عده‌ای از جوانان یثرب قبل از آمدن پیغمبر به مدینه که هنوز مردم مدینه مسلمان نشده بودند و مدینه یثرب نامیده میشد، عده‌ای از این جوانها با یهود که در اطراف مدینه سکنا داشتند، معاشرت پیدا کردند و چون یهودی‌ها با فرهنگتر از کفار و مشرکین بودند، این جوانها به مقتضای جوانی به آن یهودی‌ها گرایش پیدا کردند، بعضی از آنها یهودی شدند، بعضی هم که به دین یهود درنیامدند، اما قلباً نسبت به آنها اعتقاد و گرایش پیدا کردند؛ بعد که رسول خدا به مدینه آمدند و مدینه، مدینه‌ی اسلام شد و مردم مسلمان شدند و چند سالی هم با یهود پیغمبر مماشات کرد، بعد به خاطر اینکه قبیله‌ی بنی‌النظیر علیه پیغمبر و اسلام توطئه میکردند، خدای متعال دستور داد که

۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۸۰

۲. در بحارالانوار «و التّفکر فی الوسوسة فی الخلق» آمده.

۳. بقره: ۲۵۶

بنی‌النظیر را از اطراف مدینه دور کنند و آنها را وادار به جلای این منطقه کنند؛ پیغمبر آنطوری که در سوره‌ی حشر هم آمده، اینها را از اطراف مدینه اخراج کرد و یهودیان بنی‌النظیر رفتند؛ وقتی که یهودی‌ها میرفتند، عده‌ای از این جوانها که خانواده‌هایشان هم مسلمان شده بودند و خود این جوانها هنوز به اسلام نگرویده بودند، اظهار علاقه کردند که با یهودی‌ها آنها هم جلای وطن کنند؛ خانواده‌هایشان مانع میشدند، به آنها میگفتند باید بمانید و باید مسلمان هم بشوید؛ اینجا آیه‌ی شریفه وارد شد که: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»<sup>۱</sup>. اکراه و اجبار در ایمان مذهبی وجود ندارد؛ چون امروز روزی نیست که حقیقت بر مردم پنهان مانده باشد و راه اسلام و راه هدایت از راه کفر آشکار شده؛ این جوانها را حق ندارید شما اجبار کنید که باید مسلمان بشوید؛ بلکه میتوانند بمانند و مسلمان هم نباشند. این آیه‌ی شریفه‌ی «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» هست و این هم حدیثی است که در ذیل آن آیه وارد شده؛ البته این نکته هم گفتنی است که «این عقیده آزاد هست» بدین معناست که آیا اسلام موافق و راضی است به اینکه کسانی به غیر عقیده‌ی حق باشند؟ قهری است که نه؛ «آزاد است» یعنی مؤاخذه‌ای دنبال این کار نیست؛ مجازاتی نمیکند؛ کسی را که در جامعه‌ی اسلامی عقیده‌ی غیر اسلامی را داشته باشد، مادام که آن عقیده در صدد معارضه و مبارزه‌ی با نظام اسلامی و عقیده‌ی اسلامی نباشد؛ با نکات و تفاسیلی که در خطبه‌ی دیگری باید عرض بشود.

محور سوم فکر سیاسی است که گرایشهای سیاسی و اندیشه‌های سیاسی در جامعه‌ی اسلامی آزاد است؛ هیچ کس را به جرم داشتن يك فکر سیاسی یا يك فکر علمی نمیتوان مورد تعقیب قرار داد و اسلام اجازه‌ی این کار را نمیدهد؛ آنطوری که در قرون وسطی در اروپا رایج بود و دانشمندانی را به خاطر اعتقاد به کشفیات جدید و اکتشافات علمی روزبه‌روز زیر فشار قرار میدادند، عده‌ای را میکشتند، بعضی را به خاطر عقاید سیاسی از بین می‌بردند، هیچ کدام از اینها در اسلام نیست و اجازه‌ی این سختگیری‌ها هم به مسلمانها داده نمیشود؛ علاوه‌ی بر همه‌ی اینها، تفتیش عقاید در اسلام نیست؛ اینکه کسی را زیر فشار قرار بدهند، که تو عقایدت راجع به فلان کس، فلان جریان سیاسی، فلان عقیده‌ی مذهبی چیست؟ این يك فکر غلط است؛ یعنی همان چیزی که در اروپا بود، سالهای متمادی بلکه قرنهای متمادی و اروپا آن روزی که علیه تفتیش عقاید در نهضت علمی اروپا- که اصطلاحاً رنسانس به آن میگویند- شورید، خیال کرد چیز جدیدی را در دنیا آورده، درحالی که در دنیای اسلام از این مسائل خبری نبود؛ در دنیای اسلام همیشه افرادی بودند با عقایدی بر ضد یا خلاف عقاید دستگاه‌های مسلمان حاکم، کسی متعرض آنها نمیشد؛ یهود و نصاری بودند، ادیان دیگر بودند. البته برهه‌هایی را هم ما در تاریخ، چه تاریخ خلفای بنی‌عباس و بنی‌امیه و چه تاریخ سلاطین سلجوقی و غزنوی در کشور خودمان داشتیم که با عقاید گوناگون مبارزه میشده و نسبت به آنها فشار وارد می‌آمده، لکن این از اسلام نیست. اسلام سلطان محمود غزنوی مثلاً مثل اسلام بسیاری از رهبران

و زمامداران مسلمان امروز است که به پای اسلام نمیشود گذاشت آنها را. اسلام اجازه‌ی سختگیری در عقاید سیاسی را نمیدهد، تفتیش عقاید ممنوع است، مؤاخذه‌ی کسی به خاطر عقیده و زیر فشار قرار دادن او ممنوع است، کما اینکه در قانون اساسی جمهوری اسلامی هم به این همه تصریح شده.

خب، پس خلاصه‌ی صحبت کوتاه امروز ما این شد که آزادی تفکر در اسلام تأمین شده است، آزادی عقاید مذهبی تضمین شده است، آزادی عقاید سیاسی و علمی و غیره هم تضمین شده است؛ اما ضدیت و معارضه‌ی با نظام اسلامی و سعی در به انحراف کشاندن مردم در جامعه‌ی اسلامی این البته قابل قبول نیست و اجازه‌ی این کار داده نمیشود. يك مواردی هم وجود دارد از قبیل ارتداد و غیره که اینها را باید بحث کنیم و ان شاء الله در خطبه‌ی آینده نسبت به این مسئله، بحث مشروحتر و مفصلتری را خواهیم کرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ.<sup>۲۱</sup>

۱. عصر: ۱-۳

۲. (۱۳۶۵/۱۱/۱۷) خطبه‌های نماز جمعه تهران

(۱۳۶۵/۱۲/۰۱) خطبه‌های نماز جمعه تهران

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين نحمده و نستعينه و نستغفره و نتوكل عليه و نصلّي على حبيبه و نجيبه و خيرته في خلقه سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على اله الاطيين الاطهرين المنتجبين الهداة المهديين سيما بقية الله في الارضين و صلّ على ائمة المسلمين و حماة المستضعفين و هداة المؤمنين.

قال الله الحكيم فى كتابه: الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ.<sup>۱</sup>

برادران و خواهران عزیز نمازگزار را توصیه میکنم به تقوای الهی و پرهیز از گناه و تسلیم شدن در مقابل الهام معنوی و ربانی احکام قرآن و مخالفت با وسوسه‌های نفس اماره. بحثی که امروز در خطبه‌ی اول عرض خواهم کرد، دنباله‌ی بحث آزادی فکر و عقیده در اسلام است که در هفته‌ی قبل درباره‌ی آن به طور مجمل مطالبی عرض شد و سه محور در باب این نوع از آزادی ارائه شد: یکی، محور آزادی تفکر و تعقل در اسلام که درباره‌ی آن بحثی انجام گرفت. دوم، محور آزادی عقیده‌ی مذهبی و سوم، آزادی تفکرات و عقائد و سلائق سیاسی.

درباره‌ی محور دوم یعنی آزادی عقائد مذهبی لازم است قدری بحث را توسعه بدهیم و این مسئله را که امروز در دنیا هم مطرح است، از دیدگاه اسلام تا حدودی که ظرفیت این مجمع اجازه میدهد، باز کنیم. مسئله‌ی آزادی عقیده در اسلام يك مسئله‌ی مهم و اساسی است که نظر متفکران اسلامی هم به صورت جمع‌بندی شده در این زمینه و مبسوط ارائه نشده است و بعضی از متفکرین و نویسندگان و محققین در آن باره بحث کرده‌اند، لکن به اعتقاد بنده این بحث باز هم محتاج بررسی و دقت نظر بیشتری است؛ بعضی تحت تأثیر موج آزادی عقیده در غرب و اینکه اینجور رایج شده است که هر عقیده‌ای محترم است و به هیچ عقیده‌ای نباید تعرض کرد قرار گرفتند و نظر اسلام را به سمت آزادی عقیده با همان معنای غربی سوق دادند. بعضی دیگر در طرف مقابل با توجه به بعضی از آیات کریمه‌ی قرآن و روایات مسئله را بسیار محدود و مضیق گرفتند و کلاً عقیده‌ی مذهبی آزاد غیر عقیده‌ی اسلامی حق را از دیدگاه اسلامی دور میدانند؛ شاید هر يك از این دو دسته نویسندگان و محققان نظر واقعی و بحث مستوفایشان - اگر این بحث را بخواهند بکنند - نتیجه‌ای غیر از آنچه که از گفته‌های آنها استفاده میشود باشد، ولی به هر حال آن

مطلبی که بنده با مراجعه‌ی به آیات و بعضی از روایات و گفته‌های بزرگان در این زمینه به نظر رسیده و فعلاً در حد يك عقیده‌ای است که جای بحث و مطالعه و تبادل نظر دارد، این چیزی است که امروز عرض خواهم کرد و همان‌طور که عرض کردم، باب بحث بسته نیست، این چیزی است که بنده فعلاً از منابع اسلامی و شرعی استفاده می‌کنم.

اولاً عقیده‌ی قلبی، چیزی که بتوان آن را مورد فشار و زور قرار داد، نیست؛ آنچه که می‌تواند مورد زور و فشار و تحمیل قرار بگیرد، او عمل انسانی است، منش انسانی است، نه عقیده‌ی قلبی؛ لذا شما می‌بینید سختگیری‌هایی که در قرون وسطی در اروپا نسبت به عقاید مذهبی و سیاسی و اجتماعی و علمی انجام گرفت و به کشته شدن و زنده در آتش افکنده شدن هزاران نفر انجامید، نتوانست آن عقاید را از بین ببرد و منسوخ کند و آن عقاید مثل دیگر عقایدی که در طول تاریخ مورد فشار قرار گرفتند، در جامعه ماند. عقیده زور بردار نیست، عقیده را با ابزار خاص خودش می‌شود تغییر داد یا در کسی ایجاد کرد. ما می‌توانیم در يك جمله بگوئیم عقیده در اسلام آزاد است، منتهی این آزادی عقیده را باید باز کنیم و معنا کنیم؛ یعنی چه آزاد است؟ آزادی عقیده به این معنا نیست که اسلام اجازه می‌دهد و جایز می‌شمارد و روا میداند که انسانها از عقیده‌ی حق، از بینش درست منحرف بشوند و يك اعتقاد غلط و نادرست را در قلب و فکر خود بپذیرند؛ اگر کسی بگوید آزادی عقیده در اسلام معنایش این است که هرکسی از نظر اسلام می‌تواند و برایش مباح و رواست که هر نوع عقیده‌ای را ولو باطل و غلط انتخاب بکند، این یقیناً راه ثواب را نپیموده است (طبیعی است که همچنانی که اعضا و جوارح انسان وظائفی دارند و اعمالی را باید انجام بدهند، قلب و فکر انسان هم وظیفه‌ای دارد که در روایات هم به وظائف قلب و روح اشاره شده است و آن وظیفه عبارت است از اینکه خدای متعال را به وحدانیت و صفات حسنی بشناسد و دربارهی نبوت و دربارهی معاد و دربارهی بقیه‌ی معارف اسلامی همان عقیده‌ی حق و صحیح را بپذیرد.) پس، معنای آزادی عقیده این نیست. معنای آزادی عقیده در اسلام این است که حالا اگر کسی این وظیفه‌ی اسلامی و قلبی خود را انجام نداد و يك عقیده‌ی غلط و باطلی را به عنوان اعتقاد خود انتخاب کرد، آیا اسلام با اینگونه انسانی چگونه رفتار میکند؟ آیا در برابر او به‌زور متوسل می‌شود که باید از عقیده‌ی خود برگردی؛ شمشیر را بالای سر او می‌گیرد که باید به عقیده‌ی حق ایمان بیاوری؟ او را از حق حیات در جامعه محروم میکند؟ او را از حقوق شهروندان در جامعه‌ی اسلامی محروم میکند؟ او را از میان خود اخراج میکند؟ نه؛ اسلام هر چند آن عقیده را قبول ندارد و آن را ناروا و ناجایز میداند، اما دارنده‌ی عقیده باطل و غلط را نه فقط از حق حیات محروم نمیکند، بلکه از حقوق اجتماعی هم در حد مقررات و چهارچوبهای آن جامعه محروم نمیکند. این يك مطلبی است که ما هم در آیات قرآن، هم در سیره‌ی پیغمبر و تاریخ صدر اسلام به‌روشنی آن را مشاهده می‌کنیم. پس آزادی عقیده به این معناست که هیچ کس در جامعه‌ی اسلامی به خاطر عقیده‌ی غلط و باطل خود زیر فشار قرار نمی‌گیرد. اسلام مثل اروپای قرون وسطی نیست که کسی را به خاطر يك عقیده‌ای تهدید به قتل کند؛ مثل روش نظام اموی و عباسی نیست در صدر اسلام که کسانی را به خاطر داشتن عقایدی که دستگاه حکومت

آنها را قبول نداشت و غلط میدانست، زیر فشار قرار بدهد و از حق زندگی محروم کند یا تحت تعقیب قرار بدهد یا کیفر کند یا مالیات و مجازات مالی برای يك عقیده‌ای معین کند؛ هیچ يك از اینها در اسلام نیست، بلکه اسلام کفار را و کسانی را که به اعتقاد او معتقد نیستند و از دایره‌ی عقاید اسلامی بیرونند، در جامعه‌ی اسلامی تحمل میکند، برای آنها حق قائل است، از آنها دفاع میکند، اگر دزدی خانه‌ی آنها را بزند هم، مجازاتش میکند و امنیت و سلامت و بقیه‌ی حقوق اجتماعی را برای آنها هم در صورتی که آنها به شرایط زندگی در این جامعه عمل کنند- که اشاره خواهم کرد- مجرا میداند. در یکی از خطبه‌ها درباره‌ی هجوم سپاهیان اموی به شهر انبار امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة والسلام) میفرماید:

«بلغنی انّ الرّجل منهم کان یدخل علی المرأة المسلمة و الاخری المعاهدة»<sup>۱</sup>

شنیدم که این غارتگران، این مهاجمین وارد خانه‌ی زن مسلمان یا زن اهل کتاب میشدند که مسلمان نیست و زیورآلات او را از او میگرفتند و دستبند و پا بند او را که طلا بوده، از پایش خارج میکردند، و بعد در آخر همین بیان، امیرالمؤمنین میفرماید که جا دارد اگر انسان مسلمان از این غم بمیرد؛ غم تهاجم دشمنان و متجاوزین به خانه‌ی زن مسلمان یا زن یهودی و نصرانی که در زیر سایه‌ی اسلام و در جامعه‌ی اسلامی زندگی میکند. این يك مطلب.

و در کنار این، چند مطلب دیگر را هم باید دانست. اولاً آنچه که اسلام روی او حساسیت به خرج نمیدهد، خود عقیده است، اما آثاری که در عمل آن شخص مترتب بر عقیده بشود و مخالف مصالح نظام اسلامی باشد، چرا، در مقابل آنها حساسیت زیادی را اسلام نشان میدهد؛ یعنی اگر این شخصی که عقاید حق را قبول ندارد، بر طبق عقاید خود عمل بکند، اما آن عمل به حیثیت جامعه‌ی اسلامی، به امنیت جامعه، به سلامت جامعه، به یکپارچگی جامعه و به دیگر مصالحی که در این جامعه مورد نظر هست، ضربه‌ای نزند، اشکالی ندارد؛ برای خودش، بر طبق عقاید خودش عمل میکند؛ مثلاً در معابد خودشان، در کلیساهای خودشان حاضر میشوند و اعمال دینی را انجام میدهند، اما اگر اعمالی بر طبق عقاید خودشان انجام بدهند که حیثیت جامعه را، سلامت اخلاق را در جامعه، یکپارچگی جامعه را، استقلال جامعه را و جهات گوناگونی را که دولت اسلامی برای يك جامعه در نظر میگیرد خدشه دار بکند، اینجا دولت اسلامی عکس‌العمل نشان میدهد و آنها را از آن کار باز میدارد و اگر اصرار کردند، آنها را مجازات خواهد کرد. پس بنابراین، این آزادی صرفاً در محوطه‌ی عقیده و نیز اعمالی است که با چهارچوب جامعه‌ی اسلامی منافاتی ندارد، اما اگر اعمالی از آن شخص مخالف با عقیده‌ی نظام اسلامی سر بزند که با مصالح جامعه‌ی اسلامی و با چهارچوبها و مقرراتی که از آن عقاید اسلامی سرچشمه گرفته منافات دارد، با آنها معارضه دارد، نه، اینجا دیگر

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۷

نظام اسلامی آن را تحمل نمی‌کند و با او معارضة می‌کند. این به معنای مخالفت با آزادی عقیده نیست، این به معنای حراست از مرزهای جامعه است؛ مرزهای فرهنگی، مرزهای اقتصادی، مرزهای سیاسی، و این وظیفه‌ی دولت اسلامی است و بایستی آن را رعایت کند. در همه‌ی عقاید و سلاطین دیگر هم همین طور است. در همین مسائل روزمره‌ی معمولی خودمان در جامعه ملاحظه کنید، من يك مثال بزنم: ممکن است شما معتقد باشید که سرعت زیاد مثلاً برای انسان بهتر است؛ وقتی سوار اتومبیل و وسیله‌ی نقلیه می‌شوید، با سرعت زیاد دوست دارید حرکت کنید، این را دوست می‌دارید، به او اعتقاد دارید؛ يك فلسفه‌ای برایش دارید؛ بسیار خوب، این عقیده‌ی شما برای خودتان، کسی کار به این عقیده ندارد، اما اگر شما بخواهید این عقیده را در عمل اعمال کنید و توی خیابانهای شهر با فوق سرعت مجاز حرکت کنید، جلوی شما را می‌گیرند؛ یا عقیده دارید که سرعت زیاد چیز بدی است و باید با سرعت کم حرکت کرد؛ این هم اعتقاد شماست، مانعی ندارد، اما اگر در يك اتوبان وسیعی که سرعت يك حداقلی دارد و از آن کمتر سرعت جایز نیست، خواستید با سرعت کم حرکت کنید، باز اینجا جلوی شما را می‌گیرند و نمی‌گذارند. ببینید در مسائل معمولی و روزمره‌ی زندگی مسئله اینجور است؛ در مسائل کلی و عقاید هم نظر اسلام این است: عقیده‌ی شما برای خودتان، اما اگر عملی بر آن عقیده بخواهد مترتب بشود، این در صورتی مجاز هست که با چهارچوب جامعه منافاتی نداشته باشد.

نکته‌ی دیگر در زمینه‌ی آزادی عقاید این است که علی‌رغم این بلند نظری و سعه‌ی صدری که اسلام در برابر عقیده‌ی باطل و خلاف به خرج می‌دهد، اینجور هم نیست که اسلام دوست بدارد و راضی بشود که انسانها دستخوش عقاید باطل و غلط و انحرافی و کج باقی بمانند. عقیده‌ی يك انسان پایه‌ی زندگی اوست، عقیده‌ی يك انسان سرنوشت ساز حرکت اوست. محبت به انسان که در اسلام يك امر مسلم هست، اجازه نمی‌دهد که اسلام راضی بشود که انسانها در ورطه‌ی عقاید باطل غرق بشوند و به کمک آنها نشتابند. چرا، اسلام کمک می‌کند، منتهی این کمک کردن، کمک کردن به‌زور نیست همان‌طور که گفتیم - ریشه‌ی عقاید فاسد چند چیز است، اسلام این ریشه‌ها را از بین می‌برد و می‌خشکاند. گاهی ریشه‌ی يك اعتقاد غلط، خصوصیات نفسانی يك انسان است؛ بعضی انسانها لجوجند، بعضی متعصبند، بعضی خودخواهند، بعضی در انتخاب يك فکر و يك عقیده عجولند، با صبر و حوصله و همه‌جانبه نگرستن، با مطالعه و تفکر آن عقیده را انتخاب نمی‌کنند؛ این خصوصیات نفسانی است که انسانها را دچار انحراف عقیده می‌کند. اسلام با این مقابله می‌کند؛ اسلام در نظام تربیتی خود مردم را وادار به تفکر می‌کند، مردم را از لجاجت در عقاید و در اعمال باز می‌دارد، مردم را از تعصب به آنچه که از گذشتگان شنیده‌اند منع می‌کند، مردم را از اینکه با عجله يك فکر را بپذیرند و جوانب آن را مطالعه نکنند باز می‌دارد و منع می‌کند؛ ریشه‌ی آنگونه انحرافهای اخلاقی را و خلقی را در انسانها از بین می‌برد. بعضی از انحرافات ناشی از هوسرانی‌ها و هواپرستی‌ها و شهوترانی‌هاست، سود پرستی است، بعضی به خاطر منافع خودشان هست که يك عقیده‌ی درست را قبول نمی‌کنند. اسلام در نظام اجتماعی جلوی سوء استفاده‌های گوناگونی از این قبیل را می‌گیرد، راه بهره‌برداری‌های غلط

و ظالمانه، چه اقتصادی و چه فرهنگی، را سد میکند تا ریشه‌ی آن نوع گرایشهای انحرافی هم خشکیده بشود. گاهی دور ماندن از شنیدن سخن حق و تبلیغ سخن حق، تك ماندن، تنها ماندن، انسانها را دچار انحراف فکری و عقیدتی میکند. اسلام در بافت اجتماعی خود اجازه نمیدهد انسانها از شناخت سخن حق و تبلیغ سخن حق دور بمانند، آنها را با حقایق آشنا میکند و اجازه نمیدهد که کسانی در هر گوشه‌ی دنیا که زندگی میکنند، سخن حق به گوش آنها نرسد؛ وظیفه‌ی تبلیغ دین را که همان رساندن پیام دین هست، بر عهده‌ی همه‌ی مسلمانها میگذارد که این وظیفه وسیله‌ای است برای اینکه کسی در ابهام، در کج فکری نماند و راه برای پیدا کردن عقاید حق جلوی او باز بشود و بالاخره با فتنه‌گری و اعمال فشار روی عقاید حق هم اسلام به شدت مقابله میکند که مسئله‌ی ارتداد به اینجا ارتباط پیدا میکند که من در يك خطبه‌ی دیگری ان شاء الله در این زمینه باز يك قدری بیشتر صحبت میکنم.

به طور خلاصه آنچه که امروز عرض کردم، در يك جمع‌بندی این میشود که اسلام کسی را به زور و اجبار وادار به پذیرفتن يك عقیده‌ای یا اعراضی از يك عقیده‌ای نمیکند، اما از اینکه آن عقیده‌ی غلط و باطل منشأ فساد در جامعه بشود جلوگیری میکند و راه‌های اعتقاد درست را روی انسانها باز میکند و راه‌های اعتقاد غلط را روی انسانها مینبندد. در جامعه‌ی اسلامی اگر به این ترتیب مشی بشود، انسان میدانند و میتوانند درك کنند که در مدت کوتاهی عقاید عمیق اصیل روشن و ناشی از تفکر سالم در همه‌ی افراد جامعه‌ی انسانی به وجود می‌آید و آگاهی و روشنفکری در جامعه پیدا میشود. تا ان شاء الله دنباله‌ی این بحث را در يك خطبه‌ی دیگری عرض کنم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. اللَّهُ الصَّمَدُ. لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ. وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.<sup>۲۱</sup>

۱. اخلاص: ۴۱

۲. (۱۳۶۵/۱۲/۰۱) خطبه‌های نماز جمعه تهران

(۱۳۶۵/۱۲/۱۵) خطبه‌های نماز جمعه تهران

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين نحمده و نستعينه و نستغفره و نستهديه و نتوكل عليه و نصلّي و نصلّم على حبيبه و نجيّبه و خيرته في خلقه و حافظ سرّه و مبلّغ رسالته سيدنا و نبينا ابى القاسم محمّد و على اله الاطيين الاطهرين المنتجبين الهداة المعصومين سيما بقیة الله في الارضين و صلّ على ائمة المسلمين و حماة المستضعفين و هداة المؤمنين.

قال الله الحكيم في كتابه: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ.<sup>۱</sup>

همه‌ی برادران و خواهران عزیز نمازگزار را توصیه می‌کنم به استفاده از این ایام و لیالی متبرک، ماه رجب، ماه دعا و تضرع و خشوع و اظهار بندگی و کسب ذخیره‌ی تقوا؛ فرصت مغتنم این ماه و ماه شعبان و ماه رمضان را باید برای تسویه‌ی دلها و جانها مغتنم شمرد و گوش دل را به الهام ربانی و معنوی این ماه‌های مبارک داد و جان و دل را ان‌شاءالله به ذکر خدا زنده کرد. بحثی که در هفته‌های گذشته عرض شد درباره‌ی آزادی و اخیراً آزادی عقیده در اسلام و از نظر اسلام بود. به طور خلاصه عرض شد که اسلام طرفدار آزادی عقیده در جامعه‌ی اسلامی است. یعنی کسی را به خاطر داشتن عقیده‌ی غلط و باطل مورد تعقیب و فشار و زور قرار نمیدهد؛ هرچند که عقیده‌ی باطل از نظر اسلام مطرود و نامقبول است. درباره‌ی این بحث، چون بسیار بحث اساسی و مهمی است و تکلیف ما به عنوان دولت اسلامی را باید معین بکند، امروز هم مطالبی عرض می‌کنم. ممکن است در آن مطلبی که در هفته‌ی قبل گفته شد، تردیدهایی به مناسبت برخی از مسائلی که در اسلام مطرح هست، به وجود بیاید، من بعضی از آن نکات لازم را در این زمینه عرض می‌کنم.

يك تردید از ناحیه‌ی آیاتی که در قرآن مربوط به کفار و مشرکین و طرفداران عقاید باطل است؛ ممکن است کسی بگوید اگر اسلام آزادی عقیده را در جامعه‌ی خود تأمین میکند، پس این همه آیات قرآنی درباره‌ی این عقاید باطل چیست؟ جواب این است که این آیات هیچ کدام- تا آن جایی که بنده مراجعه کردم- به مسلمانها دستور نمیدهد که کافر را به خاطر اعتقادش، نه به خاطر عملش، مورد تعرض و آزار قرار بدهند؛ جنگ با کفار مربوط است یا به آن صورتی که کافر علیه نظام اسلامی و ایمان اسلامی دست به مبارزه و حمله زده است که وظیفه‌ی اسلام و مسلمین

در اینجا دفاع از حوزه‌ی اسلام و جامعه‌ی اسلامی است یا مربوط است به مبارزه با سران کفر و سردمداران نظام‌های ملحد و طاغوتی که ملتها را اسیر خود کرده‌اند؛ اما در مورد خود اعتقاد کفر، ما در قرآن آیه‌ای داریم که بخصوص مسلمانها را امر میکند که با دارندگان این اعتقاد اگر تجاوز و تعرضی علیه اسلام و مسلمین نکردند، حتی نیکوکاری هم بشود؛ آن آیه در سوره‌ی مبارکه‌ی ممتحنه است که میفرماید: «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»<sup>۱</sup> یعنی آن کفاری که بر سر ایمان شما و دین شما با شما به جنگ برخواستند، خدا نمیگوید به آنها نیکی نکنید و خدا نمیگوید با آنها قسط و عدل را رعایت نکنید، بلکه خدای متعال میگوید که به آنها نیکی هم بکنید و خدای متعال نیکوکاران را دوست میدارد. قسط و عدل در جامعه‌ی اسلامی قاعدتاً به معنای رعایت حقوق افراد آن جامعه است که آن کافر هم یکی از همان افراد است یا حتی کفاری که در خارج از آن جامعه زندگی میکنند، ولی با نظام اسلامی، با مسلمین و با اسلام ستیزه‌ای نمیکند.

مورد بعد در مورد بت‌شکنی‌های معروف تاریخ است. همان‌طوری که میدانید، در تاریخ نبوتها، تاریخ توحید، به موارد برجسته‌ای برخورد میکنیم که پیغمبران به بت‌شکنی پرداختند و بت را که مایه‌ی تقدس و ایمان جمعی از مردم بوده، از بین بردند؛ يك نمونه در مورد ابراهیم خلیل‌الله است، يك نمونه در مورد رسول اکرم هنگام ورود به شهر مکه است و پس از فتح مکه که این را هم ممکن است کسانی تصور کنند که با آزادی عقیده در اسلام منافی است؛ لکن در مورد بت‌شکنی ابراهیم باید توجه کنیم که حرکت ابراهیم برای بیدار کردن ذهن به خواب رفته و تخدیر شده‌ی مردم آن جامعه‌ی جاهلی بود؛ مردمی که در طول زندگی خود هرچه شنیدند، درباره‌ی شرك و نظام شرك‌آلود شنیدند؛ اصلاً صدای حقی در میان این جامعه بلند نشده و به گوش آنها نرسیده است؛ اگر باید این مردم را از این خواب گران بیدار کرد، این کار فقط به وسیله‌ی يك حرکت بزرگ ممکن است؛ لذا ابراهیم به داخل بت‌خانه رفت در وقتی که جوانکی بیش نبود و تبر را برداشت و بتها را شکست و بت بزرگ را نشکست و تبر را به گردن بت بزرگ آویخت؛ این کار را برای بیدار کردن وجدان مردم بود؛ بعد هم در صحبت کوبنده‌ای که ابراهیم با آن مردم کرد و هوشمندی و زیرکی‌ای که این بنده‌ی صالح خدا به کار برد، آنچنان پتکی بر سر ذهن خواب‌آلود آنها زد که قرآن میفرماید: «فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ»<sup>۲</sup> یعنی بعد از آنی که ابراهیم این حرکت را انجام داد، این فریاد رسا را کشید، آن اثری را که میخواست بگیرد، گرفت؛ مردم به خودشان مراجعه کردند، میان خودشان به گفتگو پرداختند، وجدانشان بیدار شد و به خود و خودهایشان گفتند که ما ستمگریم، خود ما ظالم هستیم و نباید ابراهیم را ملامت کنیم. در مورد رسول خدا هم بت‌شکنی پیغمبر به معنای اعمال زور نسبت به مردم مکه نبود؛ پیغمبر بتها

۱. ممتحنه: ۸

۲. انبیاء: ۶۴

را شکست، در حقیقت سنبل و نشانه و رمز نظام طاغوتی را میشکست؛ درست مثل همین که مردم در يك کشور وقتی انقلاب میکنند، نشانه‌های رمزآمیز رژیم گذشته را از بین می‌برند. شما در کشور خودتان همه‌ی علامات حکومت ستم‌شاهی را از صحنه‌ی جامعه، از میدانها، از ساختمانها، از کاغذها پاک کردید؛ پیغمبر هم بتها را که نشانه و رمز حکومت مشرکانه بودند، از فراز کعبه به زیر انداخت و منهدم کرد؛ و الا ما در تاریخ نداریم که پیغمبر وقتی وارد مکه شد، مردم را اجبار کرده باشد که باید همه‌ی شما به اسلام بگروید، یا جستجوی خانه به خانه را شروع کرده باشد که ببیند در کدام خانه یا صندوق خانه بت کوچکی هست که آن را بگیرد و بشکند و از بین ببرد؛ پیغمبر سنبل‌ها و نموده‌های نظام باطل و جاهلی را شکست. پس این هم به معنای اعمال زور برای پذیرفتن يك ایمان و عقیده‌ی قلبی نبود.

در مورد ارتداد يك شبهه‌ای در بعضی از ذهنهاست که اسلام درباره مرتد، شدت عمل به خرج میدهد؛ کسانی که ایمان آوردند و سپس از ایمان منصرف شدند و به کفر گرایش پیدا کردند، شدت عمل اسلام در مقابل این افراد زیاد است که ممکن است به معنای اعمال زور در اعتقاد به حساب بیاید؛ این هم با توجه به آیات مربوط به ارتداد شاید اینجور به نظر میرسد که اسلام با این کار در صدد آن هست که حصار ایمان اسلامی را حفظ کند. در حقیقت اسلام بعد از آنی که مردم ایمان آوردند، نظام اسلامی را مکلف کرده است که از ایمان مردم حفاظت و حراست بکند؛ این وظیفه‌ی نظام اسلامی و حکومت اسلامی است که در باب تبلیغات ضد اسلامی هم عرض خواهم کرد؛ بخصوص در آیه‌ی مربوط به ارتداد - «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ»<sup>۱</sup> که درباره‌ی عمار یاسر وارد شد - در آخر این آیه میفرماید: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ»<sup>۲</sup> علت این خشم الهی بر مرتدین و کسانی که از دین خارج شده‌اند، این است که اینها زندگی دنیا را، عشرت دنیوی را، هواهای نفسانی را بر خواست معنوی و قلبی خود و فطرت انسانی خود و بر آخرت ترجیح دادند. معلوم میشود مسئله، مسئله‌ی عوض شدن يك اعتقاد فقط نبوده است، مسئله این بوده که کسانی به خاطر جاذبه‌های مادی، به خاطر تأمین هواهای نفسانی، حاضر شدند به حیثیت نظام اسلامی لطمه بزنند و پشت کنند و ایمان اسلامی را رها کنند، که این يك مقوله‌ی دیگری است و سختگیری اسلام درباره‌ی این افراد از این مقوله است.

البته این نکته هم مورد توجه باید قرار بگیرد که اگر ما میگوئیم که عقیده، عقیده‌ی مذهبی و ایمان در جامعه‌ی اسلامی آزاد است، این به معنای این نیست که اسلام اجازه بدهد که فریبگرانی و خدعه‌پیشگانی در جامعه‌ی اسلامی به راهزنی ایمان مردم بپردازند؛ این را قطعاً اسلام اجازه نمیدهد. دستهایی که میتوانند با ارائه‌ی جاذبه‌های مادی، با تأمین هوسهای بشری، دل‌های سست و ضعیفی را به سمت خودشان جذب کنند، اگر در جامعه‌ی اسلامی

۱. نحل: ۱۰۶

۲. نحل: ۱۰۷

آزادی عمل داشته باشند، مردم ضعیف را و انسانهای ساده‌دل را تحت تأثیر قرار خواهند داد و آنها را گمراه خواهند کرد و از بهشت به دوزخ خواهند برد؛ «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ».<sup>۱</sup> اسلام اجازه نمیدهد که مردمی که دلشان به نور ایمان منور شده است، به وسیله‌ی چنین ایادی‌ای به سمت ظلمت باز هم کشیده بشوند، لذا اسلام با تبلیغات ضد اسلامی و فریبگرایانه، نه با بحث و جدل استدلالی، با خدعه و فریب تبلیغاتی درباره‌ی مسائل اعتقادی که موجب سست شدن ایمان مردم و راهزنی دل‌های مردم میشود، مقابله میکند که نشانه‌های این را در احکام متعددی از اسلام ما میبینیم.

من يك جمع‌بندی کوتاهی بکنم این بحث مربوط به اعتقاد را در سه جمله: اسلام با ایمان باطل و غلط مخالف است، اما اسلام با کسانی که مؤمن به باطل هستند و اعتقاد باطلی آورده‌اند، با اعمال زور مقابله نمیکند، بلکه آنها را به وسیله‌ی حکمت، به وسیله‌ی موعظه، به وسیله‌ی تبلیغ و بیان حقیقت، به سمت ایمان صحیح جلب و جذب میکند؛ و علاوه‌ی بر اینها، اگر آن کسی که مومن به غیر حق هست، این ایمان او در عمل او آثار تخریبی علیه جامعه به جا بگذارد، با این هم اسلام مقابله میکند؛ این سه نکته‌ی اساسی و اصولی در باب آزادی عقیده است که خط مشی نظام جمهوری اسلامی هم همین است.

در جامعه‌ی اسلامی ما وظیفه داریم که ایمان اسلامی را برای مردم تشریح کنیم، جاذبه‌های ایمانی را برای مردم روشن کنیم، برای رسوخ ایمان جامعه، دولت اسلامی موظف است فعالیت بکند؛ این يك نکته. اما در همین جامعه‌ی اسلامی با کسانی که ایمان غلط دارند، نظام اسلامی و دولت اسلامی با زور و قدرتمنداری و قهر و غلبه برخورد نمیکند؛ اینی که گاهی در رسانه‌های دنیا نسبت به فشار بر اقلیتها در کشور ما جنجال راه میاندازند، این يك دروغ واضح و آشکاری است؛ در جامعه‌ی اسلامی اقلیت‌های مذهبی و صاحبان عقاید و ایمانهای مختلف زندگی خودشان را میکنند. کسی آنها را مجبور به پذیرفتن عقیده‌ی حق نمیکند، آنها خودشان هستند که در این جو عظیم اجتماعی قدرت انتخاب دارند؛ اگر انتخاب درست کردند، به نفع خود آنهاست و اگر انتخاب درست هم نکردند، دولت اسلامی و جامعه‌ی اسلامی با آنها نه فقط کاری ندارد، بلکه از حقوق اجتماعی هم برخوردار هستند؛ اما در مقابل تخریب، در مقابل وسوسه‌ها و رهزنی دل‌ها البته جمهوری اسلامی خودش را موظف میداند که از ایمان قلبی مردم حراست کند و محافظت کند. این هم يك وظیفه‌ی دیگر است که همان‌طور که ملاحظه کردید، از اصول مسلم اسلامی و از آیات قرآن و از سیره‌ی مسلمانان صدر اسلام و ائمه (علیهم‌السلام) این معنا را ما استفاده کردیم. ان‌شاء‌الله در اد

امه‌ی بحثها به انواع دیگر آزادی و نظر اسلام و وظائف دولت اسلامی خواهیم پرداخت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ.<sup>۲۱</sup>

---

۱. عصر: ۳۱

۲. (۱۳۶۵/۱۲/۱۵) خطبه‌های نماز جمعه تهران

# آزادی بیان

(۱۳۶۶/۰۲/۰۴) خطبه‌های نماز جمعه تهران

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين احمده و استعينه و استغفره و اتوكل عليه و اصلى و اسلم على حبيبته و نجيبه و خيرته فى خلقه سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على اله الاطيبين الاطهرين المنتجبين الهداة المهديين المعصومين سيما بقية الله فى الارضين و صل على ائمة المسلمين و حماة المستضعفين و هداة المؤمنين.

قال الله الحكيم فى كتابه: **وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ**<sup>۱</sup>.

همه‌ی برادران و خواهران نمازگزار را توصیه می‌کنم و دعوت می‌کنم به رعایت تقوای الهی و حفظ نفس از ورود در حوزه‌ی محرمات پروردگار؛ و تداوم ذکر و توجه و تضرع در این چند روزی که از ماه مبارك شعبان باقی مانده است؛ و آماده شدن برای ورود در آستانه‌ی ضیافت الهی در ماه مبارك رمضان و گشودن گره‌های فراوانی که به وسیله‌ی شیطان و نفس اماره، در جان ما و دل ما به وجود آمده است، تا ان شاء الله بتوانیم از ماه مبارك رمضان به صورت کامل و درست استفاده کنیم و بهره ببریم و ماه رمضان را به معنای حقیقی کلمه برای خودمان مبارك کنیم. از همین حالا باید آماده شد و دل را مهیا کرد برای استضاء به انوار الهی در آن ماه شریف و مبارك.

بحثی که در خطبه‌های هفته‌های اخیر در اینجا مطرح شد، بحث بود در باب آزادی از نظر اسلام و وظائفی که حکومت اسلامی بر پایه‌ی تعلیمات قرآن در مورد آزادی‌های جامعه و افراد بر عهده دارد. اولاً درباره‌ی مفهوم آزادی از نظر اسلام و تفاوت آن با آنچه در دنیای غرب به آن آزادی می‌گویند، ذکر شد و تشریح شد و سپس درباره‌ی آزادی تفکر و همچنین آزادی عقیده - که عقیده‌ی دینی و چه عقیده‌ی سیاسی - مباحثی به اجمال عرض شد. بحثی که امروز عنوان می‌کنم، مسئله‌ی آزادی بیان و آزادی اظهار عقیده در اسلام است که يك بحث ظریف و در عین حال بحث مهمی است تا وظائف دولت اسلامی در زمینه‌ی تأمین آزادی بیان روشن بشود. امروز اجمالاً نظر اسلام را

آنطوری که از قرائن و شواهد استفاده میشود در کل مسئله‌ی آزادی بیان عرض میکنم و در يك خطبه‌ی دیگر ان‌شاءالله حدود و مرزهای آزادی بیان را بیان خواهم کرد.

مسئله‌ی آزادی بیان در دنیای امروز يك مسئله‌ی عمده است و در حقیقت يك شعار است. دنیای غرب و کشورهای دموکراسی یکی از شعارهایی که مطرح میکنند و به آن افتخار میکنند، همین مسئله‌ی آزادی بیان است و معنایش این است از نظر آنها که در جوامع غربی هر کسی، دارای هر عقیده‌ای، دارای هر مسلک سیاسی‌ای، میتواند آزادانه نظر خودش را ابراز کند و هیچ منع قانونی برای او وجود ندارد. عمدتاً این شعار را دنیای غرب در مقابل دنیای کمونیست مطرح میکند؛ چون در دنیای کمونیست آزادی اظهار عقیده نیست و اعتقادی هم در نظر سردمداران جهان کمونیست به آزادی عقیده وجود ندارد؛ یعنی آزادی بیان عقیده؛ یعنی در کشورهای کمونیستی همان نظرات و افکار سیاسی یا همان مکتبی که مورد قبول رژیم حاکم هست، ترویج میشود در روزنامه‌ها، در رسانه‌های جمعی؛ در بین مردم تنها يك جریان واحد مطرح میشود و هیچ امکانی در اختیار صاحبان عقاید دیگر و مسلکهای دیگر نیست که بتوانند نظراتشان را ارائه کنند و در سطح جامعه مطرح کنند؛ اختلاف سلائق سیاسی وجود ندارد و روزنامه‌ها و رسانه‌ها همه يك نظر و يك فکر را که همان فکر دستگاه حاکم هست، تعقیب میکنند و بیان میکنند. دنیای غرب به عنوان يك امتیازی برای خود، مسئله‌ی آزادی بیان را به صورت يك شعار مطرح کرده و سالهای متمادی است که بر روی آن کار میکنند و تبلیغ میکنند. البته عملاً در دنیای غرب هم جای بحث است که آزادی بیان واقعاً چقدر تأمین شده؟ و آیا همه‌ی نظرات سیاسی و افکاری که برای ملتهای این کشورها مطرح میشود، قدرت خودنمایی دارند یا نه؟ و اگر به دقت نگاه کنیم، خواهیم دید که شعار آزادی اظهار عقیده و آزادی بیان در دنیای غرب هم يك شعار واقعی نیست؛ يك چیزی که در صورت و ظاهر آزادی است، وجود دارد، اما در واقع آزادی به آن معنایی که ادعا میکنند، نیست، بلکه حتی سانسور و اختناق به شکل بسیار ظریف و موزیانه‌ای در این کشورها وجود دارد؛ سانسوری که در کشورهای غرب هست، تقریباً از جهاتی شبیه هست به همان سانسور و کنترلی که در دوران ظهور اسلام در مکه نسبت به افکار انقلابی رسول خدا وجود داشت؛ حالا آنها در دوران جاهلیت زندگی میکردند، اینها در دوران مدرنیسم زندگی میکنند؛ روشها تفاوت کرده، اما روح قضیه همان هست. قرآن از قول کفار نقل میکند که میگفتند: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ»؛<sup>۱</sup> به هم توصیه میکردند که گوش به سخن قرآن ندهید، ندای پیغمبر را نشنوید و هنگامی که پیغمبر مشغول تلاوت آیات قرآن بود، ولوله میکردند، هلهله میکردند و يك جنجال و غوغائی به وجود می‌آوردند که صدای قرآن و صوت کلام الهی از حنجره‌ی پیغمبر شنیده نشود؛ که در تواریخ هم این ذکر شده که رسول خدا در کنار کعبه مینشست و آیات قرآن را میخواند، عده‌ای هم مأمور بودند که جنجال کنند، غوغا راه بیندازند و نگذارند صدای قرآن به گوش دیگران برسد. آنی که

امروز در رسانه‌های غرب وجود دارد، تقریباً چنین چیزی است. درست است که قانوناً کسی را از بیان کردن مانع نشدند اما آن جنجال و غوغای تبلیغاتی‌ای که به راه می‌اندازند، امکان و مجال این را نمیدهد که غیر از همان چیزی که آنها اراده میکنند و میخواهند، صدایی به گوش کسی برسد. یقیناً امروز مردم آمریکا که يك کشور دموکراسی است یا بسیاری از کشورهای اروپای غربی که متمدند، از بسیاری از جریانات عالم که به زندگی آنها مربوط میشود، خبر ندارند؛ همان چیزی را می‌فهمند که رسانه‌ها به آنها می‌گویند، و رسانه‌ها هم در يك نظام کاملاً کنترل شده‌ی سیاسی و حساب‌شده، چیزهایی را در اختیار افکار مردم می‌گذارند که میخواهند. همان طور که در یکی از بحثهای همین سلسله مباحث شاید در سال گذشته عرض کردم، رسانه‌های گروهی عمده‌ی دنیا امروز به وسیله‌ی دستگاه‌های صهیونیستی اداره میشوند و هر چند در آن موارد و مطالبی که به مصالح آنها ربطی ندارد آزادی عمل میدهند اما درست در آن بزنگاه‌ها، در آنجایی که مصالحشان به خطر می‌افتد، رسانه‌ها با کمال ظرافت، حقیقت را می‌پوشانند و يك باطلی را به صورت حقیقت به خورد ذهن مردم میدهند. از انقلاب اسلامی، از انقلابهای مردمی دنیا، از ایده‌هایی که امروز در دنیا هست، از جنایات و فشارها و ظلمهایی که دولتهای اروپایی و آمریکایی نسبت به ملت‌ها روا میدارند و از

بسیاری از حقایق دیگر، مردم آن کشورها خبر ندارند؛ کسی هم قادر نیست که این حرف را به گوش مردم برساند. پس دموکراسی غربی که مدعی آزادی بیان و آزادی اظهار عقیده است، در حقیقت در شعار اینجور است، در عمل آنجا هم آزادی بیان به معنای حقیقی نیست.

و اما راجع به اسلام. در آیات قرآن و احادیث چیز صریحی در باب آزادی اظهار عقیده و بیان، بنده پیدا نکردم، شاید هست، من متوجه نشدم و برنخوردم، لکن به طور کلی و همان طور که قبلاً اشاره شد، به قرائن و شواهد زیادی انسان این را میداند که اسلام علی‌الاصول طرفدار آزادی اظهار عقیده است و طبیعتاً هم اسلام باید همین جور باشد؛ زیرا که آنجایی از اظهار عقیده خوف و ترسی هست که نظام حاکم، یا آن مکتبی که سیاست را در اختیار دارد، در خود احساس ضعف کند؛ اگر منطق قوی است، اگر سیاستی که اظهار میشود، سیاست قابل دفاعی است، اگر فکر و مکتب يك فکر و مکتب قابل جذب برای افکار عمومی هست، دلیلی ندارد که از طرح حرف مخالف انسان بترسد. اسلام قویترین مکتبهاست، قویترین روشها را برای اعلام نظرات خودش به کار میگیرد. سیاستهای حکومت اسلامی يك سیاستهای مردمی است، سیاستهای روشن و صریحی است؛ بنابراین هیچ ابایی در اسلام نیست که افکار مخالف، نظرات مخالف، مطرح بشود؛ علی‌الاصول مسئله این است. البته مرزهایی هست، حدودی هست، سوء استفاده‌هایی ممکن است بشود که جلوی آنها را باید گرفت که آنها را همان طور که عرض کردم، در بخش دوم این بحث عرض خواهم کرد. در بخش اول میخواهیم همین مطلب را روشن کنیم که اسلام علی‌الاصول با این مطلب مخالفتی ندارد. اظهار عقیده یکی از حقوق طبیعی انسان است؛ وقتی انسان يك عقیده‌ای را دارد و

آزاد است که این عقیده را داشته باشد، باید آزاد هم باشد که این نظر خودش را اظهار کند؛ مگر اینکه خود آن اعتقاد يك اعتقاد ممنوعی باشد که در بحث آزادی عقیده راجع به این مطلب صحبت کردیم. بنابراین اسلام که طرفدار حقوق انسانهاست، طرفدار این آزادی هم هست. عملاً هم در صدر اسلام و زمان پیغمبر و زمان خلفای اول به موردی برنمیخوریم که جلوی اظهار عقیده گرفته شده باشد؛ البته این را هم بگویم، به موردی هم برنمیخوریم که کسی بخواهد بیاید در معرض عام- مثلاً در مسجد- بایستد يك سخنرانی برخلاف جهتگیری‌ای که مثلاً پیغمبر یا خلیفه‌ی زمان دارد اجرا میکند، يك چنین سخنرانی‌ای هم بخواهد کرده باشد، یا برود در يك گوشه‌ای مردم را جمع کند با اینها صحبت کند؛ موارد این‌جوری بخصوص در زمان پیغمبر خیلی نادر است و شاید نیست؛ در زمان خلفا کم و بیش هست. اما آنجایی که کسی در این صدد بر می‌آید که به خود رسول خدا یا به خلفای اول مطلبی را بیان بکند، ما میدیدیم که با کمال آزادی به او اجازه میدادند؛ در مسجد، در پای منبر امیرالمؤمنین يك نفری بلند میشد راجع به يك مطلبی به امیرالمؤمنین اعتراض میکرد یا از او سؤال میکرد، یا در جنگ صفین کسانی بودند که تحت تأثیر فریب طرف مقابل قرار گرفتند و يك حرفهایی را زدند، امیرالمؤمنین به اینها بدخلقی نکرد، تشر نزد، بلکه رفت با آنها صحبت کرد یا عمار یاسر را فرستاد برایشان صحبت کرد و حقیقت را برای آنها آشکار کرد؛ یا در پای منبر خلیفه‌ی دوم وقتی که خلیفه در منبر گفت من اگر پایم را کج گذاشتم، من را راست کنید و هدایت کنید، يك نفری بلند شد پای منبر، گفت اگر تو کج بروی، با این شمشیر تو را راست خواهیم کرد، کسی هم به او اعتراض نکرد و همین‌طور در زمان خلفای دیگر؛ و همین روال ادامه داشت تا زمان عبدالملک مروان. عبدالملک مروان اول کسی بود که روی منبر رسماً و علناً اظهار کرد به مسلمانها که کسی حق ندارد افکار و نظرات خودش را آزادانه بیان کند. گفت: «لا یا مرنی احد بتقوی الله الا ضربت عنقه»؛ هرکس بخواهد مثل زمان پیغمبر و خلفای اول پای منبر من توی مسجد بلند بشود و من را امر به تقوای خدا بکند، من گردنش را میزنم؛ او اختناق اموی را به صورت صریح و روشنی اعمال کرد و اعلام کرد؛ و الا در زمان او هم آنی که ممنوع شد، اظهارنظر سیاسی بود، باز اظهارنظر دینی و در مسائل دینی، اظهارنظر آسان بود. ما میدیدیم در مسجد پیغمبر يك زندیق و ملحد، یعنی مخالف با اسلام و منکر خدا، نشستند با چند نفر دارند نظراتشان را میگویند که همین ماجرای توحید مفضّل از آنجا ناشی میشود؛ مفضّل دید توی مسجد چند نفر نشستند يك حرفهایی دارند میزنند، به اینها پرخاش کرد که شما نشسته‌اید توی مسجد و خانه‌ی خدا و

این حرفهای ملحدانه را دارید میزنید، آنها گفتند که تو شاید از یاران جعفر بن محمد صادق هستی؟ گفت بله؛ گفتند که ما پیش خود امام و پیشوای تو از این حرفها غلیظتر و سخت‌ترش را میزنیم، او این عکس‌العمل را نشان نمیدهد و تو چرا این عکس‌العمل را نشان میدهی؟ که او آمد خدمت امام صادق و جریان را گفت و آن مباحثات طولانی که امروز به نام «توحید مفضّل» ثبت شده و در کتابها هست، در دسترس است، اینها بین اینها انجام گرفت. البته باز خلفای بنی‌امیه و بیشتر از آنها بنی‌عباس طاقت نیاوردند و درباره‌ی مسائل کلامی و خلق قرآن و نمیدانم کلام و

مسائل گوناگون يك فشارهای بی حد و حصری را بر روی مخالفین نظرات و ایدئولوژی آن دستگاه خلافت وارد آوردند؛ این هم بعد در دنیای اسلام و در تاریخ اسلام به شکل دیگری برآمد. اما اصولاً در اسلام و در روش حکام اسلامی صدر اول، بیان عقیده در صورتی که سالم باشد، در صورتی که تویش اغواگری نباشد، در صورتی تویش اضلال نباشد، آزاد است - حالا بحث در باب اغواگری و فریب و ضلال و کتب ضلال و اینها را ان‌شاءالله در يك خطبه‌ی دیگری عرض خواهم کرد - اساساً هم به نفع جامعه‌ی اسلامی است که افکار آزاد باشد؛ یعنی کسانی بتوانند افکار خودشان را، نظرات گوناگون خودشان را بیان کنند. در قانون اساسی ما پیش‌بینی شده که برخورد سالم افکار موجب رشد اندیشه‌هاست؛ یعنی کسی يك نظری دارد، دیگری نظر مخالف با او دارد، يك برخورد فکری به وجود بیاید، اما سالم، نه توأم با روشهای غلط که این روشهای غلط خود قابل جلوگیری است و حاکم اسلامی و دولت اسلامی باید مانع بشود از آن روشها که آنها را بعداً عرض میکنیم. کلاً رشد فکری جامعه در این صورت بیشتر تضمین میشود و تأمین میشود و آثار اجتماعی و سیاسی‌اش هم در جامعه زیاد است. اگر چنانچه کسانی احساس کنند که نظرات خودشان را میتوانند بیان بکنند، جامعه به طرف سالم‌سازی و وحدت هم پیش میرود، چون آن افکار را میگویند، کسانی هم آنها را جواب میدهند، نظرات به هم نزدیک میشود؛ اختلاف‌نظرهایی که ناشی از نگفتن و کتمان کردن و پوشیده داشتن از یکدیگر هست، به تدریج کم میشود و از بین میرود. شکل کلی قضیه این است.

و من به طور قاطع و قوی میخواهم ادعا بکنم که روش ما در انقلاب اسلامی و در نظام جمهوری اسلامی هم همین بوده، یعنی آنی که در قانون اساسی هست و آنی که امروز پذیرفته شده‌ی در نظر نظام جمهوری اسلامی است، همین است. البته هستند همیشه کسانی در جامعه که از فضای آزاد استفاده میکنند، میگویند آزادی نیست! کسانی که در رژیمهای اختناق و استبدادی، نظیر آن افراد توی زندانهایند و اصلاً قدرت نفس کشیدن ندارند؛ خود آن افراد هم در دوران رژیم گذشته جرئت نمیکردند نفس بکشند و يك کلمه بگویند، در نظام جمهوری اسلامی آزادانه حرف میزنند، مینویسند، جزوه منتشر میکنند، همه‌ی چیزها را زیر سؤال میبرند، حتی گاهی این کارهاشان ناسالم هم هست؛ یعنی آن روش سلامتی که شرط آزادی بیان هست، در کارهایشان نیست؛ در همان نوشته‌ای که با استفاده‌ی از فضای آزاد آن را نوشتند و منتشر کردند، در همان نوشته میگویند آزادی نیست! خب این يك نوع دغل کاری است، این فریب است؛ لکن حقیقت این است. روزنامه‌ها، نویسندگان مقالات، جزوه‌ها و کتابها، حامل نظرات گوناگون است. امروز در مسائل اسلامی، در مسائل اقتصادی، در مسائل مربوط به حکومت، مسائل سیاسی، نظرات گوناگونی هست، توی کتابها مینویسند، این کتابها را هم دارند چاپ میکنند، کسی هم نمیگوید چرا چاپ میکنید؛ چرا، ممنوعیتهایی هست که آن ممنوعیتهای باز وظیفه‌ی نظام جمهوری اسلامی است که همان‌طور که گفتم، این را باید در يك خطبه‌ی دیگری مشروحاً عرض بکنم که چه چیزهایی در نظام جمهوری اسلامی ممنوع است.

به طور خلاصه میتوانیم این جوری بگوییم که برخورد افکار و آزادی افکار برای هدایت افکار است. يك نظام و يك رژیم و يك دولت که نمیتواند در راه هدایت افکار قدم بردارد و آن چیزی که برای هدایت افکار مفید هست، آن را انجام ندهد؛ درست همان دولت و همان دستگاه و همان نظامی که مخلصانه میخواهد کار کند، نباید يك حرکتی را که مایه‌ی گمراهی افکار است، آن را اجازه بدهد. اگر آزادی بیان به هدف و به منظور هدایت افکار است، پس آن بیانی که افکار را هدایت نمیکند بلکه گمراه میکند، مردم را فریب میدهد، حقایق را میپوشاند، باطل را حق جلوه میدهد، حق را باطل جلوه میدهد، آن بیانی که مایه‌ی گمراهی است، يك بیان مضری است؛ درست به همان دلیل که بیان حقیقت برای هدایت افکار لازم است و آزادی بیان برای رشد افکار لازم است، به همین دلیل برخی از آزادی‌ها که از آن سوء استفاده میشود و افکار گمراه میشوند، حرام است، ممنوع است و نباید انجام بگیرد، که این موضوع آن بحثی است که خواهیم کرد و مجموعاً با این اصل اسلامی که از قرائن و شواهد به دست می‌آید و از آن آیه‌ی شریفه‌ی «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»<sup>۱</sup> هم به يك نحوی ممکن است استفاده بشود. این در جای خود يك چیز مسلمی است، اما آن حدود و مرزهایی هم که وجود دارد، آن هم مسلم است که ان شاء الله دنباله‌ی این مطلب را که مجموعه نظر اسلام را در باب آزادی بیان روشن خواهد کرد، در يك خطبه‌ی دیگری ان شاء الله عرض خواهیم کرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ.<sup>۳۲</sup>

۱. زمر: ۱۷ و ۱۸

۲. عصر: ۳۱

۳. (۱۳۶۶/۰۲/۰۴) خطبه‌های نماز جمعه تهران

(۱۳۶۶/۰۲/۱۸) خطبه‌های نماز جمعه تهران

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين نحمده و نستعينه و نستغفره و نستهديه و نتوكل عليه و نصلّي و نسلم على حبيبه و نجيبه و خيره في خلقه حافظ سرّه و مبلغ رسالاته بشير رحمة و نذير نقمته سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على اله الاطيبين الاطهرين المنتجبين الهداة المهديين المعصومين المكرمين سيما بقية الله في الارضين و صلّ على ائمة المسلمين و حماة المستضعفين و هداة المؤمنين.

قال الله الحكيم في كتابه: **وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ**.<sup>۱</sup>

همه‌ی برادران و خواهران عزیز را دعوت میکنم و توصیه میکنم به رعایت تقوای الهی و استفاده‌ی از وسیله‌ی تقوا یعنی روزی ماه رمضان؛ و از این ایام و ساعات پربرکت استفاده کردن، ساعاتی که برای بنده‌ی خدا حتی تنفس در آن ساعات عبادت است. دلها را با یاد خدا آبادان کنید و به جان خود طراوت و نشاط ببخشید و به آب توبه زنگار دل و غبار جان را بشوئید. توجه و تذکر در این ساعات، در این روزها و شبها بیش از اوقات دیگر موجب نزدیکی به خداست و روزی شما امساك از مشتهیات نفسانی و چیزهای دلخواه موجب رشد و تعالی و ترقی شماست. در این روزها تقوا، یعنی مراقبت کامل از گفتار و کردار و حتی خاطرات و خطرات ذهنی، يك تمرین بزرگ برای بقیه‌ی اوقات و ایام سال است. امیدوارم در این ایام و لیالی مبارك این توفیق به همه‌ی ما دست بدهد که خودمان را کنترل کنیم، مراقبت کنیم و گفتار و رفتار خودمان را منطبق کنیم با موازین الهی و شرعی، و آن حالت ضبط نفسی که در این روزها به برکت روزه و به برکت این ورزش معنوی حاصل میشود، این را به عنوان ذخیره‌ای برای دوره‌ی سال خودمان نگه بداریم.

بحثی که امروز دنبال میکنم در خطبه‌ی اول، بحث در باب آزادی بیان و اظهار عقیده است. در خطبه‌ی قبل عرض شد که هر چند در منابع اسلامی چیز صریحی در باب آزادی اظهار عقیده بنده نیافتم، اما مجموعاً از قرائن و شواهد قرآنی و تاریخی و حدیثی استفاده میشود که بیان معتقد انسان در جامعه‌ی اسلامی برای او جایز و آزاد است و هر کسی به شرط اینکه به حدود این آزادی - که امروز آنها را عرض خواهم کرد - تخطی نکند، میتواند عقیده‌ی ذهنی

خود را چه در زمینه‌ی اعتقادات و چه در زمینه‌ی امور سیاسی و چه در زمینه‌ی سلائق گوناگون اجتماعی بیان کند، اما همان‌طوری که عرض شد، این آزادی دارای يك حدودی است مثل همه چیز دیگر، مثل همه‌ی آزادی‌های دیگر، این حدود باید نقض نشود و امروز درباره‌ی این حدود بحث کوتاهی را عرض میکنم.

قبلاً این نکته را باید برادران و خواهران توجه کنند که این بحث يك بحث ظریف و دقیقی است، چون از هر دو طرف سوء استفاده‌هایی شده است و میشود؛ هم به عنوان آزادی بیان و آزادی اظهار عقیده کسانی سوء استفاده میکنند و سوء استفاده‌ها کرده‌اند و علیه مصالح عمومی مردم و به زیان آگاهی مردم اقداماتی را کرده‌اند که در هیچ عرفی و در هیچ منطق درستی جایز نیست، از آن طرف هم به عنوان مقابله‌ی با سوء استفاده‌ی از آزادی و به عنوان حفظ مصالح، شدت عمل‌هایی و فشارهایی در طول زمان، در طول تاریخ، در همه جای دنیا انجام گرفته است که آن هم قابل قبول نیست. بنابراین اگر گفته شود که اظهار عقیده جایز است، نباید از آن این استفاده را کرد که حتی در موارد آن سوء استفاده‌ها جایز است و اگر گفته شود که مصالح عمومی و افکار عامه‌ی مردم در جامعه رعایتش لازم است و اگر بیان و اظهار عقیده به ضرر اینها باشد جایز نیست، از این هم نباید استفاده کرد که هر جا سوء استفاده‌ای از نام مصالح بشود، مورد قبول ماست. در نظام اسلامی این حد و مرزی که میان این دو مصلحت بزرگ و این دو اصل اسلامی وجود دارد، حد و مرز روشنی است که به آن به قدر گنجایش وقت اشاره میکنم.

البته بیان عقیده و بیان فکر همه جا یکسان نیست؛ پس حکم واحدی هم قهراً ندارد. بعضی از گفتنها شعاع اثر محدودی دارد، به عکس بعضی از گفتنها شعاع اثر بسیار وسیعی دارد. بعضی‌ها اگر چیزی را، فکری را، نظری را اظهار کنند، هر اثری که بر این اظهار نظر مترتب بشود، در يك دایره‌ی محدودی خواهد بود؛ به عکس بعضی دیگر اگر اظهار نظر بکنند، هر اثری که مترتب بشود - چه خوب و چه بد - در يك دایره‌ی وسیع و گسترده‌ای خواهد بود. بعضی‌ها مطلبی را با زبان معمولی و عادی بیان میکنند که اثر آن عمیق نیست اما بعضی ممکن است مطلبی را به زبان هنری بیان کنند، زبان مؤثری را به کار ببرند که دارای اثر عمیقی در دل مردم باشد. این دو با هم یکسان نیستند و اگر آثار سوئی بر اینجور بیانی مترتب بشود، اسلام میان این دو شیوه‌ی بیان فرق میگذارد. بعضی از بیانه‌ها و اظهار عقیده‌ها در شرایط عادی انجام میگیرد؛ روی اینجور اظهار بیان حساسیتی نیست حتی اگر بیان گمراه کننده‌ای باشد، چون امکان مقابله‌ی با این بیان و خنثی کردن آثار سوء آن در جامعه هست؛ اما گاهی يك اظهار نظر، يك بیان عقیده در شرایط حساس اجتماعی انجام میگیرد؛ در آن وقتی که جامعه و نظام اسلامی محتاج یکپارچگی است، محتاج آرامش است، محتاج تمرکز است، جنگی در بین است، تهدید امنیت مرزها مطرح است، حفظ مصالح عمومی نظام مطرح است؛ اینها يك جور نیستند. حساسیت نسبت به این دو گونه ابراز بیان یکسان نیست. گاهی يك بیانی از بیانه‌های ممنوع مثل اهانت مثلاً به يك شخص، اهانت به يك شخص معمولی در جامعه است، گاهی اهانت به شخصی است که اهانت او، زیر سؤال بردن او، تحقیر او، تحقیر يك ملت است، اهانت به يك نظام است، زیر

سؤال بردن يك جامعه است، يك کشور است، اين دو با هم يکسان نیستند. پس نمیشود که ما به طور کلی چشمهامان را بگذاریم روی هم، بگوئیم در اسلام بيان عقیده و ابراز عقیده جایز است به طور کلی یا جایز نیست به طور کلی. شرایط مختلف است، بیانه‌ها مختلف است، گوینده‌ها مختلفند، شنونده‌ها مختلفند، محتوای مطلب مختلف است. لذا در صدر اسلام عکس‌العمل پیغمبر و خلفای اول را در مقابل بیانه‌های گوناگون، شما میبینید یکسان نیست. يك جا رسول خدا در مقابل يك مخالف می‌ایستد و او هرچه میتواند به او اهانت میکند، پیغمبر نه فقط از او انتقام نمیگیرد، بلکه به او احسان هم میکند؛ یعنی این بیان اهانت به پیغمبر از نظر اسلام و پیغمبر که مجسمه‌ی اسلام است، هیچ اشکال و تعقیب قانونی ندارد؛ و الا پیغمبر او را تعقیب میکرد. يك جا هم شما میبینید پیغمبر اکرم فاتحانه وارد مکه میشود و چند هزار نفر مشرک معاند مخالف خود را که در میان آنها شخصیتهای برجسته‌ای مثل ابوسفیان وجود دارند، اینها را معاف میکند، عفو میکند، از تعقیب مصون میدارد، اما يك شاعری را که در همان مکه علیه پیغمبر شعر گفته و اهانت کرده و پیغمبر را و اسلام را زیر سؤال قرار داده، غیاباً محکوم به اعدام میکند و میگوید هر کس این را پیدا کرد، خون این انسان مباح است. این ناشی از چیست؟ ناشی از این است که نوع بیان و محتوای بیان و محیط بیان و مخاطب بیان و ابزار بیان دارای احکام مختلفی هستند، یکسان نیستند و شرایط گوناگون، اوضاع و احکام و احوال گوناگونی را به وجود می‌آورد. این به طور مجمل در ذهن شما برادران و خواهران باشد تا بعضی از حدود ممنوعیت بیان را من عرض کنم. البته بحث میتواند مفصل بیان بشود؛ من نمیخواهم وارد بحث به طور گسترده بشوم که خطبه‌های دیگری را هم اختصاص بدهم؛ به طور اجمال بیان میکنم. اگر بعد باز مطلبی به نظرم رسید که ناگزیر باید گفت، در خطبه‌ی دیگری عرض خواهم کرد.

یکی از حدود اصلی در بیان، مسئله‌ی اضلال است. یعنی هر بیان عقیده‌ای آزاد است، مگر بیان اغواگر و گمراه‌کننده. بیان اغواگر و گمراه‌کننده و به تعبیر رایج ضال یا مضل، کتب مضله یا کتب ضاله، این غیر از بیان باطل و خلاف حق است. گاهی يك مطلبی خلاف حق است، باطل است، اما گمراه‌کننده نیست، کسی را تحت تأثیر قرار نمیدهد. مثل مطالب باطل در حوزه‌های علمی، در میان دانشمندان، برای اهل فن و خبرگان، کتاب گمراه‌کننده‌ای که اگر دست يك آدم کم سواد بیفتد، او را اغوا خواهد کرد، برای يك دانشمند وسیله‌ی کار است؛ نه فقط اغواکننده نیست، بلکه از او نظر دشمن را به دست می‌آورد و علیه او فکر میکند و اندیشه و بیان ابراز میکند؛ پس مضر که نیست، مفید هم هست. گاهی در يك جامعه‌ای يك سخن به خاطر سطح بالای افکار مردم گمراه‌کننده نیست؛ حرفی است که اگر گفته بشود، کسی را گمراه نخواهد کرد، ولو باطل است. گاهی شرایط گفتن يك حرف باطل با شرایط آن کسی و آن دستگاہی که میخواهد جواب به آن حرف باطل بدهد، شرایط برابری است. مثل اینکه مثلاً در پای منبر امیرالمؤمنین کسی بلند میشود، مطالبی را بیان میکند که اگر آن مطالب را در غیاب امیرالمؤمنین، در غیر مسجد جامع کوفه که خود علی (علیه‌السلام) آنجا حاضر است، بیان کند، شاید دل‌های بسیاری از مردم را گمراه کند، اما بیان آن حرف در مسجد امیرالمؤمنین اغواکننده و گمراه‌گر نیست؛ لذا امیرالمؤمنین با این بیان ولو

مغرضانه است، از روی غرض این بیان صادر شده، سالم نیست، انتقاد توأم با سلامت نیست، اما با او برخورد امیرالمؤمنین یک برخورد کاملاً خونسرد و دور از موضعگیری است؛ چرا؟ چون شرایط، شرایط یکسانی است؛ یک نفری بلند شده، یک حرفی را زده، یک شبهه‌ای را القا کرده، امیرالمؤمنین هم آنجا حاضر است، این شبهه را برطرف خواهد کرد و همه به حقانیت منطق علی ایمان خواهند آورد و گمراهی منطق او را میفهمند. این اشکالی ندارد، ولو بیان، بیان باطلی است و در یک جایی هم ممکن است گمراه‌کننده باشد. پس شرایط بیان یک حرف باطل، چگونگی بیان یک حرف باطل متفاوت است؛ همه جا حرف باطل حرف گمراه‌کننده و اغواگر نیست. آنجائی که اغواگر است، مقابله‌ی با او لازم است و ممنوع است از نظر اسلام و مقررات اسلامی جلوی بیان او را میگیرد، مثل اینکه ما همین امروز در بسیاری از مجالس و مجامع میبینیم که مسئولین نظام یا گویندگان عالیقدری که در نظام جمهوری اسلامی ولو مسئولیتی هم ندارند اما مبین و مدافع نظرات نظام و جمهوری اسلامی هستند، اینها در مجامعی، در مجالسی مطالبی را بیان میکنند، در همان مجلس سئوالاتی از آنها میشود، این سئوالات بعضی هم گاهی مغرضانه است، بعضی شبهه است، اشکال است، فقط سئوال نیست، اما پاسخ به آنها به عنوان پاسخ به یک سئوال هست، یعنی هرگز هیچ مسئولی را شما ندیدید در هیچ مجلسی که از سئوالی که از او میشود، ولو آن سئوال مغرضانه باشد، برآشفته بشود، عصبانی بشود، آن سئوال‌کننده را نکوهش کند یا احیاناً مورد تعقیب قرار بدهد؛ نه، سئوال است، ولو سئوال مغرضانه‌ای هست، جوابش را خواهد داد. آنچه که در پای منبر امیرالمؤمنین و خلفای اول بیان میشد، از این قبیل بود. این بیان اگرچه باطل است، اما گمراه‌کننده نیست؛ اما بعضی از بیان‌ها گمراه‌کننده است، او را اسلام اجازه نمیدهد؛ اگر یک سخنی از گوینده‌ای در فضا و محیطی و در شرایطی و با مخاطبینی صادر بشود که مایه‌ی گمراهی جمعی از مردم هست، این از نظر اسلام ممنوع است. دلیل و فلسفه‌ی این ممنوعیت هم واضح است؛ چون اساساً آزادی برای هدایت افکار است، برای رشد افکار است، برای پیشرفت جامعه است؛ آن آزادی‌ای که موجب گمراهی افکار باشد، موجب رکود افکار باشد، موجب عقبگرد جامعه باشد، این یقیناً قابل قبول نیست. پس یکی از مرزهای آزادی بیان عبارت است از اغواگری، گمراه‌سازی؛ هر سخنی که گمراه‌کننده و به خطا افکننده‌ی دلها و ذهنها در جامعه باشد، این ممنوع است.

یکی از مرزها، تشنج عمومی در جامعه است. در قرآن، اگر برای آزادی بیان عرض کردم من یک دلیل و مدرک صریحی پیدا نکردم، برای آزاد نبودن بیان در موارد تشنج عمومی، دلیل واضحی هست که در سوره‌ی احزاب در آیه‌ای میفرماید: «لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ»؛<sup>۱</sup> «مرجفون» یعنی آن کسانی که در جامعه تشنج‌آفرینی میکنند، جامعه را به اضطراب میکشانند، به حرکات ناسالم میکشانند؛ اینها مرجفون در مدینه‌اند. «مرجف» یعنی آن کسی که با سخن خود، با شایعه‌پراکنی خود، با

موضعگیری خود، با اظهار نظر خود جو عمومی جامعه را به تشنج میکشاند؛ این قابل قبول نیست، حتی در جامعه‌ی كوچك زمان پیغمبر. مدینه مگر چقدر بوده؟ همه‌ی مدینه به قدر یکی از محلات تهران نه وسعت داشته و نه جمعیت داشته؛ این سر تا پای نظام اسلامی در زمان پیغمبر است، اما در همان جو هم چون دشمنی زیاد است، چون مخالفت دشمنان جدی است، چون قدرتهای بزرگ متحد شدند علیه اینکه نظام مدینه‌ی نبوی را از بین ببرند، چون احزاب همدست شدند برای اینکه اسلام را ریشه‌کن کنند، چون هنوز افکار و ایمانها و دلها آن عمق لازم را در زمینه‌ی مسائل اسلامی به طور عام پیدا نکرده، لذا مرجف در مدینه قابل گذشت نیست: «لَنْغَرِيَنَّكَ بِهِمْ»؛ یعنی اگر دست بر ندارند این شایعه‌پراکن‌ها، این تشنج‌آفرین‌ها، این کسانی که جامعه را از سلامت و از سکون و آرامش خودش می‌خواهند خارج کنند، ما تو را «اغرا» خواهیم کرد به آنها؛ یعنی تو را به جان آنها خواهیم انداخت تا انتقام مردم را بگیری؛ یعنی يك لحن شدید خشن در مقابل کسانی که جو سالم جامعه را حاضر نیستند تحمل کنند و سلامت جامعه را به حال خود بگذارند. حالا جنجال کنیم که این بر خلاف روشهای دموکراسی غربی است، دموکراسی غربی این را قبول ندارد؛ خب ما در بسیاری از جهات دموکراسی غربی را اصلاً قبول نداریم؛ آن آزادی و دموکراسی نیست، آن فتنه است، آن دروغ است، آن فریب است و همان‌طور که در خطبه‌ی قبل عرض کردم، حتی در خود دموکراسی‌های غربی هم علی‌رغم اینکه شعار آزادی بیان را علم کردند و آن را تو سر بلوک شرق زدند- یعنی جوامع سوسیالیستی و کمونیستی، که میگویند شما ندارید، ما داریم- در عین حال در خود آن کشورها هم آزادی بیان به معنای حقیقی کلمه اصلاً وجود ندارد و جنجالی که آنها میکنند علیه يك بیان درست و حقیقتگو از قبیل همان جنجالی است که کفار قریش اطراف پیغمبر میکردند؛ کسی نیامد دهن پیغمبر را بگیرد که آیه‌ی قرآن نخواند؛ چون به هر دلیلی این کار را نمیتوانستند بکنند، اما آنقدر جنجال علیه اطراف پیغمبر به راه مینداختند که کسی صدای تلاوت قرآن به گوشش نرسد. امروز روش غرب، روش آمریکا، روش تبلیغات صهیونیستی جهانی این است. بنابراین آنها هم آزادی به هیچ وجه ندارند؛ اما به هر حال ما روشها و پایه‌هایی را که از روی سیاستهای مغرضانه اساساً در زمینه‌ی مسائل آزادی در غرب گذاشته شده- که بنده مفصل درباره‌ی این مطلب در چند خطبه در همین سلسله‌ی بحثها صحبت کردم- قبول نداریم و تکرار نمیکنم. به هر حال اسلام اینجوری است؛ تشنج‌آفرینی را در جامعه قبول نمیکند؛ این یکی از مرزهاست. کسی حق ندارد بگوید که من میخواهم عقیده‌ی خودم را بیان کنم و بیان در اسلام آزاد است، اجازه بدهید من حرفم را بزنم؛ بله، بیان آزاد است، اما اگر با این بیان کسی بخواهد جو آرام جامعه را، سلامت محیط همزیستی مردم این جامعه را به هم بزند، اسلام به هیچ وجه این را قبول ندارد. میفرماید: «لَنْغَرِيَنَّكَ بِهِمْ»؛ دستگاه‌ها موظف خواهند بود که يك چنین بیانی را در مقابلش بایستند و تعقیب قانونی و سیاسی و حقوقی بکنند؛ این قابل قبول نیست. این هم یکی از مرزهای آزادی است. پس بیان اظهار عقیده غیر از تشنج‌آفرینی است.

یکی از مرزهای آزادی بیان، افشای اسرار مملکتی است که این هم باز در قرآن موردی دارد که به آن اشاره یا تصریح شده و آن سوره‌ی نساء است که در باب جنگ و تحریص مردم به جهاد و مسائل گوناگون جنگ در سوره‌ی نساء

مفصلاً بحث پرشور و کاملی را بیان میکند؛ بعد در باب آن کسانی که مخالف روال جامعه‌ی اسلامی هستند، میفرماید که: «وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ»؛<sup>۱</sup> خصوصیت این آدمهای ناباب به حسب این آیه و آیات این است که اگر از امن یا خوف، به هر حال اسرار مملکتی، چه اسراری که برای مردم در جای خود خبر خوش ممکن است به حساب بیاید، چه اسراری که برای مردم خبر ناخوش ممکن است به حساب بیاید، گیرشان بیاید، بدون هیچ ملاحظه‌ای، بدون رعایت هیچگونه مصلحتی، می‌آیند این خبر را در مقابل مردم افشا میکنند، که به حسب این آیه و در شرع مقدس، این مذموم و ممنوع است. مفسرین در ذیل این آیه میگویند مثلاً اگر خبر پیروزی برسد؛ خب، خبر پیروزی که خبر خوبی است، اما مگر هر خبر خوبی را باید آنّا افشا کرد؟ نه، ممکن است افشای این خبر يك مفاسد جنبی داشته باشد؛ آنجائی که نیروهای ما در جبهه‌ی نبرد بر دشمن پیروز میشوند، این پیروزی را در جای خود، در وقت خود، به اندازه‌ای که هیچگونه سوء استفاده‌ای علیه مردم و علیه جنگ از او نشود، باید بیان کرد؛ وَاَلَا اگر همین خبر پیروزی هم بی ملاحظه گفته بشود، ممکن است دشمن استفاده‌ی نوع دیگری از این بکند؛ لذا بایستی خبر را: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»<sup>۲</sup>، برگردانند به اولی الامر؛ یعنی به مسئولین. حتی خبر را هم به مسئولین برگردانند، مسئولین با ملاحظه‌ی مصالحی که وجود دارد، این خبر را در اختیار مردم بگذارند. اوائل انقلاب شعارهایی گاهی روی در و دیوار هم نوشته میشد که فلان مطلب را مثلاً افشا کنید، فلان لیست را که در پرونده‌های پنهانی مراکز اسناد هست، چرا افشا نمیکنید؟ چرا در اختیار مردم نمیگذارید؟ خطاب به مسئولین، خطاب به دولت و شورای انقلاب و مسئولین آن روز؛ ما همان وقت میفهمیدیم که دستهای خائن دارند این کار را میکنند، اینجور میخواستند وانمود کنند که يك اسراری وجود دارد که این اسرار را باید مسئولین برای مردم افشا کنند، اما افشا نمیکنند؛ چون به مردم اطمینان ندارند یا اینکه به دلیلی مصالحشان ایجاب نمیکنند؛ بعد البته کاملاً روشن شد که کدام گروهك و برای چه مقصودی میخواست که اینها افشا بشود؛ نه برای اینکه مردم بفهمند، برای اینکه خودش بفهمد، برای اینکه آن ابرقدرتی که این دارد برای او کار در کشور میکند، او بفهمد؛ خیلی از اسرار اینجوری است. مردم یقیناً امین همه‌ی اسرار حکومت هستند، آنی که امین نیست، آن گوش نامحرمی است که در میان مردم خودش را جا میزند؛ آن عامل دشمن، آن جاسوس دشمن، آن شنود دشمن و از این قبیل چیزها. یا خبری که اگر به گوش دوست هم برسد، او بدون توجه این خبر را افشا میکند، يك چنین خبرهایی را در اسلام اذاعه و افشای آن را جایز ندانستند. حالا اگر کسی بیاید به عنوان آزادی بیان مسائلی را راجع به جنگ، راجع به مسائل سیاسی، راجع به مسائل درونی کشور یا درونی دستگاه‌ها که برای ذهن مردم ممکن است تشنج‌آور باشد، ممکن است اسرار مملکتی را در اختیار دشمن قرار بدهد، ممکن است يك نقطه‌ی ضعفی را برای

۱. نساء: ۸۳

۲. همان

دشمن از نظام اسلامی آشکار کند، افشا بکند، این هم ممنوع است؛ اسلام اجازه نمیدهد که اینگونه خبر هم پخش بشود؛ این بیان هم بیان ممنوع است.

همین طور تحریف. از مرزها، مرزهای عدم آزادی، یکی اش تحریف است. البته تحریف چون جنبه‌ی علمی دارد، قاعدتاً زبانهای علم و زبان دانشمندان میتوانند سریع در مقابل او بایستند و باید هم بایستند، جنبه‌ی سیاسی اش کمتر است. اما اگر در مواردی تحریف حقایق، تحریف دین، تحریف مسائلی که از اسلام در اختیار مردم قرار باید بگیرد، این به شکل محرّفی، تحریف شده‌ای، این مطالب بیان بشود و تحریف بشود، اینجا هم آنجائی است که حکومت اسلامی و نظام اسلامی باید برخورد کند. اینها بخشی از مرزهای آزادی بیان است. بنابراین بیان، بیان عقیده و اظهار عقیده در محیط سالم آزاد است. آنجائی که مصالح مملکت، مصالح کشور به این دلایلی که اشاره شد - شایعه پراکنی، تشنج، به هم زدن سلامت عمومی جامعه، و مصالح عمومی - با این بیان تهدید میشود، این ممنوع است و مصالح عمومی آنقدر مهم است که اسلام برای خاطر مصالح عمومی يك جاهائی مسجدی را آتش میزنند. پیغمبر اکرم يك مسجد را آتش زد، چون این مسجد محلی شده بود که منافقین در آن جمع میشدند، گرد میآمدند، و بنا بر این بود که دور هم در این مسجد بنشینند، جمع بشوند و علیه پیغمبر مطالبی را با همدیگر تفاهم کنند و خوراك برای تشنج‌آفرینی در جامعه به وجود بیاورند؛ پیغمبر از جنگ تبوك که برگشت، سر راه هنوز به مدینه نرفته، این مسجد را خراب کرد و آتش زد و صاف کرد و آمد وارد شهر شد؛ يك چنین برخورد قوی و قاطعی را اسلام با مصالح عمومی جامعه دارد. البته در این باب همان طور که عرض کردم، بحث زیاد است؛ آنجاهائی که حساسیت در تأثیر بیان بیشتر هست، طبعاً برخورد اسلام هم قویتر است، حتی در مسائل شخصی؛ لذا شما میبینید که تهمت زدن به زن مؤمن، خب در قرآن منع شده، ممنوع شده و چقدر اسلام برای این کار مجازات معین کرده که تهمت به زنان مؤمن زده نشود؛ اما يك جا يك شایعه نسبت به همسر پیغمبر در سوره‌ی احزاب به قدر شاید بیش از همه‌ی آن آیات رویش بحث میشود که قضیه‌ی «افك» باشد که یکی از همسران پیغمبر - حالا بین مفسرین اختلاف هست که یا ماریه‌ی قبطیه بوده یا عایشه - مورد يك سوء ظنی قرار میگیرند و منافقین علیه اینها مطالبی را پخش میکنند و اشاعه میدهند و رسول خدا برخورد میکند با این قضیه و مغموم میشود، غمگین میشود، جبرئیل نازل میشود، آن آیات بسیار تند و ملامت‌آمیز سوره‌ی احزاب نازل میشود که چرا شما اجازه میدهید - حتی به مؤمنین - که کسانی يك چنین شایعه پراکنی را بکنند؟ چرا؟ چون مورد، مورد حساسی است، مسئله‌ی پیغمبر است، مسئله‌ی شأن پیغمبر و آبروی پیغمبر و شخصیت پیغمبر مطرح است؛ نسبت به يك زن عادی هم قضیه مهم است، اما نه به این اهمیت. بنابراین موارد مختلف است. این راجع به حدود آزادی بیان.

اما نکته‌ی پایانی در این بحث امروز من این است که اسلام يك خصوصیت دیگری دارد و آن این است که يك جاهائی عدم بیان را اسلام ممنوع کرده؛ یعنی مسئله فقط این نیست که بیان کردن مجاز است، بلکه بالاتر از این،

بیان نکردن حرام است. يك جاهائی باید بیان کرد؛ آنجاهائی که کتمان حقیقت علیه مصالح نظام اسلامی است، علیه منافع رشد فکری جامعه است، آنجا بیان واجب است، کتمان حقیقت حرام است، که این هم یکی از خصوصیات اسلام است که آیات فراوانی در قرآن دارد؛ برادرانی که میخواهند دنبال کنند، آیات بیان و تبیین: «لَتَبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ»<sup>۱</sup>، آیات کتمان، اینها را در قرآن ملاحظه کنید، خواهید دید که بیان کردن و ارائه‌ی حقیقت کردن در يك جاهائی لازم است و این تضمین واقعی بقای نظام بر خط اسلام است. یعنی اگر مصالح نظام اسلامی و مصالح مسئولین، مصالحی که ارتباط به اسلام دارد، نه مصالح شخصیشان، آنقدر مهم است که يك جاهائی بیان کردن را غیر مجاز میکند، اما همین نظام، همین دستگاه، همین مسئولین، اگر قرار شد از خط اسلام منحرف بشوند، اگر بنا شد که راه را عوضی بروند، اگر سرنوشت نظام اسلامی تهدید به انحراف از مبانی اسلامی شد، اینجا تکلیف چیز دیگری میشود، اینجا بیان کردن واجب است، امر به معروف و نهی از منکر لازم است، نصیحت لائمة‌المسلمین لازم است و افشای حقایق برای مردم لازم است که مجموعه‌ی اینها نظر اسلام را در باب بیان و آزادی اظهار عقیده روشن میکند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ.<sup>۳۲</sup>

۱. آل عمران: ۱۸۷

۲. عصر: ۳۱

۳. (۱۳۶۶/۰۲/۱۸) خطبه‌های نماز جمعه تهران

# آزادی سیاسی

(۱۳۶۶/۰۳/۲۲) خطبه‌های نماز جمعه تهران

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين نحمده و نستعينه و نستغفره و نستهديه و نتوكل عليه و نصلّي و نسلّم على حبيبه و نجيبه و خيرته في خلقه سيدنا و نبينا ابي القاسم محمد و على اله الاطيين الاطهرين المنتجبين الهداة المهديين سيما بقية الله في الارضين و صلّ على ائمة المسلمين و حماة المستضعفين و هداة المؤمنين.

قال الله الحكيم في كتابه: **وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ**.<sup>۱</sup>

همه‌ی برادران و خواهران عزیز را دعوت میکنم به رعایت و حفظ تقوای الهی و خویشتنداری در مقابل گناهان و تخلفات و تمرین و ریاضت دادن نفس به انجام واجبات. همه را و خودم را توصیه میکنم به اجتناب از هوای نفس و تمکین در مقابل اوامر الهی و امیدوارم خدای متعال همه‌ی ما را بر انجام این فریضه‌ی بزرگ و رسیدن به ارزش حقیقی تقوا کمک کند.

در خطبه‌ی اول دنبال بحثهای مربوط به آزادی را میگیریم و بحثی که امروز عرض خواهم کرد در باب آزادی‌های سیاسی در نظام اسلامی است. آزادی سیاسی به طور خلاصه یعنی اینکه افراد جامعه‌ی اسلامی در تکوین و همچنین در هدایت نظام سیاسی جامعه دارای نقش و اثر باشند؛ اینطور نباشد که يك قشری یا يك جمعی یا وابستگان به يك نژادی در جامعه حق و توانائی تصرف در امور اداره‌ی کشور را داشته باشند و دیگران نه. آزادی سیاسی یعنی اینکه همه‌ی مردم با قطع نظر از وابستگی‌های قومی و زبانی و نژادی و دینی در يك جامعه بتوانند نظام سیاسی جامعه را به وجود بیاورند و در آن مؤثر باشند و بتوانند آن نظام را به سمت مطلوب خودشان هدایت کنند. طبیعی است که وقتی در جامعه اختلاف رأی و نظری پیدا شد، آن عقیده‌ای که طرفداران بیشتری دارد - البته در چهارچوب اصول و ارزشهای پذیرفته شده‌ی آن نظام - رأیش و حرفش متبع خواهد بود و دیگران باید از آن تمکین کنند. امروز هنوز هم در دنیا نظامهایی هست، کشورهایی هست که در آن فقط يك دسته از مردم حق دارند در زمینه‌ی مسائل اداره‌ی جامعه صاحب نظر باشند، رأی بدهند، انتخاب بکنند و دیگران باید تسلیم جریانی باشند که آن عده‌ی اول به وجود

می‌آورند؛ مثل همین نظام‌های فاشیستی دنیا، نظام‌های نژادپرست، مثل نظام آفریقای جنوبی، نظام صهیونیستی، نظام‌های ارتجاعی، بسیاری از نظام‌های پادشاهی و بسیاری از نظام‌هایی که به صورت تك حزبی در جامعه اداره میشوند؛ مثل نظام‌های کمونیستی در دنیا؛ در این نظام‌هایی که اشاره کردم همه‌ی افراد جامعه حق رأی دادن و اظهار نظر کردن و انتخاب کردن درباره‌ی مدیران جامعه را ندارند. در نظام‌های غربی چرا، انتخاباتی هست، مبارزاتی هست. البته در همان نظام‌ها هم قبلاً در بعضی از بحث‌ها مختصراً اشاره شد که سلطه‌ی تبلیغات و جنجال‌های تبلیغاتی باز هم مانع از آن است که همه‌ی افراد جامعه واقعاً بتوانند انتخاب بکنند. حالا در آن باره امروز بحثی ندارم.

بحث در باب نظر اسلام در این زمینه است؛ در اسلام به نظر مردم اعتبار داده شده؛ رأی مردم در انتخاب حاکم و در کاری که حاکم انجام میدهد، مورد قبول و پذیرش قرار گرفته؛ لذا شما میبینید که امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة والسلام) با اینکه خود را از لحاظ واقع منسوب پیغمبر و صاحب حق واقعی برای زمامداری میداند، آن وقتی که کار به رأی مردم و انتخاب مردم میکشد، روی نظر مردم و رأی مردم تکیه میکند، یعنی آن را معتبر میشمارد و بیعت در نظام اسلامی يك شرط برای حقانیت زمامداری زمامدار است. اگر يك زمامداری بود که مردم با او بیعت نکردند، یعنی آن را قبول نکردند، آن زمامدار خانه‌نشین خواهد شد و مشروعیت ولایت و حکومت به بیعت مردم وابسته است یا بگوئیم فعلیت زمامداری و حکومت به بیعت مردم وابسته است. آن وقتی که بعد از قتل عثمان مردم آمدند اطراف خانه‌ی امیرالمؤمنین را گرفتند، امیرالمؤمنین خطاب به مردم فرمود که شما چه کاره‌اید؟ رأی شما چه تأثیری دارد؟ فرمود: «دعونی و التمسوا غیری»؛<sup>۱</sup>

وقتی میخواست استنکاف کند از قبول خلافت و زمامداری، به مردم گفت من را رها کنید، به سراغ دیگری بروید؛ یعنی اراده‌ی شما، خواست شما، انتخاب شماست که تعیین‌کننده است؛ پس از من منصرف بشوید، به سراغ دیگری بروید. در مکاتباتی که امیرالمؤمنین با معاویه در پیش از جنگ صفین داشتند و استدلال میکردند؛ هر کدام يك دلیلی، استدلالی در نامه‌ی خود می‌آوردند- هم معاویه به يك چیزهایی استدلال میکرد تا روش سیاسی خودش را توجیه کند، هم امیرالمؤمنین استدلال‌هایی میکردند- آنجا یکی از جملاتی که امیرالمؤمنین به کار برده و احتمال میدهم بیش از يك بار هم امیرالمؤمنین این را به کار برده این است که: «اِنَّهٗ بايعنى القوم الذين بايعوا ابابكر وعمر»؛<sup>۲</sup>

یعنی تو چرا در مقابل من میایستی و تسلیم نمیشوی، در حالی که همان مردمی که با ابوبکر و عمر بیعت کرده بودند و تو به خاطر بیعت آن مردم خلافت آنها را قبول داری، همان مردم با من هم بیعت کردند؛ یعنی مشروعیت دادن به

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۲

۲. نهج البلاغه، نامه ۶

رأی مردم و بیعت مردم؛ این يك اصل اسلامی است. لذا بیعت یکی از چیزهای اصلی بود. اگر کسی به عنوان خلیفه انتخاب میشد، مردم اگر بیعت نمیکردند، هیچ الزامی نبود که دیگران او را خلیفه بدانند؛ حتی آن زمانهایی که خلافت جنبه‌ی صوری هم به خودش گرفته بود، یعنی در دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس، آن روز هم باز بیعت گرفتن از مردم را لازم میدانستند. حالا وقتی که يك حکومت، قلدربانان و جبارانه بر مردم بخواهد حکومت کند، بیعت گرفتن را هم اجباری میکند یا در بیعت هم تقلب میکند؛ مثل اینکه در انتخابات، انتخابات صوری و تشریفاتی، فرمایشی در دوران رژیم گذشته تقلب میکردند. اصل بیعت، يك اصل پذیرفته شده است. البته وقتی همه‌ی مردم، اکثریت مردم با کسی بیعت کردند و در حقیقت او را به زمامداری پذیرفتند، دیگران باید تسلیم او بشوند؛ شاید بیعت در این صورت هم اجباری نباشد. من فرصت نکردم که اطراف این قضیه که آیا برای آن اقلیت که مخالف زمامداری این حاکم یا این خلیفه هستند، واجب است که بیعت بکنند یا واجب نیست، تحقیق کنم بینم چه جوری است. آنچه مسلم است، وقتی اکثریت يك نفری را به امامت و خلافت انتخاب میکردند، دیگران ملزم بودند که اطاعت کنند؛ اما بیعت هم لازم بود یا نه، معلوم نیست. لذا وقتی که امیرالمؤمنین به خلافت انتخاب شدند و مردم گروه گروه آمدند بیعت کردند با امیرالمؤمنین، يك عده‌ای بیعت نکردند. امیرالمؤمنین فرمود رؤسای آن عده را، شخصیت‌های سرشناس را آوردند؛ پرسید شما چرا بیعت نمیکنید؟ یکی یکی از اینها سؤال کرد، هر کدام يك جوابی دادند؛ هیچ کدام از اینها را ندارد که امیرالمؤمنین اجبار کرده باشد بر اینکه باید بیعت کنید؛ حرفشان را شنید، استدلالی داشتند، آن استدلال را حضرت ابطال کرد، رهاشان کرد، رفتند. عبدالله بن عمر را آوردند خدمت امیرالمؤمنین در مسجد، فرمود چرا بیعت نمیکنی؟ گفت من منتظرم تا همه بیعت کنند، بعد من بیعت کنم؛ حضرت فرمود خب همه بیعت کردند، هیچ کس نیست که بیعت نکرده باشد، الا تعداد معدودی؛ گفت نه، من باید برام روشن بشود، ثابت بشود؛ عذر و بهانه آورد. مالک اشتر در خدمت امیرالمؤمنین بود، گفت یا امیرالمؤمنین این کسانی که با تو بیعت نکردند، شمشیر و تازیانه‌ی تو را تجربه نکردند، فکر میکنند تو با تعارف با اینها تمام خواهی کرد، اجازه بده من گردن این را که پسر يك خلیفه است و يك شخصیتی است، بزنم، این را که من گردن زدم به خاطر امتناع از بیعت، دیگران حساب کار خودشان را میکنند؛ حضرت خندیدند، فرمودند نه، عبدالله بن عمر از بچگی اش هم آدم خوش اخلاقی نبود، حالا که پیر هم شده، رها کنید، برود. حضرت ول کردند، رفت و بیعت نکرد تا آخر و تعداد زیادی بودند که بیعت نکردند با امیرالمؤمنین، اما زیر فشار قرار نگرفتند. اکثریت مردم بیعت کردند. البته آن کسی که بیعت نکرده، اگر قرار باشد علم طغیان بلند کند، مبارزه کند، مخالفت کند، آنچنانی که در جنگ جمل پیش آمد یا در جنگ صفین یا در جنگ نهروان، البته حاکم اسلامی موظف است برخورد کند. پس آزادی در انتخاب رهبر و امام و خلیفه در نظام اسلامی يك چیز روشن و واضحی بوده و همه آن را میفهمیدند و قبول میکردند؛ همین مطلب در قانون اساسی جمهوری اسلامی منعکس است.

شما ببینید در مورد رهبر بعد از آنی که شرایط رهبر را ذکر میکند، دو راه برای انتخاب رهبر مشخص میکند: یکی اینکه اکثریت قاطع مردم، نه نصف به علاوه‌ی یک، پنجاه و یک درصد، اکثریت قاطع یعنی آنی که اقلیت در مقابل او چیز ناچیزی باشد؛ آن کسی که اکثریت قاطع مردم او را به رهبری انتخاب بکنند، او رهبر است. تشبیه هم شده در قانون اساسی به رهبری امام بزرگوار ما و رهبر عظیم عزیز تاریخی این ملت که اکثریت قاطع مردم او را به رهبری انتخاب کردند و امامت او را پذیرفتند که رهبر و پیشوای جامعه باشد. ...<sup>۱</sup> این یکی از امتیازات بزرگ اسلام است. در قانون اساسی بعد از مقام رهبری مقامهای دیگر هم، آنهایی که تعیین کننده‌اند، همین جورند. رئیس جمهور را که رأس نظام و نظام سیاسی و رئیس قوه‌ی مجریه است، مردم با آراء مستقیم انتخاب میکنند. نمایندگان مجلس شورای اسلامی را که قانونگذار و قاعده‌ی اصلی نظام جمهوری اسلامی هستند، مردم با رأی مستقیم خودشان انتخاب میکنند. بقیه‌ی مقامات و کارگزاران هم با رأی مردمند، منتها تقریباً به صورت غیر مستقیم. مثل دستگاه قضائی که از طرف امام مقامات عالی قضائی انتخاب میشوند که خود امام منتخب مردم است یا نخست وزیر که از طرف رئیس جمهور و مجلس شورای اسلامی برگزیده میشود که آنها منتخب مردم هستند؛ یعنی در حقیقت تمام دستگاه‌های اجرایی اصلی کشور با رأی مردم، با میل مردم انتخاب میشوند و مردم در او دخالت دارند. یک چنین چیز بسیار شگفت‌آور و عظیمی در اسلام هست که در جمهوری اسلامی هم به این شکل منعکس شده.

البته وضع ارتباطات امروز، امکان تماس و فاصله‌ی امروز با دورانهای گذشته یک چیزهایی است که در کیفیت و چگونگی این کار یک تفاوت‌هایی را به وجود می‌آورد که حالا محل بحث نیست. مهم اینکه در این حق، یعنی حق رأی دادن، حق انتخاب کردن، یعنی آزادی سیاسی در بزرگترین و مؤثرترین شکلش هیچ محدودیتی نیست. زنها هم همین جور رأی میدادند و رأی میدهند و صاحب سهمی در این آزادی عمومی هستند؛ جوانان هم همین طور، حتی نوجوانان هم اگر به حد بلوغ رسیدند، همین طور؛ نژادهای مختلف تفاوتی ندارند، مذهبهای مختلف تفاوتی ندارند، حق رأی در جمهوری اسلامی مخصوص مسلمانان نیست، مخصوص یک عده‌ای از مسلمانان، یک مذهب خاص نیست، مال همه است. رأی در مجلس شورای اسلامی و قانونگذاری مخصوص مسلمین نیست. غیر مسلمانها هم نماینده انتخاب میکنند و حق رأی دارند. ببینید هیچ امتیازی در صدر اسلام هم نبود، در جمهوری اسلامی هم نیست و جالب است برای شما که بگویم اروپا و دنیای غرب، دنیای دموکراسی که این همه زبان‌درازی نسبت به اسلام کردند، به این امور و به این اصول بسیار دیر رسیدند. حق رأی برای زن تا اوایل این قرن که الان درش هستیم، در اروپا وجود نداشت؛ البته حق رأی کلاً برای جوامع اروپائی وجود نداشت، حتی بعد از رنسانس و نهضت صنعتی و علمی در اروپا. بعد از انقلاب فرانسه در اواخر قرن هجدهم تدریجاً حق داده شد به کارگران و زحمتکشان، یعنی مردم، توده‌ی مردم، آحاد مردم که رأی بدهند و انتخاب بکنند؛ بعد هم به تدریج در بعضی جاهای اروپا این رأی

داده شد. در کشورهای اروپائی و در آمریکا، پس از جنگ اول جهانی به زنها حق رأی داده شد؛ یعنی تا هزار و نهصد و هجده، پایان جنگ جهانی اول در آمریکائی که دم از آزادی و دفاع از حقوق زن و اینها میزنند و در اروپا، حق رأی به زنها داده نمیشد و زنها حق انتخاب کردن نداشتند و تازه بعد از هزار و نهصد و هجده که حق رأی به زنها داده شد، به زنهای بالاتر از سی سال حق رأی داده شد. در فاصله‌ی بین دو جنگ جهانی در بسیاری از کشورهای اروپائی از جمله در فرانسه، در ایتالیا و همچنین در ژاپن زنها حق رأی نداشتند. تا پیش از سال هزار و نهصد و چهل در آمریکای لاتین در هیچ کشوری زنها حق رأی نداشتند. در آنجاهائی هم که حق رأی به زنها داده شد، به زنهای سی سال به بالا، بعد از مدتی زنهای بیست و یک سال به بالا؛ و این اواخر، در همین ده سال اخیر، در بعضی از کشورهای دنیا حق رأی را به هجده سالگی رساندند، ولی شما ببینید در جمهوری اسلامی بلوغ ملاک قرار گرفته؛ یعنی در شانزده سالگی، وقتی پانزده سالگی تمام شد، حق رأی برای همه وجود دارد، هر کسی میتواند. درحالی که در اروپا و در آمریکا و در دنیای صنعتی غرب با این همه ادعاهائی که نسبت به آزادی بشر و آزادی حقوق و آزاداندیشی و مسائل زن و این چیزها دارند، به جوانان هجده ساله، نوزده ساله، بیست ساله سالهای متمادی، تا همین چند سال قبل از این، حق رأی داده نمیشد، به آنها اعتنا نمیشد، اما اسلام چرا، به اینها احترام میکند، اعتنا میکند و به تدریج به نظر اسلام دارند اینها نزدیک میشوند. یک طرز فکر پیشرفته‌ی بسیار مدرن و قابل دفاع در نظام اسلامی برای حق رأی مردم و فعالیتهای سیاسی وجود دارد؛ البته فعالیتهای سیاسی فقط حق رأی نیست، این بزرگترین و مهمترینش بود. به طور خلاصه در انواع آزادی‌هائی که ما در چند خطبه‌ی اول نمازهای جمعه مطرح کردیم، این هم یک قلم عمده است. آزادی‌های سیاسی، حق رأی دادن، حق انتخاب کردن، حق فعالیت سیاسی کردن، حق تلاشهای سیاسی کردن، اینها چیزی است که در جوامع اسلامی از قدیم معمول بوده و اسلام این را آورده. البته تسلط دستگاه‌های مرتجع مانع شده بود که این احکام اسلامی در کشورهای اسلامی عمل بشود؛ همچنان که امروز در خیلی از کشورهای اسلامی متأسفانه عمل نمیشود. در بعضی از کشورهای اسلامی هم که این مسائل وجود دارد، به تقلید اروپا و به سبک آنهاست، به سبک اسلامی نیست که خیلی از سبک غربی و اروپائی بهتر است. لکن در جمهوری اسلامی برگشتیم به همان سبک اسلامی که دیدیم روشن‌تر، مترقی‌تر و قابل دفاع‌تر و قوی‌تر از این چیزهائی است که امروز در دنیا وجود دارد. البته شاید در این زمینه باز هم لازم باشد کارهای بیشتری انجام بگیرد که حالا در خطبه‌های بعدی اگر این مطلب را ادامه دادم، ان شاء الله به آن مسائل هم خواهم پرداخت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَّصُوا بِالصَّبْرِ.<sup>۲۱</sup>

۱. عصر: ۱-۳

۲. (۱۳۶۶/۰۳/۲۲) خطبه‌های نماز جمعه تهران

(۱۲/۰۴/۱۳۶۶) خطبه‌های نماز جمعه تهران

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين نحمده و نستعينه و نستغفره و نستهديه و نتوكل عليه و نصلّي على حبيبه و نجيّبه و خيرته في خلقه حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته بشير رحمته و نذير نقمته سيدنا و نبينا ابى القاسم محمّد و على اله الاطيبين الاطهرين المنتجبين الهداة المهديين سيما بقية الله في الارضين و صلّ على ائمة المسلمين و حماة المستضعفين و هداة المؤمنين.

اوصيكم عباد الله بتقوى الله و نظم امركم.

قال الله الحكيم في كتابه: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا**<sup>۱</sup>.

همه‌ی برادران و خواهران نمازگزار را توصیه میکنم و دعوت میکنم به تقوای الهی و رعایت امر و نهی خدا و سعی در تزکیه‌ی نفس و تزکیه‌ی باطن و اینکه خدای متعال را در همه‌ی حرکات و سکنات و گفتنها و سکوتها در نظر داشته باشیم و آنی خودمان را به دست غفلت نسپاریم. البته کمک الهی هم باید ما را دریابد و ما را خدای متعال به خودمان وانگذارد.

بحثی که در خطبه‌های اول چندین هفته تعقیب کردیم، بحث در آزادی‌های اسلامی است و رسیدیم به آزادی سیاسی در جامعه‌ی اسلامی. آزادی سیاسی در يك جامعه شامل حق انتخاب برای افراد جامعه است که چه زمامدار و رهبر جامعه را و سرپرست نظام اسلامی را و چه کارگزاران عمده را در این نظام، خود مردم بدون وساطت جمع خاصی انتخاب کنند و همچنین شامل اختیار مردم در هدایت جامعه و تعیین سیاستهای اصولی نظام اسلامی و همین‌طور برخی از فعالیتهای عمده‌ی دیگر است. همه‌ی اینها مشمول آزادی‌های سیاسی است. وقتی گفته میشود که در جامعه‌ی اسلامی مردم آزادی‌های سیاسی دارند، این بدین معناست که هم حق انتخاب را در اموری که اشاره شد، دارا هستند و هم حق فعالیت سیاسی، انتشار مطبوعات و روزنامه‌ها، ایجاد تشکلهای و سازمانها و احزاب، ایجاد اجتماعات سیاسی، بیان افکار و نظرات سیاسی و خلاصه انتخاب راه سیاسی خود را در جامعه دارا هستند که هر کدام از این مباحث با زبانی که متناسب با اجتماع نماز جمعه است، میتواند قدری مورد تشریح و بحث قرار بگیرد.

درباره‌ی آزادی حق انتخاب و آزادی انتخاب برای مردم، آن هم انتخاب رئیس نظام اسلامی که تعبیر میشود از آن به امام و رهبر و زمامدار، در نوبت قبل در يك خطبه مقداری بحث شد و به طور خلاصه وضعی را که در گذشته و امروز بر جوامع غیر اسلامی حاکم بود، به اجمال گفته شد و دیدیم که دنیائی که امروز مدعی آزادی و دموکراسی است و برای افراد جامعه حق انتخاب در تعیین نظام و رهبران نظام قائل است، خیلی دیر به این فکر افتاده و آن وقتی هم که به آحاد مردم این حق را اعطا کرده است، به صورت ناقص اعطا کرده و عرض کردیم که تا اوایل این قرن نصف جمعیت این جوامع - یعنی زنان - دارای حق انتخاب نبودند و داخل صحنه‌ی سیاست به حساب نمی‌آمدند و به تدریج از اواخر جنگ بین‌الملل اول برای زنان حق انتخاب داده شد، آن هم در بعضی از کشورها، آن هم برای سنین بالاتر از سی سال یا سی و پنج سال و به تدریج تا این چند سال قبل دنیا به این نتیجه رسید - دنیای دموکراسی و غرب - که برای زنان هم در سنین جوانی، هجده سالگی، بیست سالگی حق رأی و حق انتخاب باشد؛ و تازه در همین دنیای غرب اگر بخواهیم مسئله‌ی حق انتخاب مردم را بشکافیم و تحلیل کنیم، خواهیم دید که به معنای حقیقی همان انتخاب کنندگان و رأی دهندگان هم مقهور يك سلسله عوامل خارج از اختیار خودشان هستند و اگر به دقت نظر کنیم، خواهیم دید که در واقع حق رأی و حق انتخاب برای عامه‌ی مردم و اکثر مردم - چه زن و چه مرد - همین حالا در قشر عظیمی از عالم وجود ندارد؛ دنیای دموکراسی اینجور بود؛ دنیا‌های استبدادی، آن نظام‌هایی که به شکل‌های قرون وسطائی و ارتجاعی اداره میشوند، آن کشورهایی که در آنها انتخابات فقط شکل صوری و ظاهری دارد و بخش بسیار ناچیزی از ملتها در انتخابات شرکت میکنند، آن هم با انواع و اقسام جاذبه‌های مادی و امثال آنها یا دنیای کمونیستی، در اینها حتی همین اندازه‌ای که امروز در غرب دموکراسی و آزادی برای رأی دادن وجود دارد، در آن دنیاها وجود ندارد. در حالی که به اسلام که برمیگردیم، میبینیم اسلام برای آحاد مردم، حق رأی، حق انتخاب، حق تصمیم‌گیری، حق اظهارنظر در مسائل سیاسی و مسائل زندگی را قرار داده. البته نوع آزادی در اسلام، نوع انتخاب افراد در اسلام با آنچه در غرب امروز وجود دارد متفاوت است؛ اما حقیقتاً آزادی است و اگر با معیار دقیق بسنجیم، آزادی در اینجا است و در آنجا نیست. درست است که کشورهای اسلامی به رأی و نظر اسلام عمل نکردند، آنجا‌هایی هم که به اصطلاح دموکراسی هست، آزادی هست، نوع غربی آن هست، نه نوع اسلامی آن، اما امروز جمهوری اسلامی مباحثات میکند به اینکه در قانون اساسی آزادی‌ها را برای مردم در اختیار قرار داده و روش ما و ممشای جمهوری اسلامی تا آن حدی که بلد هستیم، مقدورمان هست و تجربه و پختگی این کار را داریم، بر این است که آحاد مردم در مسائل واقعاً حق رأی و حق انتخاب داشته باشند که از اول انقلاب تا حالا هم این را نشان دادیم و اگر با معیار و میزان بسنجند، انصافاً خوب هم انجام گرفته.

البته مسئله‌ی انتخاب و مسئله‌ی رأی، حق رأی دادن و انتخاب کردن، اگر شکل اسلامی آن بخواهد درست باز بشود، يك مقداری بحث بایستی توسعه پیدا کند و مشروحتر بحث بشود. حالا در آن حدی که در این محفل بزرگ و عمومی میتوان بحث کرد، بنده يك مقداری باز ابعاد بحث را بیشتر باز میکنم؛ اگر مقتضی بود، در جمعه‌های

دیگر هم آن را ادامه میدهم، و الا بحث را موقوف خواهیم کرد به محافل و مجالسی که جنبه‌ی علمی و تحقیقی آن بیشتر باشد و آنجا بشود با حوصله مسئله را رسیدگی کرد. در مورد مطالبی که در هفته‌ی قبل بحث کردیم، سئوالاتی از طرف بعضی از دوستان مطرح شد، که من ضمن این توضیحی که میدهم، به آن سئوالات هم پاسخ میدهم.

يك مطلب این است که در اسلام راه تعیین حاکم و ولی امر فقط انتخاب نیست، بلکه ما دو راه برای تعیین حاکم داریم - این طبق دیدگاه شیعه در مسئله‌ی انتخاب حاکم و ولی امر است؛ برادران اهل سنت مختصر تفاوتی دیدگاهشان با ما دارد؛ یعنی یکی از راه‌هایی را که ما می‌گوئیم، آنها قبول ندارند و چند راه دیگر را آنها قبول دارند که مورد توافق علمای شیعه نیست - یکی نصب الهی است. توجه کنید که نصب در اسلام و در تشیع، نصب اشخاص نیست؛ یعنی هیچ کس، هیچ حاکمی حتی آن حاکمی که خود او منصوب از قبل خداست، خود او حق ندارد کسی را نصب کند. نصب پیغمبر یا نصب امام از این جهت که حکایت میکند از نصب خدا، دارای اعتبار است؛ یکی این راه؛ که به اعتقاد ما پیغمبر اکرم امام بعد از خودش را نصب کرد و امیرالمؤمنین دوره‌ی امامت معصوم را که دوران دوازده امام شیعه است، نصب کرد؛ تعیین ولی امر به وسیله‌ی نصب انجام گرفت. حالا در هنگامی که نصب انجام میگیرد، بیعت چقدر تأثیر دارد یا ندارد، آن يك بحث دیگر و بحث دقیقی است که شاید بخشی از آن در دنباله‌ی عرایضم روشن بشود. يك راه دیگر، راه انتخاب است؛ انتخاب کجاست؟ انتخاب در یکی از دو جاست: یا در آنجائی که نصب وجود ندارد؛ مثل دوران غیبت. در دوران غیبت کسی منصوب خدا نیست؛ آنجا معیارهایی معین شده. نصب فقها به معنای تعیین معیار است که ائمه (علیهم‌السلام) در متون روایت و احکامی که بیان کردند، ملاکها و معیارهایی را برای حاکم اسلامی مشخص کردند؛ در چهارچوب این ملاکها و معیارها مردم امام را انتخاب میکنند و گزینش میکنند. پس انتخاب یکی در آنجائی است که نصب وجود ندارد و جای نصب نیست؛ مثل دوران غیبت و دیگر در آنجائی است که اگر نصب هم هست، به نصب عمل نشده است؛ مثل دوران خلافت امیرالمؤمنین که امیرالمؤمنین بنا به اعتقاد خود او و به اعتقاد یاران و پیروان او منصوب از قبل پیغمبر بود که پیغمبر هم او را به حکم خدا نصب کرده بود، لکن در واقعیت تاریخی این نصب مورد قبول قرار نگرفت، مورد عمل واقع نشد و کار به آنجائی رسید که مردم در يك برهه‌ای از زمان آمدند به امیرالمؤمنین مراجعه کردند، اصرار کردند، از آن حضرت تقاضا کردند که خلافت را بپذیرد و به اجماع امت تقریباً امیرالمؤمنین انتخاب شد به خلافت و ولایت امر؛ این هم یکی از آنجائیهایی است که انتخاب مردم نافذ است. لذا همان طوری که در روایاتی که آن هفته عرض کردم شنیدید، امیرالمؤمنین استناد میکند برای اثبات خلافت خود به مراجعه‌ی مردم، به قبول مردم، به بیعت مردم، به اینکه مردم او را خواستند و از او تقاضا کردند و با او بیعت کردند؛ به این چیزها استناد میکند؛ اگر اینها حجت نبود، اگر از نظر خود امیرالمؤمنین معتبر نبود، ولو از نظر خصم معتبر است، امیرالمؤمنین این را به خصم نمیگفت، به خود مردم نمیگفت که شما بروید سراغ دیگری، دیگری را انتخاب کنید؛ نمیگفت چون شما من را انتخاب کردید، چون اصرار

کردید، من قبول میکنم. پس در اسلام برای انتخاب مردم و گزینش مردم و سرسپردگی مردم به يك ولی امر، يك اعتبار قطعی و حقیقی در يك چنین موردی هم معین شده. این يك نکته که جای انتخاب این است.

يك نکته‌ی دیگر این است که انتخاب همان طور که اشاره کردیم به طور مطلق حجت نیست؛ یعنی اگر مردم جمع بشوند کسی را که در چهارچوب معیارها و ملاکهای خدائی قرار نمیگیرد، او را انتخاب نکنند، این انتخاب حجت نیست؛ این برمیگردد به اختلاف میان بینش اسلامی در باب حکومت با بینش غیر اسلامی و بینش غربی. در دموکراسی‌های غربی که برای مردم حق رأی قائلند، معتقدند که مصلحتی برای خواست مردم و اراده‌ی مردم وجود ندارد. اسلام برای مردم حق حاکمیت را به خودی خود و بالذات قائل نیست؛ حق حاکمیت متعلق به خداست؛ آنکه میتواند برای مردم قانون وضع کند آن خداست؛ آنکه میتواند ملاکهای اجرای قانون را معین کند، خداست؛ مالک امور مردم جز خدا دیگری نیست. پس يك سلسله اصول و ضوابط و معیارهائی در اسلام هست که چهارچوب این معیارهاست که اعتبار میدهد به حق رأی مردم و اگر در خارج از این چهارچوب و دور از این ملاکها و معیارها مردم انتخاب نکنند، این انتخاب حجیتی ندارد. اگر فرض کنیم که مردم به سراغ يك پیشوای یا رئیس فاسد فاسق کافر دور از معیارهای اسلامی بروند، اگر اتفاق نظر هم بر او قرار بگیرد، این از نظر اسلام ممضی نیست؛ اسلام این را يك حاکمیت اسلامی به حساب نمیآورد، ولو آن مردم مسلمان باشند؛ باید بروند به سراغ عادل، به سراغ متقی، به سراغ عالم، به سراغ انسانی که دارای بینش لازم هست، شرایط حکومت کردن را دارد. خلاصه در چهارچوب شرایط اسلامی است که این انتخاب حجیت پیدا میکند؛ اگر مردم در میان دو نفر، سه نفر، ده نفر انسانی که دارای این شرایط هستند، یکی را انتخاب کردند، این حجیت است.

يك نکته‌ی دیگر این است که در روایات و در آثار اسلامی گاهی به جمله‌ی اهل حل و عقد برخورد میکنیم یا در بعضی از روایات مهاجر و انصار. در دنیای آن روز انتخاب عموم مردم عملی نبود؛ یعنی اگر قرار بود خلیفه در مدینه یا در کوفه مینشست و دست روی دست میگذاشت و کارها همین طور معوق میماند تا در اقصی نقاط عالم اسلام انتخابات انجام بگیرد و مردم بگویند و نظرخواهی کنند و بعد يك عده از مردم موافقت کنند، يك عده مخالفت کنند، اهل يك شهر بپذیرند، اهل يك شهر بگویند نه، ما این را قبول نداریم، فلان کس دیگر را قبول داریم و بعد بخواهند بشمارند این آراء را، نتیجه را بیاورند به کوفه یا مدینه، ممکن بود سالی یا سالهائی طول بکشد و امور مسلمین این را اجازه نمیداد. امروز با امکاناتی که وجود دارد، همه‌ی این کارها در ظرف چند روز انجام میگردد؛ بنابراین میتوانیم بگوئیم که امروز انتخاب خود مردم بدون وساطت هیچ عامل و عنصر دیگری معتبر است. اما شکل دیگری که وجود دارد، انتخاب منتخبین مردم است که در قانون اساسی ما مجلس خبرگان است؛ طبق قانون اساسی ما، مردم منتخبین خودشان را که مجلس خبرگان هستند، اعضای مجلس خبرگانند، انتخاب میکنند و آنها به عنوان يك نهاد جمهوری اسلامی، نه برای يك روز و يك مقطع، بلکه به طور مستمر به بررسی‌های خودشان، مطالعاتشان،

تحقیقاتشان، جستجویشان در زمینه‌ی افراد و مصداقها، تحقیقتشان درباره‌ی احکام و شناختها، به این چیزها ادامه میدهند تا به يك نتیجه‌ای میرسند و همواره منتخبین مردم که همان مجلس خبرگان باشند، آماده‌اند که نظر خودشان را درباره‌ی رهبر مسلمین و ولی امر اعلام بکنند. این هم يك نوع انتخاب عمومی است که امروز بحمدالله این نهاد اسلامی شکل گرفته، پا گرفته و از حمایت و کمک و تأیید رهبر و امام عزیزمان برخوردار شده و مشغول کار خودش هست که در همین روزها اجلاس پنجم رسمی مجلس خبرگان در تهران تشکیل شد و دیروز به پایان رسید؛ امروز هم ان‌شاءالله بیانیه‌ی نهائی آنها در رسانه‌های عمومی منتشر خواهد شد. پس مسئله‌ی انتخاب عموم مردم ولو با يك واسطه، یعنی واسطه‌ی منتخبین خودشان که مجلس خبرگان باشند، امروز يك چیزی است عملی و این در حالی است که آن روز عملی نبود. پس اگر ما اهل حل و عقد را به همین معنای مجلس خبرگان بگیریم، امروز هم عملی است. اما اگر اهل حل و عقد را به معنای منتخبین مردم و مجلس خبرگان امروز به حساب نیاوریم و بگوئیم يك عده‌ای يك گوشه‌ای بنشینند از بزرگترها و با بصیرت‌ترها و به جای مردم تصمیم بگیرند، نه، دلیلی نداریم که امروز هم این معنا وجود داشته باشد.

من يك دو، سه تا از روایاتی را که در این باب هست میخوانم؛ البته بیشتر یادداشت کردم، لکن چون وقت نمیخواهم زیاد گرفته بشود، به دو سه روایت اکتفا میکنم تا معلوم بشود که در نظر اسلام حق رأی مردم و انتخاب مردم چقدر مهم است و اگر کسی در باب اسلام غیر از این نظر بدهد، یقیناً نسبت به اسلام جفا شده. يك روایت، روایت امیرالمؤمنین است که در کتاب معروف سلیم بن قیس هلالی نقل شده؛ در آنجا از قول امیرالمؤمنین اینجور نقل شده که:

«و الواجب فی حکم الله و حکم الاسلام علی المسلمین بعد ما يموت امامهم او یقتل»<sup>۱</sup>

وقتی که رئیس يك جامعه و حاکم يك کشور و يك امت اسلامی از دنیا برود یا کشته بشود، واجب است بر مردم به حکم اسلام و به حکم خدا که:

«ان لا یعملوا عملاً و لا یحدثوا حدثاً و لا یقدموا یداً و لا رجلاً و لا یبدئوا بشيء قبل ان یختاروا لانفسهم اماماً»؛

هیچ کاری نباید بکنند، هیچ اقدامی را شروع نباید بکنند، به هیچ عمل بزرگ و کوچکی دست نباید بزنند، در هیچ کاری سرمایه‌گذاری نباید بکنند، تا اینکه يك امامی را معین بکنند و اختیار بکنند. اینجا مسئله‌ی «اختیار» دارد؛ یعنی گزینش حاکم برای جامعه‌ی اسلامی و رئیس امت اسلامی و کشور اسلامی به عنوان يك واجب برای مردم

۱. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ص ۷۵۲

معرفی شده، آن هم واجبی با این اهمیت که باید از همه‌ی کارها مردم او را جلوتر بیندازند و مقدم بدانند و به او اقدام بکنند؛ آن وقت شرایط آن رئیس کشور و نظام اسلامی را ذکر کرده:

«اماما عفیفا عالما ورعا عارفا بالقضاء و السنّة»<sup>۱</sup>

تا آخر حدیث که اینجا تعبیر، تعبیر اختیار است؛ یعنی انتخاب و گزینش. یک روایت دیگر باز از قول امیرالمؤمنین نقل شده که در روزی که با آن حضرت مردم بیعت کردند که روز جمعه هم بود، حضرت آمدند مسجد، جمعیت بسیار زیادی در مسجد مدینه جمع شده بودند و امیرالمؤمنین با صدای بلند به مردم اینجور فرمودند:

«ایها الناس انّ هذا امرکم لیس لاحد فیه حقّ الا من امرتم»<sup>۱</sup>

یعنی ای مردم این مسئله‌ی شماسست، قضیه، قضیه‌ی شماسست، کاری است متعلق به شما مردم و هیچ کس حقی در این کار، یعنی در خلافت و حکومت ندارد،

«الا من امرتم»

، مگر کسی که شما او را امارت بدهید و حاکمیت بدهید. اینجا هم باز ملاحظه میکنید که امیرالمؤمنین نه در مقام احتجاج با دشمن، نه در مقام مباحثه و مجادله و اخذ به حجت خصم، بلکه با مردم خودش، با همان کسانی که او را قبول دارند، با او بیعت کردند، از او تقاضا کردند که همه چیز را میتواند با آنها صریحاً در میان بگذارد، به آنها میگوید که هیچ کس حق ندارد، مگر آن کسی که شما او را امارت دادید. البته روشن است همان طور که گفتیم این در آنجائی است که به نصب الهی اخذ نشده، یعنی امیرالمؤمنین که منصوب خدا و به دست پیغمبر هست، به این نصب عمل نشده، حالا که عمل نشده، جز امیر کردن مردم و انتخاب مردم هیچ راه دیگری برای انتخاب کسی وجود ندارد.

در یک روایت دیگری که باز از قول امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة والسّلام) نقل شده، حضرت در نامه‌ای به دوستان خودشان میفرمایند که پیغمبر اکرم یک دستوری داد، یک پیمانی از من گرفت؛

«عهد الیّ عهدا»

، که در آن دستور اینجور آمده که:

۱. بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۸

«فان ولّوك في عافية و اجمعوا عليك بالرضا فقم بامرهم»<sup>۱</sup>

یعنی در آنجا پیغمبر گفته علی جان اگر امت بر تو اتفاق نظر پیدا کردند و دور تو را گرفتند و از تو خواستند و مشکلی به وجود نیامد- توجه کنید به اینکه چطور مصالح مهمی وجود دارد که حتی این مسئله را تحت الشعاع قرار میدهد، مثل وحدت عالم اسلام و وحدت امت اسلامی، در آنجائی که نبودن وحدت کیان اسلام را تهدید میکند، که در زمان امیرالمؤمنین اینجور بوده- اگر با فرض عافیت، بدون اینکه مشکلی باشد، تشنجی باشد، اختلاف کلمه‌ای به وجود بیاید، جنگ داخلی‌ای درست بشود، مردم دور تو را گرفتند و از تو خواستند، آن وقت:

«فقم بامرهم»

؛ آنجا قیام به کار مردم بکن و زمام امور آنها را در دست بگیر؛ که از این روایات و روایات فراوان دیگری که وجود دارد، حالا ولو بعضی از اینها از لحاظ سند هم مورد تردید باشد، از مجموع اینها کاملاً فهمیده میشود که مذاق اسلام این است که آنجائی که نصب الهی نیست یا نصب الهی معمولاً به نیست و عمل به آن نشده، آنجا يك راه بیشتر وجود ندارد و آن انتخاب مردم است. ببینید به مردم اینجا حق رأی داده شده، حق انتخاب داده شده؛ آن وقت این مردم دیگر فرقی بینشان نیست- همان طور که گفته شد- زن و مردم دیگر ندارد، زنها هم همان قدر حق دارند که مردها؛ جوانها هم همان قدر حق دارند که مردان مسن کار کشته‌ی با سابقه. حد سن فقط بلوغ است، همچنانی که در قوانین ما هم همین است. ما به جوانی که پانزده سالش را تمام کرده باشد، اجازه میدهم که در انتخاب رئیس جمهور، در انتخاب نمایندگان مجلس، بلکه در انتخاب رهبر که اکثریت عظیم مردم را میطلبد و میخواهد، دخالت کند و نظر بدهد؛ یعنی برای تمام مردم این حق وجود دارد. کجای دنیا امروز اینجور است؟ حتی امروز هم با وجود این همه ادعای آزادی بشر و حقوق بشر و آزادی‌های سیاسی و این همه ادعا مدعائی که دنیای غرب بخصوص در این زمینه دارد، در هیچ جای دنیا يك چنین چیزی نه فقط در عمل نیست، بلکه در قوانینشان هم نیست؛ در قوانین هم هنوز به جوانهای پانزده ساله اجازه نمیدهند که وارد میدان رأی بشوند و بخواهند کسی را انتخاب بکنند. يك چنین وضعیتی در جهان اسلام و در احکام اسلامی وجود دارد و این همان آزادی سیاسی است در مورد انتخاب.

این مقدار فعلاً در زمینه‌ی حق انتخاب لازم دانستم که عرض بکنم و همان طور که عرض کردم، باز هم تأکید میکنم که این به معنای نفی آن نظر قطعی و مورد اتفاق شیعه که خلیفه‌ی معصوم و امام معصوم را جز با نصب الهی که به وسیله‌ی پیغمبر یا امام معصوم قبل انجام میگردد، حجت نمیدانند، این با آن منافات ندارد؛ این همان است، این ادامه‌ی اوست. انتخاب مردم در عرض نصب الهی نیست؛ یعنی آن وقتی که خدا کسی را منصوب بکند و قابل عمل و مورد عمل باشد، آنجا انتخاب جائی ندارد اما آن وقتی که مورد عمل قرار نگرفته، مثل صدر اسلام، همان طور که

۱. كشف المحجة لثمرة المهجة، ص ۲۴۸

ملاحظه کردید، آنجا انتخاب باز حجیت پیدا میکند و انتخاب مردم در زمان غیبت مثل دوران ما، آن‌وقتی است که نصبی وجود ندارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. اللَّهُ الصَّمَدُ. لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ. وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.<sup>۲۱</sup>

---

۱. اخلاص: ۱-۴

۲. (۱۲/۰۴/۱۳۶۶) خطبه‌های نماز جمعه تهران

# آزادی اقتصادی

(۱۳۶۶/۰۷/۲۴) خطبه‌های نماز جمعه تهران

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين نحمده و نستعينه و نستهديه و نستغفره و نتوكل عليه و نصلّي و نسلّم على حبيبه و نجيبه و خيرته في خلقه حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته سيدنا و نبينا ابي القاسم محمّد و على اله الاطيين الاطهرين المنتجبين الهداة المهديين المعصومين سيما بقية الله في الارضين و صلّ على ائمة المسلمين و حماة المستضعفين و هداة المؤمنين.

قال الله الحكيم في كتابه: **وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**<sup>۱</sup>.

همه‌ی برادران و خواهران نمازگزار عزیز را دعوت میکنم و توصیه میکنم به حفظ تقوای الهی و ذکر عظمت و رحمت و عذاب پروردگار؛ و نفس خودم و همه‌ی شما عزیزان را توصیه میکنم به رعایت اوامر الهی و اجتناب از نواهی پروردگار. و از همه‌ی شما عزیزان میخواهم که در این ساعات با برکت و با فضیلت در هنگام ظهر جمعه در بهترین فصل از فصول تاریخ ملت ما، دلها را هرچه بیشتر متذکر خدا کنید و از خدا بخواهید و به خدا پناه ببرید و امیدوارم که پروردگار عالم بر دلهای ذاکر بندگان مؤمن خود رحم و لطف و فضل خودش را شامل کند و به دعاهاى شما با دیده‌ی لطف و اجابت بنگرد.

بحثی که امروز در خطبه‌ی اول عرض خواهم کرد، دنباله‌ی بحثهائی است که در زمینه‌ی انواع آزادی‌ها در جامعه‌ی اسلامی و وظیفه‌ی دولت اسلامی و حکومت اسلامی در حفظ و حراست از این آزادی‌ها در چندین جمعه و خطبه عرض شد. بحث امروز درباره‌ی آزادی در زمینه‌ی مسائل و فعالیتهای و تلاشهای اقتصادی است. این بحث یکی از آن بحثهای بسیار مهم و ضمناً بسیار حساس است و شاید بشود گفت که در طول این بیست سی سال گذشته که مسائل اسلامی و تفکرات نوین قرآنی در میان قشرهای روشنفکر اسلامی و به تدریج در بین مردم منتشر شده است، یکی از آن بحثهای حاد و داغ و پر جنجال محیط ما و محیط کارهای فکری ما بوده است. از مسئله‌ی آزادی اقتصادی

در اسلام سوء استفاده‌های زیادی هم شده است؛ از طرفی طرفداران مکاتب چپ سوء استفاده کردند و گفتند اسلام طرفدار اقتصاد آزاد است و بنابراین طرفدار استثمار است و اسلام را به این بهانه کوبیدند؛ عده‌ای از افرادی که مایل بودند از اسلام دفاع کنند، اما تفکر عمیق اسلامی را هم درست نمیدانستند، آنها هم سوء استفاده یا اشتباه کردند، از ترس حمله‌ی گروه‌های چپ به کلی آزادی فعالیت اقتصادی در اسلام را نفی کردند و منکر شدند که در اسلام چیزی به نام آزادی اقتصادی وجود دارد؛ يك عده هم عملاً سوء استفاده کردند؛ یعنی در سایه‌ی آزادی‌های اقتصادی در اسلام جیبهای خودشان را پر کردند و چه پیش از پیروزی انقلاب که البته نظام آن روز این را بیشتر تشویق میکرد و چه حتی بعد از پیروزی نظام اسلامی از آزادی‌هایی که بود، سوء استفاده کردند و بر ثروتها و اندوخته‌ها و سوء استفاده‌های خودشان هرچه خواستند، افزودند. به هر حال مسئله‌ی حساسی است و من البته در بحث امروز که شاید یکی دو خطبه‌ی دیگر هم بعد از آن، بعد از امروز درباره‌ی این موضوع بحث کنم، نمیخواهم این مسئله را به صورت مشروح در اینجا مطرح کنم زیرا اولاً خطبه‌ی نماز جمعه گنجایش بحثهای ریز و دقیق و استدلالی را آنقدرها ندارد و ثانیاً به حسب نیاز زمان و موقعیت و بلاغت همه‌ی بحثهایی که در این باب هست، مورد احتیاج نیست و فعلاً بحثهای اولویت‌دارتری وجود دارد. آنچه که من امروز در حول و حوش مسئله‌ی آزادی اقتصادی عرض خواهم کرد و شاید در دنبال آن در یکی دو خطبه‌ی دیگر، چند مسئله‌ی کلی در پیرامون این مسئله است که شاید بشود گفت که مورد اتفاق همه است و کسانی که در این مسئله نظرات مختلفی از لحاظ تشخیص موضوع دارند، در این چند موضوع نباید هیچ تردیدی به خودشان راه بدهند و این يك اجمالی از آن بحث تفصیلی است که من مطرح خواهم کرد.

همان طور که عرض شد این بحث را از جنبه‌های مختلفی میشود مورد ملاحظه قرار داد. اولین مطلبی که باید عرض بشود، ولو خیلی کوتاه، این است که اگر ما میگوئیم و معتقدیم که آزادی اقتصادی در اسلام هست، این آزادی اقتصادی به هیچ وجه نباید تشبیه بشود به آزادی اقتصادی در دنیای سرمایه‌داری غرب. دو نوع چیز، دو نوع آزادی، دو نوع تلاش اقتصادی وجود دارد؛ آنچه که امروز در غرب هست که من مقداری بیشتر شرح خواهم داد، مورد قبول اسلام نیست و سرمایه‌داری به معنای غربی آن، به هیچ وجه از نظر اسلام امضا و تأیید نشده، بلکه حتی با آن مبارزه و مقابله‌ی جدی هم در احکام فراوان صورت گرفته. این اولین نکته که هم کسانی که مایلند راجع به این مسئله فکر کنند و هم کسانی که سخنانی را در زمینه‌ی اقتصاد آزاد و مالکیت خصوصی میشنوند، از اول این را بدانند که آنچه در باب اسلام گفته میشود، الگوی آن در نظام کاپیتالیستی غربی و سرمایه‌داری‌های موجود دنیا نیست؛ آن چیز دیگری است و این چیز دیگری.

نکته‌ی بعدی این است که بهترین راه برای اینکه آزادی اقتصادی تأمین بشود در يك جامعه‌ی اسلامی، این است که حکومت اسلامی و دولت اسلامی سیاستی اتخاذ بکنند و قوانینی وضع بکنند که بر طبق آن قوانین همه‌ی افراد در

جامعه‌ی اسلامی قادر باشند آزادانه فعالیت اقتصادی کنند و همه‌ی قشرهای مردم از فعالیت اقتصادی خود بتوانند بهره‌مند بشوند؛ این یکی از آن وجوه امتیاز و جدائی بین نظام اسلامی در اقتصاد و نظامهای غربی است. در نظامهای غربی اگرچه به حسب ادعا، به حسب قوانین معمولی و اساسی مردم آزادند که فعالیت اقتصادی داشته باشند، اما در حقیقت این آزادی متعلق به همه‌ی مردم نیست؛ این منابع عظیم ثروت، این دریاها، این منابع طبیعی، این دشتهای حاصلخیز، این معادن، این همه امکاناتی که جزو ثروتهای عمومی جامعه محسوب میشود، اینها اینجور نیست که راحت در اختیار همه‌ی قشرهای جامعه قرار بگیرد و هر کسی بتواند بر روی آن بهره‌برداری و کار بکند و منتفع بشود، بلکه آن کسانی عملاً و واقعاً آزادند که دارای ثروتهای انباشته و زیاد هستند، که سر رشته‌ی اقتصاد جامعه، بلکه حتی خواهم گفت سر رشته‌ی سیاست جامعه و اداره‌ی جامعه در دست آنهاست؛ آنها هستند که در حقیقت از منابع ثروت استفاده میکنند و بر آنها تسلط و سیطره دارند و استفاده و بهره‌برداری را آنها میکنند و آنها فضا را برای استفاده‌ی عموم جامعه تنگ کردند؛ لذا شما می‌بینید در جوامع سرمایه‌داری، چه جوامع پیشرفته‌ی سرمایه‌داری و چه جوامع عقب‌افتاده‌ی سرمایه‌داری، مثل بیشتر کشورهای جهان سوم، اغلب مردم در یک فقر شدیدی هستند؛ بخصوص در این کشورهای عقب‌افتاده؛ در حالی که اجتماعات عظیمی از مردم دچار فقر و بیکاری و بی‌جائی و بی‌مسکنی و محرومیت از بیشتر مواهب زندگی هستند، یک عده‌ی معدودی آزادانه تلاش میکنند، فعالیت میکنند، ثروت درمی‌آورند، معادنی دارند، معادن دیگری را میگیرند؛ کارخانجاتی دارند، کارخانجات دیگری را ایجاد میکنند، دایر میکنند؛ زمینهای دارند، زمینهای دیگری را به آن اضافه میکنند؛ از دریاها استفاده میکنند، از همه‌ی منابع طبیعی در حقیقت یک عده معدود از جامعه استفاده میکنند؛ دیگران چه کسبه‌ی جزء، چه کارگران، چه کارگران معادن، چه کارگران کشاورزی، چه کارگران کارخانجات، در حقیقت ریزه‌خوار خوان آنها و استفاده‌کننده از زیادی ثروت آنها و گوشه‌ی سفره‌ی آنها هستند؛ خودشان امکان تلاش، امکان تولید، امکان بهره‌برداری، امکان کار سازنده، امکان تولید ثروت به آن معنای حقیقی ندارند. پس راه اینکه ما اقتصاد آزاد را به معنای حقیقی خودش در جامعه به وجود بیاوریم، این است که از این انحصار جلوگیری کنیم؛ امکانی در جامعه به وجود بیاید که اغلب افراد جامعه، بیشتر قشرهای جامعه یا همه‌ی کسانی که قدرت کار دارند، اینها بتوانند از امکانات طبیعی، از زمین، از دریا، از انفال، از دشتهای، از مراتع استفاده کنند.

این حدیث معروفی که از قول امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة والسلام) نقل میشود که البته بنده سند آن را درست نمیدانم که میفرماید:

«ما رأیت نعمة موفورة الا و فی جانبها حق مضیع»

؛ یعنی هیچ جا هیچ نعمت فراوان و انباشته‌ای را ندیدم، مگر اینکه در کنار آن يك حق ضایع شده‌ای را دیدم؛ این حدیث يك معنای دقیق و لطیفی دارد که ناظر به همین مطلبی است که عرض شد. بعضی تصور کردند معنای این حدیث این است که هر جا نعمت زیادی هست، این در حقیقت دزدی و غصب از يك عده است؛ پس در کنار آن غاصب، يك عده مردم ضعیف هستند؛ بعد اشکال کردند به این حدیث که نه، ما می‌بینیم کسانی ثروتهائی دارند که از راه دزدی و غصب هم نیست، از راه تلاش است؛ این نیست معنای حدیث؛ معنای حدیث به حسب آنچه که به ذهن بنده می‌آید، این است که آنجائی که نعمت فراوانی هست، ثروت زیادی هست، امکانات زیادی هست، خود ثروت، خود نعمت موفور، در حقیقت امکانات کسب درآمد بیشتر را به آن صاحب ثروت میبخشد و به همان نسبت این امکان را از دسترس دیگران دور نگه میدارد؛ آن کسی که دارای يك سرمایه‌ی زیادی در جامعه هست، او بیشتر میتواند تولید ثروت بکند و از ثروتهای معمولی مرده‌ی افتاده‌ی متعلق به عموم مردم بیشتر میتواند استفاده کند تا آدم فقیر. پس هر جا نعمت زیادی هست، فرصتها در اختیار اوست، امکانات در اختیار اوست، میدان تلاش اقتصادی در اختیار اوست، قوانین در غالب کشورها بر طبق نظر او و این طبقه به وجود می‌آید؛ بنابراین فرصت از دست اکثریت مردم که آن ثروت را ندارند، گرفته میشود. بنابراین، این حرف، این حدیث، چه مستند به مولای متقیان باشد یا نباشد، مضمون، مضمون درستی است. پس بنابراین راه درست اقتصاد آزاد در جامعه‌ی اسلامی این نیست که ما این آزادی را فقط در اختیار آن کسانی قرار بدهیم که قدرت مانور اقتصادی دارند، بلکه علاوه‌ی بر اینکه افرادی که قدرت حرکت و فعالیت اقتصادی دارند، آنها باید کار اقتصادی بکنند، باید وضع جامعه، نظام جامعه، قوانین جامعه، کیفیت ارتباطات جامعه به شکلی باشد که همه‌ی مردم، یعنی همه‌ی آن کسانی که قدرت کار دارند، آنها همه بتوانند فعالیت آزاد اقتصادی کنند و از کار خودشان منتفع بشوند. این يك نکته.

نکته‌ی بعدی در باب آزادی اقتصادی این است که همه‌ی انواع آزادی در جامعه‌ی اسلامی باید به وسیله‌ی قدرت حاکم اسلامی در جامعه کنترل و هدایت و نظارت بشود؛ این کنترل برای چیست؟ برای این است که این آزادی به فساد منتهی نشود؛ این آزادی موجب سلب آزادی دیگران نشود. در آزادی بیان هم همین جور است، در آزادی‌های سیاسی هم همین جور است، در آزادی‌های فرهنگی هم همین طور است که قبلاً درباره‌ی اینها بحث مفصلی شده؛ در آزادی اقتصادی هم همین جور است. اگر آزادی فعالیتهای اقتصادی را اینجور معنا کنیم که آن کسانی که قدرت فعالیت و مانور اقتصادی دارند، اینها آزادند، هرچه خواستند تولید کنند، هر جور خواستند عرضه کنند، هر وقت خواستند توزیع کنند، هر جور خواستند بفروشند، هر جور خواستند مصرف کنند، این یقیناً نظر اسلام نیست. اسلام در کنار آزادی اقتصادی و مالکیت خصوصی که به همه‌ی افراد جامعه اعطا کرده و داده، نظارت و کنترل دقیق دستگاه حاکمیت را هم بر همه‌ی اینها لازم دانسته؛ یعنی باید دستگاه حکومت مراقب باشد که از این آزادی‌ها سوء استفاده نشود؛ حتی در مصرف باید مراقبت بشود که اسراف به وجود نیاید؛ البته اسراف در يك حدی فقط يك گناه شخصی است. شما اگر در داخل منزلتان يك چیزی را به صورت مسرفانه مصرف کردید، این يك فعل حرام است فقط، يك

کار گناه است، چون اسراف کار خلاف است دیگر، کار حرام است، يك کار حرامی کردید؛ اما اگر همین کار حرام به حدی رسید و به کیفیتی درآمد که نظام اقتصادی جامعه را تهدید میکند، در جامعه فقر را گسترش میدهد، مایه‌ی محرومیت قشرهای عظیمی از مردم میشود، اشیا و اجناسی را که با زحمت زیاد و با شرکت عمومی تولید میشود، اینها را به فنا و نابودی تهدید میکند، آن وقت دولت اسلامی وظیفه دارد، تکلیف دارد که بیاید در مقابل این اسراف و در مقابل این زیاده‌روی و تضییع اموال بایستد؛ البته این در سطح نظام جهانی اینجور است؛ یعنی مخصوص جامعه نیست، مخصوص داخل جامعه نیست، نظر اسلام در سطح دنیا هم همین جور است. کشورهایی که امروز دچار اسراف در مواد غذایی هستند که بعضی از کشورهای ثروتمند دنیا نزدیک هفتاد درصد مواد غذایی را مصرف میکنند- کشورهای پیشرفته- درحالی که خودشان حدود سی و پنج، شش درصد مردم دنیا و جمعیت دنیا هستند؛ اگر يك نظام عادلانه‌ی اقتصادی جهانی برقرار باشد، اگر سازمانهای بین‌المللی مسلط و قوی‌ای وجود داشته باشد، جلوی اینها باید گرفته بشود. اگر سازمانهایی در دنیا باشند و حکومت‌های دارای وجدان بیداری در دنیا باشند که قدرتشان را به نفع انسانها و ملتها بخواهند به کار ببرند، باید جلوگیری کنند از اینکه آمریکا مثلاً در هر سالی چند میلیون هکتار زمین مزروعی خودش را اجازه‌ی کشت نمیدهد، برای اینکه جلوگیری از افت قیمتها بکند؛ درحالی که در دنیا روزانه چندین هزار کودک زیر پنج سال از گرسنگی و سوء تغذیه می‌میرند؛ در حالی که ده تا پانزده درصد مردم دنیا دچار قحطی‌زدگی اند؛ در حالی که سی درصد مردم دنیا دچار کمبود مواد غذایی اند؛ یا جلوگیری باید بکنند از اینکه مثلاً بازار مشترک اروپا چند سال قبل از این، مقدار زیادی از مواد غذایی تولید شده‌ی خودش را به دریا ریخت، برای اینکه جلوگیری کند از کاهش قیمتها و نگذارد که قیمتها در دنیا و در بازارهای بین‌المللی بشکند. پس مسئله‌ی مبارزه‌ی با اسراف، مبارزه‌ی با تضییع اموال، مبارزه‌ی با زیاده‌روی در نظام اقتصادی بین‌المللی هم با همین قوت از نظر اسلام وجود دارد؛ البته در نظام يك جامعه به طریق اولی. پس بنابراین اقتصاد آزاد به معنای این نیست، مالکیت خصوصی به معنای این نیست که کسی حق داشته باشد هر مقداری که میخواهد مصرف کند، ولو این مصرف زیاد او موجب بشود که انسانهایی از گرسنگی بمیرند، انسانهایی دچار بیماری بشوند، انسانهایی مواد اولیه و لازم زندگی گیرشان نیاید که مصرف بکنند؛ این هم از نظر اسلام درست نیست و ممنوع است.

يك نکته‌ی دیگر در باب اقتصاد آزاد در اسلام که بحث میکنیم، این است که هیچ گاه اجازه داده نمیشود در اسلام که فعالیت آزاد اقتصادی موجب دست‌درازی به سرنوشت سیاسی جامعه و دخالت در بافت سیاسی و تشکیلات سیاسی جامعه بشود؛ سرمایه‌سالاری؛ آن چیزی که امروز در کشورهای سرمایه‌داری غرب به قوت هرچه تمامتر وجود دارد. سرمایه‌دارهای بزرگ در حقیقت اداره‌کنندگان حقیقی و دست‌های پشت پرده در نظام سیاسی کشورهای بزرگند. البته بعضی از عناصرشان در داخل حکومتها هم راه پیدا میکنند؛ مثل همین نظام‌هایی که امروز هستند، نظام آمریکا و غیر او که عناصری از حکومت خودشان عضو سرمایه‌دارانند؛ خودشان جزو سهامدارهای بزرگ کمپانی‌های نفتی یا غیر نفتی و بقیه‌ی شرکتهای بزرگ هستند؛ و یا اینکه حتی در حکومتها هم شرکت نداشته باشند،

اما در پشت پرده، انتخابات در اختیار آنهاست، تعیین رئیس جمهور با کمک آنهاست، پیش رفتن و پس رفتن يك شخصیت در صحنه‌ی سیاست، در سنا، در مجلس نمایندگان در اختیار آنهاست، قوانینی که وضع میشود، با نظر آنهاست، طبق مصلحت آنهاست. این چیزی که امروز در دنیای غرب وجود دارد که به اعتقاد بنده دنیای غرب را باید دنیای سرمایه‌سالاری گفت؛ کاپیتالیسم به معنای سرمایه‌داری شاید خیلی دقیق نباشد؛ سرمایه‌گرایی، سرمایه‌سالاری، آقائی سرمایه و سرمایه‌دار، آقائی کمپانی‌ها و ثروتمندها و پولدارها بر امور جامعه، این است که شاخصه‌ی بزرگ دنیا سرمایه‌داری غرب را امروز به وجود آورده و این هم از نظر اسلام مردود است و هر چیزی که به این منتهی بشود، باید جلوش گرفته بشود.

آخرین نکته‌ای که می‌خواهم روی او يك قدری بیشتر تأکید بکنم - اگرچه به اختصار - این است که در اقتصاد آزاد اسلامی به مقتضای آزادی اقتصادی، مسئولیت امور اقتصادی جامعه و سنگینی بار امور اقتصادی جامعه هم بر دوش مردم است؛ در کشورهای سوسیالیستی اینجوری نیست؛ در کشورهای سوسیالیستی و در نظام دولت‌سالاری که دولت همه‌ی کارخانجات، زمینها و دستگاه‌های تولید ثروت را و تولید را در اختیار دارد، مردم کارمندان دولت هستند، از مردم توقعی نمیشود داشت؛ مردم برای کار مثلاً جنگ یا ویرانی یا زلزله یا بیماری اگر در جامعه به وجود آمد، کارمندان دولتند، چه کار میتوانند بکنند؟ مگر تن خودشان را بیاورند مصرف کنند؛ اما در نظام اسلامی اینجوری نیست، انفاق و دادن مال و اداره‌ی امور نیازهای اقتصادی و پر کردن خلأهای اقتصادی مستقیماً بر دوش ملت و مردم است و آحاد مردمی است که کارهای اقتصاد جامعه و فعالیت آزاد اقتصادی را در جامعه دارا هستند. این يك اصل اسلامی است؛ مسئله‌ی انفاق. در جامعه‌ی اسلامی يك حادثه‌ای رخ میدهد که دولت احتیاج پیدا میکند به پول؛ این پول را مردم باید تأمین کنند؛ جنگی در جامعه پیش می‌آید، ویرانی‌ای پیش می‌آید، بیماری‌ای پیش می‌آید، حادثه‌ی فوق‌العاده‌ای پیش می‌آید، نظر اسلام این است که مردم باید به قدر وسع و توانائی خودشان این خلأ را پر کنند؛ البته چون همه‌ی مردم در يك سطح نیستند، آن کسانی که بهره‌مندی بیشتری دارند، امکانات بیشتری دارند، تکلیف بیشتر بر عهده‌ی آنهاست و این يك نکته‌ای است که مردم ما و جامعه‌ی اسلامی ما باید به آن توجه کافی و لازم را معطوف کند. ما البته همیاری مردم را در طول دوران انقلاب به‌شدت و قوت مشاهده کردیم؛ در این هیچ شکی نیست. امروز هم برای مخارج جنگ، برای مخارج گوناگون دولت، برای کمبودها، برای زلزله‌زده‌ها، سیل‌زده‌ها، آواره‌ها و هر حادثه‌ای که رخ میدهد، می‌بینیم که مردم کمک میکنند و امکاناتشان را آنچه که هست، از روستاها، از محلات فقیرنشین، از مردم طبقات بسیار پایین تا طبقات متوسط، به مقدار هم‌تشان، به مقدار ایمانشان، به مقدار علاقه‌مندی و دلسوزیشان، امکانات را در اختیار آن مصارف عمومی می‌گذارند؛ اما این کافی نیست؛ آن کسانی که بیشترین بهره‌مندی‌ها را در جامعه دارند، اینها وظیفه‌شان با مردم عادی یکسان نیست. اگر در يك مسئله‌ای، در يك حادثه‌ای شما می‌بینید فلان زن مستمند طبقه‌ی ضعیف یا متوسط طلای خودش را مثلاً، یادگار دوران جوانی خودش را، زینت منحصر به فرد خودش را، دستمزد کار شبانه‌روزی و پر زحمت روزهای

متممادی خودش را می‌آید در اختیار مصرف عمومی و جهاد فی سبیل الله میگذارد و در حقیقت در راه خدا انفاق میکند، اگر حد تلاش و ایمان در جامعه‌ی ما این است، آن کسانی که از امکانات بالائی برخوردار هستند، باید به همان نسبت به پر کردن این نیازها و خلأها کمک کنند؛ این نمیشود که در جامعه‌ی اسلامی ما جامعه‌ای که به هدایت قرآن حرکت میکند، در راه اسلام حرکت میکند، برای خدا و اعلا‌ی کلمه‌ی دین جنگ میکند و در مقابل این هدفها و شعارها تحمل آن همه مشکلات را میکند، یک عده‌ای هم در جامعه باشند که بهره‌مندی‌هایی هم داشته باشند، برخورداریهایی هم داشته باشند، هیچ مسئولیتی هم در مقابل نیازهای جامعه حس نکنند؛ این از نظر اسلام اصلاً قابل قبول نیست. این آیه‌ای که در اول خطبه عرض کردم: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»، همین مطلب را بیان میکند. میفرماید در راه خدا انفاق کنید و به دست خودتان، خودتان را در هلاکت نیندازید؛ یعنی اگر انفاق نکردید، به دست خودتان، خودتان را در هلاکت می‌اندازید. امروز حقیقت قضیه این است، می‌بینیم قشرهایی را، مردمی را که برخورداریهایی آنها از جامعه‌ی اسلامی و از روند معمول جامعه‌ی اسلامی از متوسط مردم بیشتر است، اما کمکه‌اشان به نیازهای عمومی از متوسط مردم کمتر است؛ این قابل قبول نیست. من نمیگویم آن کسانی که برخوردار دارند، هیچ‌گونه کمکی نکردند یا مسئولیتی به عهده نمیگیرند؛ چرا، بعضی‌ها هم هستند برخورداریهایی دارند- البته غالباً متوسطینند، سطح بالا نیستند- کمکهایی هم میکنند، اما نسبت محفوظ نیست. اگر مادر یک شهید تنها یادگار فرزندش را یا سکه‌ای را که برای دامادی جوانش ذخیره کرده بوده، با کمال اخلاص می‌آید در راه جنگ میدهد، یا خانمی که زحمتکش هست، کارگر هست، نامه مینویسد، پول میفرستد به میزان کمی، میگوید این مقداری است که من در طول چند هفته یا چند ماه

یا بیشتر توانستم ذخیره بکنم و از خرج معمولی خودم کم بگذارم و بگذارم در اختیار جبهه و در اختیار مصارف عمومی، یا آن جوان بسیجی مختصر چیزی را که در جبهه به او میدهند که اصلاً قابل ذکر نیست، همان را جمع میکند و در اختیار جبهه میگذارد، یا آن کارگر یا آن کارمند یا آن کاسب، درآمد خودش را، بخشی از آن را برای جبهه، برای مصارف عمومی مصرف میکند، اگر وضع جامعه و وضع ایمان طبقه‌ی متوسط و ضعیف جامعه در این حد هست، آن کسانی که در طبقات بالاتر و بهره‌مندی‌های بیشتر هستند، درآمدهای بیشتر دارند، امکانات بیشتری داشتند و توانستند بیشتر بهره‌مند بشوند، اینها مسئولیت و تکلیف بیشتری دارند؛ این قابل قبول نیست که آنها خودشان را بر کنار بدارند و نکته اینجاست که جامعه‌ی اسلامی به صورت تعارف این حرف را نمیزند، این یک وظیفه است، یک تکلیف است، نه فقط یک حکم اخلاقی. این همه آیات انفاق در قرآن بیان یک حکم اخلاقی نیست، بیان یک فریضه‌ی شرعی است؛ شما ببینید لحن «انفقوا» در قرآن همان لحن «جاهدوا فی سبیل الله» است.

«أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»،<sup>۱</sup> «جَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»،<sup>۲</sup> يك جور حرف زده؛ يك جور مردم را مخاطب قرار داده و اين يكي از آن نكات مهمي است كه در طي مباحث اقتصادي اسلام حتماً بايد به آن توجه بشود؛ بحث مسئوليت عمومي به تناسب امكانات و به تناسب بهره‌مندی‌ها در مقابل نیازهای عمومي، در مقابل دفاع از کشور، دفاع از مرزها، دفاع از نواميس، دفاع از نظام اسلامي و در مقابل بقيه‌ی تهاجمهائي كه ميشود؛ اين يكي از وظايف و فرايضي است كه بر دوش مردم هست.

اميدواريم كه خدای متعادل همي ما را موفق بدارد كه به اين وظيفه‌ی بزرگ اسلامي خودمان عمل كنيم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ.<sup>۴۳</sup>

۱. همان

۲. بقره: ۲۱۸

۳. عصر: ۱-۳

۴. (۱۳۶۶/۰۷/۲۴) خطبه‌های نماز جمعه تهران

(۱۳۶۶/۰۸/۱۵) خطبه‌های نماز جمعه تهران

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و نحمده و نستعينه و نستغفره و نستهديه و نتوكل عليه و نصلّي و نسلّم على حبيبه و نجيبة و خيره في خلقه سيدنا و نبينا ابي القاسم محمد و على اله الاطيين الاطهرين المنتجبين الهداة المهديين سيما بقية الله في الارضين و صلّ على ائمة المسلمين و حماة المستضعفين و هداة المؤمنين.

قال الله الحكيم في كتابه: **وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**.<sup>۱</sup>

همه‌ی شما عزیزان، نمازگزاران، برادران و خواهران را دعوت میکنم به استفاده از فضای معنوی و روحانی این مجمع عظیم و محیط عبادت و دعا و استغفار و اینکه با استفاده از این فضای با صفای معنوی، روح تقوا، یعنی پرهیز از گناه و اجتناب از محارم الهی را در خود تقویت کنید. دل را با ذکر خدا و یاد نعمت الهی و عذاب الهی زنده بدارید و تصمیم خود را بر اجتناب از محرّمات و عمل به تکالیف الهی هرچه قاطعتر و جدی‌تر کنید و از خدا بخواهید که شما را در این تصمیم و در این راه کمک کند و به شما توفیق حفظ تقوا و ازدیاد روح تقوا بدهد. با استفاده از این توجه و ذکر در روز جمعه در محیط نماز جمعه ان شاء الله باید بتوانیم خودمان را در طول این هفته تا هفته‌ی آینده، تا جمعه و فرصت دوباره‌ی این اجتماع عظیم معنوی بیمه کنیم.

بحثی که امروز در خطبه‌ی اول عرض میکنم، دنباله‌ی بحث جمعه‌ی قبل است که درباره‌ی مسائل مربوط به آزادی‌های اقتصادی در جامعه‌ی اسلامی بود. همان طور که عرض شد، بحث ما در باب آزادی اقتصادی در جامعه‌ی اسلامی است؛ یعنی يك بُعد و يك مسئله از مسائل فراوان مربوط به اقتصاد اسلامی؛ نه اینکه ما بخواهیم در اینجا مسئله‌ی عمومی و کلی اقتصاد اسلامی را مطرح کنیم؛ چون مسائل متعددی در باب اقتصاد اسلامی مطرح میشود که یقیناً در زمان و مکان جمعه و جماعت، جای طرح آنها به صورت لازم نیست، لکن به مناسبت مباحث مربوط به تأمین آزادی‌ها در محیط اسلامی و جامعه‌ی اسلامی این بحث يك بحث لازمی است و بخصوص از آن بُعدی که بنده در جمعه‌ی قبل مسئله را مطرح کردم و بحث را شروع کردم، با مسائل روز ما و با تکلیف عمومی و مردمی و دولتی ما کاملاً متناسب و شاید ان شاء الله راهگشاست.

در جمع‌های قبل عرض کردم که نکاتی در باب آزادی اقتصادی عرض خواهم کرد و پنج نکته را عرض کردم. برای اینکه يك خلاصه‌ای در ذهن برادران و خواهران بماند، آن پنج نکته را به صورت تیتیر عرض میکنم، تکرار میکنم و بعد یکی دو نکته‌ی دیگر هم که حائز اهمیت هست، به آن اضافه خواهم کرد. نکته‌ی اول این بود که اگر گفته میشود که در اسلام آزادی فعالیت اقتصادی برای همه‌ی مردم هست، این را نباید با آزادی در سرمایه‌داری غربی اشتباه کرد؛ آن چیزی است و این چیز دیگری. همانقدر که نظر اسلام در باب آزادی فعالیت اقتصادی با نظر کمونیستها و مارکسیستها اختلاف دارد، شاید بشود گفت به همان اندازه هم با نظر مکتب سرمایه‌داری که در غرب حاکم و مورد عمل هست، اختلاف دارد. نکته‌ی دوم این بود که آزادی اقتصادی در جامعه‌ی اسلامی برای همه‌ی مردم در صورتی تأمین خواهد شد که در جامعه مقرراتی وضع بشود و اعمال بشود که همه‌ی آحاد مردم فرصت استفاده از امکانات طبیعی را و ثروتهای خداداده‌ی برای همه‌ی مردم را بتوانند پیدا کنند؛ یعنی همه‌ی مردم بتوانند از زمینها، از جنگلها، از دریاها، از منابع و معادن و از انفال و همه‌ی چیزهائی که جزو ثروتها و منابع عمومی است، استفاده کنند؛ اینجور نباشد که در جامعه از این منابع طبیعی و ثروتهای خدادادی عده‌ای بتوانند استفاده کنند و عده‌ی دیگری به آن حدی نرسند که از این منابع طبیعی استفاده کنند؛ مقرراتی این چنین در جامعه لازم است. نکته‌ی سوم این بود که برای جلوگیری از فساد، جلوگیری از اشرافی‌گری، جلوگیری از تُرف در جامعه، که در قرآن به آن مکرراً تصریح شده و انواع فسادهای مالی، لازم است که بر این فعالیت آزاد کنترل و نظارتی وجود داشته باشد که آن کنترل از طرف دولت و حکومت اسلامی است و حاکم اسلامی حق دارد که نظارت خود و کنترل خود و حسابرسی خود بر کیفیت استفاده از سرمایه و پول و مال و مصرف آن را حفظ کند و این تکلیف دولت اسلامی است و دولت اسلامی باید این تکلیف را انجام بدهد و به نفع عموم مردم، مخصوصاً طبقات ضعیف و مستضعف است. نکته‌ی چهارم این بود که اگر ما فعالیت اقتصادی را در جامعه‌ی اسلامی آزاد میدانیم بر حسب نظر اسلام، این آزادی باید به حدی نرسد که دارندگان سرمایه‌های بزرگ این قدرت اجتماعی و سیاسی را پیدا کنند که در سرنوشت سیاسی جامعه دخالت و اعمال نفوذ کنند؛ آنطوری که امروز در کشورهای غربی هست. در جامعه‌ی غرب همان طور که گفتم و غالباً میدانید، سرمایه‌دارها هستند که سیاستها را تعیین میکنند و سیاستمدارها را بر سر کار می‌آورند یا کنار میزنند؛ این در جامعه‌ی اسلامی مقبول نیست و پولدار و سرمایه‌دار و طبقه‌ی اشراف نباید به آن حدی برسند و سرمایه آنچنان قدرتی در جامعه پیدا کند که يك عده پولدار و ثروتمند و گردن‌کلفت در مسائل سیاسی جامعه دخالت کنند: وکیل بیاورند، وکیل ببرند، قدرتمندان را بیاورند، رئیس جمهور بیاورند، سیاستمدارها را عوض کنند، سیاستها را دیکته کنند، قانونها را بر قوه‌ی قانونگذار تحمیل کنند؛ این هم در جامعه‌ی اسلامی به هیچ وجه مقبول نیست و هر چیزی که به اینجا منتهی بشود، يك خطر و واجب‌الاجتناب است. نکته‌ی پنجم و نکته‌ی آخری که آن روز عرض شد، این بود که حالا که در نظام اسلامی مردم حق فعالیت آزاد اقتصادی را دارند و همه‌ی مردم کارمندان دولت نیستند، میتوانند خودشان کار کنند، خودشان تلاش کنند، خودشان تأمین درآمد بکنند، پس خلأهای مالی و

اقتصادی در جامعه هم به وسیله‌ی مردم باید پر بشود؛ یعنی انفاق. این انفاقی که شما در قرآن در آیات متعددی - ده‌ها آیه - می‌بینید که اجمالاً یا تفصیلاً به آن پرداخته شده، این ناشی از همین فعالیت آزاد اقتصادی در جامعه است. وقتی مردم درآمد تحصیل میکنند، پس باید به نیازهای جامعه هم مردم برسند، خلأها را پر کنند، خود انفاق هم به معنای پر کردن همین خلأهاست. این مطالبی بود که آن روز در پنج نکته عرض شد و امروز دو سه نکته‌ی دیگر را هم در همین زمینه اشاره میکنم.

نکته‌ی اولی که امروز عرض میکنم، این است که فعالیت اقتصادی در جامعه‌ی اسلامی گفتیم آزاد است؛ اما نه آزاد مطلق، حدودی دارد، مرزهایی دارد، این مرزها - که طبیعی هم هست که هر گونه حرکت و فعالیت آزادی بالاخره يك حدودی داشته باشد - در مکتب اسلام مرزهای بخصوصی است. در جوامع سوسیالیستی هم يك نوع مرز برای داشتن مال و ثروت هست؛ آن مرزها با مرزهای اسلامی متفاوت است. در جامعه‌ی اسلامی مرز فعالیت آزاد همان چیزهایی است که به صورت کسبهای حرام و تصرفات حرام در مال در کتب فقهیه معین و مشخص شده؛ یعنی معامله‌ی ربوی حرام است، معامله‌ی ناشی از غرر و جهالت حرام است، معامله‌ای که در آن فریب کسی باشد حرام است، معامله‌ای که در آن اضرار بر دیگران باشد ممنوع و حرام است، معامله‌ای که ناشی از درآمدهای نامشروع باشد حرام است، احتکار که موجب ثروتمندی بعضی میشود و معاملات ناشی از آن حرام است و از این قبیل چیزهایی که در شرع مقدس اسلام هست که اینها حدود معامله‌گری و فعالیت آزاد اقتصادی در جامعه‌ی اسلامی است. بعضی از اجناس و اشیاء، معامله‌ی آنها حرام است؛ مثلاً خمر یا چیزهای حرام و نجس در مواردی - غیر از موارد استثنائی - معامله‌ی آنها حرام است؛ یا بعضی از اموالی که متعلق به شخص نمیشود و متعلق به دولت اسلامی است مثل انفال، معامله‌ی آنها، جز در يك موارد استثنائی، برای افراد و برای بخش خصوصی، حرام است و از این قبیل مواردی هست در فقه اسلام که روشن و واضح و معین کرده که این فعالیت آزاد شما ولو آنجائی که نظارت و کنترل دولت هم آن را منع نمیکند، تا کجا جایز است و تا کجا جایز نیست و ممنوع و حرام است.

در مکتب سوسیالیسم و مکاتب برخاسته‌ی از تفکر مارکسیستی حدودی برای مالکیت خصوصی هست، اما آن حدود غیر از حدود اسلامی است. آنجا مثلاً مالکیت ابزار تولید ممنوع است، یعنی هیچ يك از افراد نمیتوانند آن چیزی را که وسیله‌ی تولید هست، مثل زمین، مثل کارخانه و از این قبیل را مالك باشند؛ این در اسلام با این کلیت و به این شکل نیست؛ داشتن ابزار تولید در صورتی که با شرایطی که در اسلام و در فقه اسلامی ذکر شده و اشاره شد منطبق باشد، از نظر اسلام مانعی ندارد؛ یا در بعضی از اشکال، مالکیت زمین اشکال دارد، در بعضی از اشکال مالکیت زمین هم ایرادی ندارد. بنابراین حدودی که در اسلام برای مالکیت و برای فعالیت اقتصادی ذکر شده، با حدود مکاتب دیگر اشتباه نباید بشود. اینی که بعضی مشاهده میشود که چون دیدند و فهمیدند که اسلام برای فعالیت اقتصادی حدودی را معین کرده، ذهنشان فوراً به حدود مارکسیستی و سوسیالیستی میرود و خیال میکنند که

همان چیزهایی که در عرف تفکرات مارکسیستی هست، اینجا هم وجود دارد، نه، این غلط و ناشی از کج‌فهمی است، ناشی از عدم توجه به احکام و فقه اسلامی است. در مکاتب ناشی از مارکسیستی، این سوسیالیسم‌هایی که امروز در دنیا رایج است و شکل و قالب نظام حکومتی در کشورهای سوسیالیستی است - که البته اینها هم با هم تفاوت‌هایی دارند و همه یک جور نیستند - کلاً معامله‌گری و خرید و فروش و بیع و شرا یک چیز محکوم و یک عمل ضد ارزش تلقی شده؛ در اسلام اینجور نیست. در اسلام خریدن، فروختن، معامله‌گری کردن، با سرمایه کار کردن، ممنوع نیست. در حالی که در آن مکاتب، خریدن، فروختن، برای خود، برای کسی که سرمایه‌ای دارد، آن سرمایه کم باشد یا زیاد باشد، ممنوع است. البته بگذریم از اینکه همین کشورهای بزرگی که امروز با آن مکتب اداره میشوند، مجبور شدند تجدیدنظری را در شکل اداری اقتصادی در جامعه‌ی خودشان به وجود بیاورند و بخشهایی را به فعالیت آزاد اقتصادی اختصاص بدهند که این ضرورت و ناگزیری‌ای بود که بر آنها تحمیل شد؛ اما کلاً در تفکر مارکسیستی خریدن و فروختن و معامله‌گری یک نوع دلالتی زشت و بد و نامطلوب است؛ در اسلام اینجور نیست. در اسلام داریم که:

«احلّ الله البيع و حرّم الربّا»<sup>۱</sup>

خرید و فروش، معامله‌گری، کاسبکاری در صورتی که با موازین اسلامی منطبق باشد، توش حرام نباشد، توش کم‌فروشی نباشد، توش ربا نباشد، توش خرید و فروش اجناس ممنوعه نباشد، هیچ اشکالی ندارد و کاسب بودن، بازاری بودن یک فحش نیست که بعضی حالا خیال میکنند اگر به کسی گفتند فلانی کاسبکار است یا تاجر است یا بازاری است، این یک تهمت و دشنامی است، نه، این هم یک افراطی است که در برخی از عناصر که حقیقتاً غرضی هم غالباً ندارند و از تفکرات اسلامی بی‌اطلاع هستند، در زبان اینها رایج شده. از اول انقلاب هم ما توجه داشتیم، این را اول گروهکها به وجود آوردند؛ «بازاری» شد یک فحش، «حاج بازاری» شد یک اهانت؛ فلانی ولش کن، بازاری است؛ یا: حاج بازاری‌ها هر چی گفتند، شما مثلاً فرض کنید که تکرار میکنید؛ این شد یک اهانت و یک دشنام. در حالی که نه، حاج بازاری هم دو جور است: یک حاج بازاری مؤمن متدین خوب انقلابی علاقه‌مند؛ یک آدم ناباب ناجور هم در کنار او، او هم ممکن است که کاسب و معامله‌گر و بازاری باشد. بازاری بودن جرم نیست؛ این طبق تفکر مارکسیستی است که کاسب بودن و معامله‌گری کردن و خرید و فروش کردن با سرمایه‌ی شخصی را یک گناه میدانند، یک جرم میدانند، یک نوع دلالتی موجب بالا رفتن قیمت میدانند، یک خیانت به طبقات مستضعف میدانند، از نظر اسلام چنین چیزی نیست. وقتی که اصل معامله‌گری و خرید و فروش و کسب و کار ممنوع نبود، آن وقت باید ببینیم حدودش چیه؟ البته بعضی از این آزادی خرید و فروش و معامله‌گری استفاده کردند که آن روز هم عرض کردم و با استفاده از آزادی‌هایی که در اسلام داده شده با چپاول - حقیقتاً چپاول و دزدی - کیسه‌های

۱. بحارالانوار، ج ۶۲، ص ۱۳۹

خودشان را پر کردند؛ این از نظر اسلام ممنوع است؛ اما نفس معامله کردن، خریدن، فروختن، جنسی را از جانی به جانی بردن و معامله کردن که عرفاً به آن تجارت میگویند یا اینکه جنسی را تهیه کردن و به مشتری فروختن، اینها هیچ اشکالی ندارد از نظر اسلام، هیچ مانعی ندارد.

و من می‌خواهم تذکر بدهم به برخی از برادران ناآگاه و ناآشنا به معارف اسلامی که ذهنیت خودشان را تصحیح کنند؛ اینجور نباشد که خیال کنند بازاری یعنی يك عمل خلاف، يك جرم، يك کاری که ضد ارزش هست؛ نه، اینجور نیست. ما در دوران انقلاب هم، در دوران اوج نهضت و شروع نهضت و آغاز پیدایش نهضت هم دیدیم که کسبه و بازاری‌ها بزرگترین خدمت را آن روز به انقلاب کردند. شما تاریخچه‌ی انقلاب را اگر خودتان نبودید، نگاه کنید، مطالعه کنید، یا اگر بودید، در خاطرتان مرور کنید، خواهید دید از اول همین کسبه‌ی معمولی و همینایی که توی بازارها و خیابانها مغازه داشتند، همینها بودند که به حرکت انقلاب کمک کردند. بله يك عده پولدارهای بزرگ، معامله‌گرهای بزرگ، افرادی که هیچ حدی را برای کار خودشان نمیشناسند که غالباً هم آنها از این طبقه‌ی متوسط و معمولی بازاری‌ها نبودند، طبقات دیگری بودند، خیلی از آنها روشنفکرهای از فرنگ برگشته و تحصیل کرده‌ای بودند که آمده بودند با استفاده از زرنگی و سواد و آگاهی خودشان، شرکتها به ثبت داده بودند، به وجود آورده بودند، کارخانه‌ها تولید کرده بودند، از بانکها وامهای غیر منصفانه گرفته بودند، ثروتهای زیادی داشتند، به خدا و دین و هیچی هم اعتقاد نداشتند، بیشترین ضربه را هم به اقتصاد جامعه آنها زدند. امروز هم کم و بیش، گوشه و کنار اینجور آدمهای زرنگِ خدانشناسِ دین‌شناس در حقیقت ضد انقلاب وجود دارند که البته با اینها بایستی مبارزه بشود؛ این يك بحث است، اینی که خود معامله کردن و کسب و کار يك جرم باشد، يك خلاف باشد، يك ضد ارزش باشد، این يك بحث دیگر است؛ چنین چیزی در اسلام وجود ندارد. بنابراین ما به طور خلاصه در این نکته‌ی آخر این را میگوئیم که آن حدودی که برای کسب و کار آزاد در اسلام معین شده، غیر از آن حدودی است که در مارکسیست معین شده و بایستی این را از هم تفکیک کرد و از هم جدا کرد.

نکته‌ی دیگری که امروز نکته‌ی آخری خواهد بود که عرض میکنم، این است که جمع ثروت و عدم انفاق از نظر اسلام يك ضد ارزش و يك گناه و شاید يك گناه کبیره است. اینجور نیست که چون کار با سرمایه جایز و مباح هست، پس بنابراین انسان حق دارد- ولو از طرق مشروع و حلال- ثروتی را جمع کند و آن را نگه دارد، درحالی که جامعه به ثروت او و به امکانات او و به دارائی او احتیاج دارد، آن را در راه مصالح عمومی و در راه خدا خرج نکند؛ این جایز باشد و مباح باشد، چنین چیزی نیست. در اسلام انفاق يك اصل است؛ باید در راه خدا خرج کرد. نمیگویند معامله نکنید و تحصیل مال نکنید، بکنید، اما خرج کنید. اسلام مردم را عادت میدهد که آنچه را که به دست آورده‌اند، به قدر نیاز زندگی- نیاز متوسط، نه حالا با عسرت و فشار، نیاز معمولی و متوسط، ولو توأم با مقداری رفاه و آسایش و گشایش در روزی- برای خودش صرف کند و خرج کند، مادای او و آنچه زیاد می‌آید، باید

در راه مصالح عمومی جامعه خرج بشود. اگر کسی ثروت را درآورد و آن را با اسراف، با خرجهای بیخودی، با زیاده‌روی‌های گوناگون، با تجمل، با اشرافی‌گری، با خوراك مسرفانه، با پوشاك مسرفانه، با مرکب یا منزل مسرفانه، همه‌ی آن را خرج کرد یا آن را نگه داشت و جمع ثروت کرد، این از نظر اسلام مذموم و منفور است؛ عدم انفاق منفور و مذموم است و اگر با جمع ثروت همراه باشد، حرام است. آیات متعددی در قرآن به‌علاوه‌ی روایات فراوان وجود دارد که من به این دو آیه اشاره میکنم که اولی در سوره‌ی حدید است، میفرماید: «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ. الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ»؛<sup>۱</sup> آن کسانی که بخل میورزند، دیگران را هم وادار به بخل ورزیدن میکنند، دیگران را هم از انفاق در راه خدا باز میدارند، خودشان هم اموال خودشان را در راه خدا نمیدهند. این بخل کردن معنایش این نیست که فقط حقوق شرعیه را نمیدهد؛ بلکه فراتر از حقوق شرعیه، فراتر از آنچه که در شریعت اسلامی معین شده که باید ادا کند، اگر بیش از آن هم زیادی داشت، درحالی که جامعه به آن احتیاج دارد، باید در راه جامعه خرج کند. آن وقتی که جهاد متوقف به مال يك ثروتمندی است، بنای موارد لازم عمرانی در جامعه محتاج به اموال ثروتمندان هست که بدون آن، کار مردم لنگ میماند و زندگی مردم معطل میماند، آن وقتی که در جامعه فقرای زیادی هستند که دولت اسلامی نمیتواند آنها را تأمین بکند، آن وقت آیا اسلام راضی است که همین طور فقرا در این فقر زندگی کنند یا مشکلات جنگ و جهاد در راه خدا بر دوش جامعه سنگینی کند، يك عده‌ای هم ثروتهای خودشان را جمع کنند که از همین امکانات عمومی جامعه به دست آوردند- و حالا فرض کنیم که از راههای حرام هم نبوده، از راههای معمولی و مشروع بوده، اگر فرض کنیم که از راههای مشروع آنقدر ثروتهای آنچنانی میشود فراهم بشود، اگر فرض کردیم فراهم نمیشود که هیچ، مطلب روشن است- اینها هم ثروتها را برای خودشان حفظ کنند و نگه دارند درحالی که جامعه به این احتیاج مبرم دارد، این قابل قبول نیست و از اسلام چنین چیزی بر نمی‌آید، بلکه ضد این بر می‌آید. آن آیه دیگر، همین آیه‌ی معروفی است که: «الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»؛<sup>۲</sup> آن کسانی که طلا و نقره را گنج میکنند، ذخیره میکنند و در راه خدا آن را انفاق نمیکند- شاید طلا و نقره خصوصیتی نداشته باشد؛ آن کسانی که پول را، ثروت را، سرمایه را گنج میکنند و ذخیره میکنند و در حالی که نیاز مبرم جامعه به او هست، آن را در راه خدا انفاق نمیکند، آن هم مشمول همین «يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ» باشد- آن وقت میفرماید: «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ». اگر این گناه نباشد، اگر گناه کبیره نباشد، این «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» دیگر چرا؟ آنها را به عذاب دردناکی مژده بده؛ یعنی بگو که منتظر عذاب دردناک الهی باشند که این عذاب دردناک هم میتواند در دنیا نتایج طبیعی اعمال سوء آنها باشد که البته فقط به خود آنها این نتایج

۱. حدید: ۲۳ و ۲۴

۲. توبه: ۳۴

برنمی‌گردد، بلکه گریبان همه‌ی جامعه را میگیرد؛ و البته ممکن است عذاب اخروی باشد، که احتمالاً هر دوی اینها هم هست

؛ یعنی هم در دنیا و هم در آخرت عذاب الیمی ناشی از این کار خواهد شد. بنابراین اتفاق يك عمل واجب و لازم هست که من حالا در باب اتفاق و مسائل مربوط به اتفاق باز هم بحث خواهم کرد و عرض خواهم کرد که این را به عنوان يك وظیفه‌ی عمومی تلقی کنید. اتفاق فقط وظیفه‌ی يك عده‌ی از مردم نیست. آن هفته هم گفتم، متوسطین از مردم، بلکه ضعفای مردم، فقرای مردم در راه‌های عمومی اتفاق میکنند؛ اما صاحبان سرمایه‌ها و ثروتهای انباشته کمتر دستشان به سمت اتفاق در راه خدا میرود. این در نظر اسلام و در جامعه‌ی اسلامی و در يك دولت اسلامی قابل قبول نیست. وقتی که جامعه احتیاج دارد، حالا اگر فرض کردیم يك روزی را که هیچ احتیاجی اجتماع ندارد؛ همه‌ی مردم در حد کفاف و رفاه دارند و زندگی میکنند و دولت اسلامی درآمدهای سرشاری دارد و احتیاجی به پول اینها نیست، بسیار خوب، حالا آنجا را ما نمیدانیم، فکر نمیکنیم که ایرادی داشته باشد که آن ثروت را خودشان داشته باشند؛ شاید حالا آنجا هم باید تحقیق بیشتری بشود، بررسی بشود؛ به نظر میرسد که آن وقت ایرادی ندارد؛ اما آن وقتی که جامعه احتیاج دارد، می‌بینیم که با آن پولی که این آقا صرف يك میهمانی میکند، صرف يك خرید بیجا میکند یا توی خانه، توی صندوقچه و گنجینه یا در بانکهای گوناگون نگهداری میکند، درحالی که به آن نیازی هم ندارد، یا آن را در معاملات نادرست و مضر برای جامعه مانند بعضی از خرید و فروشهای فسادانگیز مصرف میکند، معامله‌گری‌های بد و ناباب، این پولی است که اگر صرف در مصرف فلان واحد نظامی در جبهه‌ی جنگ بشود، کلی در وضع اینها تغییر ایجاد خواهد کرد و اثر خواهد گذاشت؛ یا اگر چنانچه صرف فلان پروژه‌ی عمرانی در کشور بشود، بخش عظیمی از مردم از آن استفاده خواهند کرد و از فقر رهائی خواهند یافت. خب، ما چطور میشود قبول کنیم که اینها کنز ثروت کنند و ثروتهای خودشان را نگه دارند و در راه خدا مصرف نکنند و آنها هم با وجود چنین ثروتهایی در آن وضع نابسامان یا وضع جنگ و بقیه‌ی امور در يك شکل نامقبول و نابسامان باقی بمانند و «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» نباشد؛ واقعاً بایستی این افراد بشارت داده بشوند به عذاب الیم پروردگار. البته این يك حکم اخلاقی فقط نیست، بلکه بر اساس این، جامعه‌ی اسلامی و دولت اسلامی و ملت مسلمان بایستی برنامه‌ریزی هم بکنند که حالا ان شاء الله در خطبه‌ی بعد در دنباله‌ی همین بحث يك قدری بیشتر در مسائل مربوط به اتفاق بحث خواهم کرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. اللَّهُ الصَّمَدُ. لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ. وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.<sup>۲۱</sup>

۱. اخلاص: ۱-۴

۲. (۱۳۶۶/۰۸/۱۵) خطبه‌های نماز جمعه تهران

(۱۳۶۶/۰۸/۲۹) خطبه‌های نماز جمعه تهران

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين نحمده و نستعينه و نستغفره و نستهديه و نتوكل عليه و نصلي و نسلم على حبيبه و نجيبة و خيره في خلقه حافظ سرّه و مبلغ رسالاته سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على اله الاطيين الاطهرين المنتجبين سيما بقية الله في الارضين و صلّ على ائمة المسلمين و حماة المستضعفين و هداة المؤمنين.

قال الله الحكيم في كتابه: **وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**.<sup>۱</sup>

همه‌ی برادران و خواهران نمازگزار را دعوت میکنم و توصیه میکنم به حفظ تقوای الهی و تذکر به لزوم اطاعت از امر و نهی پروردگار و دل دادن به رحمت او و به او پناه بردن از عذاب و نعمت او. همه‌ی شما عزیزان را توصیه میکنم به زنده کردن روح ذکر و عبادت در وجود خود و در فضای جامعه. همه‌ی شما عزیزان را توصیه میکنم به شوق به ثواب الهی در جهاد فی سبیل الله و دست یافتن به وعده‌های نیکوی پروردگار در انفاق فی سبیل الله.

بحثی هم که امروز در خطبه‌ی اول عرض میکنم، بحث در باب انفاق فی سبیل الله است، که بحثهای خطبه‌های قبلی در باب مسائل مربوط به آزادی اقتصادی در جامعه‌ی اسلامی به اینجا رسید. عرض کردیم که وقتی اسلام معتقد به اقتصاد مردمی است و فعالیت اقتصادی را در انحصار دولت و کارمندان دولت قرار نمیدهد و به آحاد انسان در جامعه این اجازه را میدهد که تلاش کنند و فعالیت کنند و تحصیل مال بکنند، طبیعی است که لازمه‌ی این طرز فکر، این است که اگر در جامعه‌ی اسلامی خلایق، نیازی وجود داشت، همه‌ی افراد جامعه بدون استثنا، کسانی که توانسته‌اند تحصیل مالی بکنند، موظفند بر حسب اختلاف تمکن خودشان آن خلأ را پر کنند. اسلام نمیگوید که مردم تحصیل مال بکنند، اما آن مال را فقط صرف مصارف شخصی خودشان بکنند، بلکه اسلام میگوید مردم تحصیل مال بکنند و از آن مالی که تحصیل کرده‌اند، حوائج معمولی زندگی و نیاز خود را برآورده بکنند و مابقی آن را در راه خدا انفاق بکنند. **«وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ»**؛<sup>۲</sup> از تو سؤال میکنند که چه چیزی را انفاق بکنند- که ظاهر قضیه این است که سؤال کننده از جنس مورد انفاق سؤال کرده است- قرآن جواب را از سؤال او منصرف میکند، جواب نمیدهد که از چه جنسی انفاق بکن و از چه جنسی نکن، بلکه جواب میدهد **«قُلِ الْعَفْوَ»**؛ به آنها بگو که زیادی‌ها را، هرچه مورد نیاز لازم زندگی شماست، خرج کنید؛ اما هر چیزی که مورد نیاز حقیقی

۱. بقره: ۱۹۵

۲. بقره: ۲۱۹

زندگی نیست، آن را در راه خدا انفاق کنید؛ این يك اصل اسلامی است. بنابراین خیلی طبیعی است که ثروت‌اندوزی بر طبق نظر اسلام يك حرکت غیر اسلامی است که آیه‌ی شریفه‌ی «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»<sup>۱</sup> را در هفته‌ی گذشته عرض کردم و گفتم که بشارت به عذاب دردناک در این آیه دلیل بر این است که کنز ذهب و فضه و به عبارت امروز نگهداری ثروت و ندادن آن در راه خدا يك عمل مغضوب پروردگار است و شاید بشود گفت يك گناه کبیره است. این طرز فکر اسلام در باب انفاق است.

امروز در این خطبه من از بحث اصلی که در خطبه‌های قبلی آن را تعقیب میکردم، قدری به حاشیه خواهم رفت و بحث انفاق را که در حاشیه‌ی آن بحث قرار داشت، به عنوان يك مسئله‌ی اصلی مطرح میکنم. البته منظور من بحث تحلیلی و استدلالی و فلسفی نیست، بلکه فقط مایلم متون اسلامی را، آن هم بعضی از متون را در باب انفاق برای شما بخوانم. ما امروز باید نظر قرآن و اسلام را در باب مال و انفاق آن دائماً در مد نظر داشته باشیم و به دنبال آن عمل کنیم، و الا گفتن بی عمل، فلسفه‌بافی در عالم ذهن، استدلال و بحث و فرمول دادن بدون نتیجه، شأن و دأب اسلام نیست. در این آیه‌ای که در اول این خطبه - این خطبه و خطبه‌ی قبل - خواندم، میفرماید: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»؛ یعنی در راه خدا انفاق کنید و به دست خودتان، خودتان را در هلاکت نیندازید. که يك روایتی در بعضی از تفاسیر نقل کردند در ذیل این آیه که در یکی از جنگهای مسلمین با روم که ابوایوب انصاری صحابی پیغمبر اکرم هم در آن شرکت داشت، یکی از سربازان اسلام که مرد متهور و شجاعی بود، رفت به میدان و جنگید و در صفوف دشمن رخنه کرد تا اینکه رفت به قلب دشمن؛ عده‌ای که در این طرف او را نگاه میکردند، فریادشان بلند شد که: «سبحان الله القی بنفسه الی التهلکة»؛ این شخص خودش را به هلاکت انداخت، یعنی اشاره‌ی به آیه‌ی قرآن که: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ». حالا حساسیت يك مسلمان قرآن‌شناس را اینجا ببینید که چقدر زیاد است. ابوایوب انصاری در آنجا حاضر بود، دید اینها دارند در معنای «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» اشتباه میکنند و فکر میکنند معنای اینکه نباید انسان خود را به دست خود در هلاکت بیندازد، این است که نباید به قلب لشکر دشمن بزند و دارند این جوان مسلمان شجاع را به خاطر شجاعتش محکوم میکنند؛ فریادش بلند شد، گفت ساکت باشید، این آیه درباره‌ی ما نازل شد؛ ما آنجا بودیم و میدانیم که این آیه برای چه نازل شد. ماجرا این بود که وقتی اسلام بعد از گذشت چند سالی بعد از هجرت يك عزتی پیدا کرد و یاوران اسلام زیاد شدند، ما که انصار بودیم با خودمان فکر کردیم که خب، روز اول مهاجرین محتاج به کمک ما بودند، ما آنها را کمک میکردیم و به مصارف جامعه‌ی اسلامی مدد میرساندیم؛ امروز دیگر خوب است ما يك قدری به خودمان برسیم، برویم سراغ کسب و کارمان و ترمیم خرابی‌هایمان و تهیه‌ی لوازم زندگی به قدر يك زندگی مرفه و از جهاد در راه خدا و از انفاق در راه خدا غافل میشدیم؛ این آیه نازل شد، به ما گفت: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ در راه خدا انفاق کنید،

«وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»؛ خودتان را در تهلكه نیندازید با این فکر غلط، با این تصویری که دیگر حالا ما کار خودمان را کردیم، خوب است يك قدری هم به خودمان پردازیم و برسیم؛ «فتهلكة في الاقامة في المال و الولد»؛ ابویوب انصاری گفت: تهلكه در این است که مسلمان پابند مال خود و زندگی خود و خانواده‌ی خود بشود و از تکلیف الهی که جهاد و انفاق هست، غافل بشود. تهلكه این نیست که انسان شجاعی با دشمن خدا مقابله کند، اگرچه جانش به خطر بیفتد. این برداشت مسلمان صدر اسلام از آیه‌ی «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» است.

آن مسئله‌ای که در باب انفاق باید مورد توجه قرار بگیرد و من خیلی گذرا از آن عبور میکنم تا به آیاتی که یادداشت کردم برسم، این است که برای رفع فقر در جامعه، برای پر کردن خلأهای مالی در جامعه، برای شريك کردن همه‌ی آحاد مردم در اداره‌ی جامعه، بهترین راه و موفقترین وسائل، همان وسیله و راهی است که اسلام معین کرده؛ یعنی اینکه کسانی که تمکن دارند، به هر اندازه‌ای که تمکن دارند، به مصارف عمومی کمک کنند که یکی از آنها کمک به فقر است، اما منحصر در کمک به فقرا هم نیست؛ این نمیشود که در جامعه‌ی اسلامی کسانی کسب مال و ثروت بکنند و تصور بکنند که آنچه دارند، «إِنَّمَا أُوتِيَهُ عَلَىٰ عِلْمٍ»<sup>۱</sup>، حرف قارون را بزنند. قارون وقتی میگفتند این اموال را جمع میکنی، میگفت من با زیرکی خودم، با دانائی خودم، با کوشش و تلاش خودم به دست آوردم، ناز شصتم؛ این فکر، فکر غلطی است که کسی بگوید آنچه من به دست آوردم، با تلاش و زیرکی و هوشیاری خودم بوده، پس ناز شصتم؛ نه، مسئله این نیست در منطق اسلام، مسئله این است که همه موظفند به نیازهای اجتماعی کمک کنند. اگر در همین جامعه‌ی کنونی ما رفع فقر در جامعه با يك برنامه‌ریزی به وسیله‌ی کمکهای مردمی مورد توجه قرار بگیرد، مطمئناً در طول چند سالی وضعیت جامعه و چهره‌ی کشور عوض خواهد شد و در همه جای دنیا همین جور است. البته در مقیاس جهانی هم بین کشورهای فقیر و غنی مسائلی از همین قبیل و حادثر از این وجود دارد که حالا او از محل بحث ما خارج است؛ ما در چهارچوب جامعه‌ی خودمان بحث میکنیم. پس برای اینکه در جامعه تعادل ثروت به وجود بیاید، جامعه دو قطبی از لحاظ ثروت نشود، اسراف و فساد مالی به وجود نیاید، فقر به وجود نیاید، بهترین راه و موفقترین شیوه‌ها همین شیوه‌ی انفاق است. شما لذا می‌بینید که در قرآن آیات متعددی، ده‌ها آیه درباره‌ی انفاق هست و برای راه‌های مختلف، از جمله برای جهاد فی سبیل الله که گمان میکنم هفت تا، هشت تا آیه در قرآن، جهاد با مال را در کنار جهاد با جان قرار داده؛ همچنانی که جهاد با نفس واجب است، پس جهاد با مال هم واجب است. «وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ»<sup>۲</sup>؛ هم مال و هم جان، در يك ردیف، در يك طراز، با يك لحن مورد توجه قرار گرفته.

۱. قصص: ۷۸

۲. صف: ۱۱

این راجع به مسئله‌ی انفاق؛ اما من مقید شدم امروز يك مقداری صرف وقت بکنم و آیات را از کلام‌الله مجید استخراج بکنم. البته این بخش کوچک آياتی است که در باب انفاق است؛ منتهی در هر کدامی يك نکته‌ای را مورد توجه قرار دادم و اینجا ذکر کردم. چند آیه‌ای را عرض میکنم و البته مقصود من این است که ما حقایق اسلامی را عادت کنیم که از زبان قرآن و متون اسلامی و حدیث بیاییم و متنی فکر کنیم. ما به یاد داشته باشیم توصیه‌های قرآن را، هم مؤثرتر است، نورانیتش بیشتر است، دلها از آن بیشتر متأثر میشود و همین که به واقع و حقیقت تفکر اسلامی نزدیکتر است. يك بخش از آیات آنی است که در انفاق باید بهترینها را انفاق کرد که چند آیه در قرآن هست؛ این يك تمرین است، يك آزمایش است که يك آیه این است که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ»؛<sup>۱</sup> یعنی ای کسانی که به خدا ایمان آوردید، از بهترینها، از زیباترینها، از آنچه که نفیستر و قیمتی‌تر هست، در راه خدا انفاق کنید؛ نروید سراغ جنس بد و آن را در راه خدا بخواهید بدهید، زیادی‌ها، لباس زیادی، خوراك زیادی، آن چیزی که از دهن افتاده و خود شما آن را کنار گذاشتید، آن را در راه خدا انفاق کنید؛ نه، از بهترین آنچه که دارید، در راه خدا انفاق کنید که این آیه‌ی سوره‌ی بقره است و آیه‌ی سوره‌ی آل عمران هم که معروف است، در ذهن همه هست که: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»؛<sup>۲</sup> آن عزیزتره‌اش را در راه خدا بده، آنچه که بیشتر به آن علاقه داری. يك آیه، یا يك دسته آیات در این باب است که انفاق در راه خدا مثل نماز يك عبادت است و ریا آن را باطل میکند؛ اگر انفاق را برای این بکنیم که دیگران بگویند به به، فلانی انفاق در راه خدا کرد، تحسین کنند ما را، این عمل را خراب میکند و باطل میکند که: «لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ»<sup>۳</sup>، که معلوم میشود که آن کسی که رياء الناس مالش را میدهد، برای ریا، او هم کار خودش را باطل میکند. اما در عین حال اگر چنانچه بدون ریا باشد، هم در راه خدا آشکارا انفاق کردن خوب است و هم پنهان انفاق کردن؛ این موجب نشود که کسانی انفاق آشکار نکنند! بکنند، بدون ریا باشد، اما آشکار بودن، در معرض دیده‌ها بودن، هیچ اشکالی ندارد که میفرماید: «إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ»؛<sup>۴</sup> چه بهتر که آنچه را که در راه خدا میدهید، آن را آشکار کنید، دیگران ببینند، تشویق بشوند و کار خیر فضای جامعه را پر کند.

چند آیه در قرآن هست که میفهماند به ما که انفاق نکردن در راه خدا و خشك‌دستی در راه‌های خیر علامت نفاق است؛ نفاق که شاخ و دم ندارد؛ آن کسانی که ادعای ایمان میکنند و اگر به آنها بگوئید بی‌ایمان، بدشان می‌آید، اما حاضر نیستند يك ریال از مال خودشان را در راه خدا خرج بکنند و حاضر نیستند بخش متناسبی از مال را در راه خدا بدهند، اینها یا الان منافقند یا خوف نفاق درباره‌شان هست که يك جا در علائم منافقین میفرماید: «الْمُنَافِقُونَ

۱. بقره: ۲۶۷

۲. آل عمران: ۹۲

۳. بقره: ۲۶۴

۴. بقره: ۲۷۱

و الْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُنَّ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ»؛<sup>۱</sup> دست‌هایشان را می‌بندند؛ یعنی اتفاق نمی‌کنند و در يك جای دیگر هم آن کسانی هستند که با خدا عهد میکنند که اگر خدا به آنها چیزی بدهد، در راه خدا اتفاق کنند: «فَلَمَّا آتَاهُمُ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا»؛<sup>۲</sup> اینها هم که بعد از آنی که چیزدار شدند، بخل میکنند، اینها را خدا می‌فرماید: «فَاعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ»؛<sup>۳</sup> چون وعده‌ی خدا را تخلف کردند، بنابراین خدای متعال در دل اینها نفاق می‌اندازد. پس حاصل مطلب اینکه یکی از نشانه‌های منافق این است که او قبض ید میکند، یعنی اتفاق نمی‌کند؛ نه، نمیتوانیم حالا بگوئیم که هر کسی که قبض ید میکند، این مطلقاً منافق است، اما مطمئناً یکی از علائم منافق این است. در آیاتی، عذاب الهی را برای کسانی که اتفاق نمی‌کنند، وعده داده. به چه دل خوش هستند کسانی که در راه خدا حاضر نیستند اتفاق بکنند؟ که این آیه‌ی بسیار شدید‌الحن: «خُذُوهُ فَغُلُّوهُ. ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ. ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ. إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ. وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمُسْكِينِ»؛<sup>۴</sup> اینجا مسئله‌ی اتفاق نکردن نیست، مسئله‌ی بی تفاوت بودن در مقابل فقر فقرا و مستمندان است؛ خونسرد بودن در مقابل نیازهای جامعه است؛ خونسرد هم نباید بود. حتی آن کسی که خودش هم نمیتواند اتفاق کند، باید دیگران را وادار کند به اتفاق. در آخر سوره‌ی منافقون می‌فرماید: «وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْ لَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ»؛<sup>۵</sup> یعنی در آن وقتی که مرگ به سراغ او می‌آید- که ناگهانی هم مرگ به سراغ همه می‌آید، همه ناگهان با مرگ روبه‌رو میشوند، پیش‌بینی‌اش را نکردند- آنجا ناگهان به خود می‌آید، می‌گوید پروردگارا عقب بینداز این مهلت را، شاید بتوانم من تصدق بدهم در راه خدا، بتوانم اتفاق کنم؛ حسرت اتفاق نکردن اموالی که حالا او خواهد رفت و آنها خواهد ماند. و آیات فراوانی که باز هست از جمله آیاتی که اتفاق را، قرض دادن به خدا میداند و از این قبیل که حالا آیات دیگری هم یادداشت کردم. يك روایتی را در آخر عرایض عرض کنم که يك قدری باز حدود کار را برای ما روشن میکند و آن روایت این است که رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وارد منزلشان شدند و دیدند بلال حبشی که خادم حضرت و خدمتگزار منزل آن حضرت بود، يك مقداری خرما، يك کوتی از خرما يك گوشه‌ای گذاشته، پیغمبر چشمشان افتاد به این خرماها و فرمودند که اینها را برای چه میخواهی؟ «ما هذا يا بلال»، این چیه اینجا جمع کردی؟ گفت یا رسول‌الله چون شما گاهی مهمان برایتان می‌آید و وقتی مهمان دارید، ممکن است چیزی در منزل نباشد و شما میخواهی از مهمان پذیرائی کنی، این را من نگه داشتم برای روز مبادا که مهمانی برای شما

۱. توبه: ۶۷

۲. توبه: ۷۶

۳. توبه: ۷۷

۴. الحاقه: ۳۴-۳۰

۵. منافقون: ۱۰

بیاید؛ «اعد ذلك لاضيافك»؛ برای صرف شخصی خودمان هم نیست، برای مهمانهاست. پیغمبر در جواب او، برای يك مشت خرمائی که برای مهمان نگه داشته شده، ببینید چه میفرماید؛ فرمود:

«اما تخشى ان تكون لك دخان في نار جهنم»<sup>۱</sup>

نمیترسی که این خرمائی که اینجا جمع کردی، این دودی بشود برای تو در آتش جهنم. معلوم میشود مردم محتاج بودند. به عبارت دیگر در حالی که مردم در بیرون به اینی که شما تو خانه‌ات جمع کردی، احتیاج دارند و شما این را نگه میداری و نمیدهی، نمیترسی که خدای متعال این را وسیله‌ی عذاب تو قرار بدهد؟ بعد فرمود: «انفق يا بلال»؛ اتفاق کن. «ولا تخش من ذی العرش اقلا لا»؛ از خدای متعال ترس کم و کسری نداشته باش، خدا خواهد رساند؛ يك روز هم حالا مهمان آمد تو خانه، نبود، خب، نباشد؛ خدا خواهد رساند ان شاء الله، از خدا ترس که کم و کسر در کار تو بگذارد، بده در راه خدا، آن وقتی که لازم است. و امام هشتم علی بن موسی الرضا (علیه الصلوة والسلام) هم به فرزندش امام جواد نامه‌ای نوشت، ایشان هم عین همین تعبیر را با مختصر تفاوتی خطاب به امام جواد به کار برد؛

«فانفق ولا تخش من ذی العرش اقتارا»<sup>۲</sup>

در راه خدا اتفاق کن پسر و ترس از اینکه خدای متعال تو را در سختی و تنگدستی نگه دارد. این طرز فکر اسلام است و این طرز فکر اسلام فقط مال متوسطین و فقرا نیست که هر وقت ما يك چیزی را اعلام کردیم، یا برای جنگ، یا برای سیل یا برای نیازهای گوناگون، اولین کسانی که اجابت کردند، طبقه‌ی متوسط مردم است؛ می‌آیند انگشتی را، طلائی را به آدم میدهند که آدم خجالت میکشد، اشك انسان در می‌آید، می‌بیند که این چه خانواده‌ی ضعیفی است، انگشتی که به حسب قیمت ظاهری کم بهاست، اگرچه در باطن بسیار باارزش و قیمتی است، اینها هستند غالباً که می‌آیند میدهند؛ افراد متوسط و افراد فقیر، آن کسانی که پولهای بیشتر دارند، کمتر می‌آیند، نمی‌گویم هیچ نمی‌آیند، اما کمتر می‌آیند، این نمیشود. در جامعه‌ی اسلامی آن کسانی که بیشتر دارند، آنها بایستی بیشتر بدهند، فکر نکنند از مالشان کم میشود، آنچه گیر آنها می‌آید، به مراتب ارزشمندتر و بزرگتر است از آنچه که از دست آنها میرود؛ آنچه نمیدهند، او از دستشان میرود، آنی که میدهند، او میماند. رسول خدا گوساله‌ای را یا بزغاله‌ای را قربانی کردند؛ و آمدند فقرای مدینه و این گوشت را هی قطعه قطعه پیغمبر برید، داد به اینها و بردند؛ يك كتف این بزغاله ماند در خانه، یکی از زوجات رسول الله عرض کرد یا رسول الله! این بزغاله همه‌اش رفت، فقط كتفش ماند؛ پیغمبر فرمودند همه‌اش ماند، فقط كتفش خواهد رفت؛ همین كتفی که من و تو آن را میخوریم و هضم میشود و نابود

۱. میزان الحکمة، ج ۱۲، ص ۳۸۸

۲. کافی، ج ۴، ص ۴۳

میشود، این در حقیقت نابود شده و از بین رفته، بقیه‌ای که دادیم، ماند پیش خدا. نترسند از اینکه آنچه دادند، از بین رفت، بدهند در راه خدا و نیازها را برآورده کنند. ما مایلیم که با دعوت اسلامی، با دعوت موعظه‌آمیز و نصیحت‌آمیز، آن کسانی که تمکن دارند، بیایند نیازهای جامعه را پر کنند. البته امروز مسئله‌ی جهاد مالی است که فوق‌العاده هم مهم است، اما همیشه هم انواع و اقسام انفاقها در جامعه هست و مخصوص امروز نیست، انفاق را باید همیشه کرد و برای همیشه آن را قدر شناخت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. اللَّهُ الصَّمَدُ. لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ. وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.<sup>۲۱</sup>

۱. اخلاص: ۱-۴

۲. (۱۳۶۶/۰۸/۲۹) خطبه‌های نماز جمعه تهران

(۱۱/۱۰/۱۳۶۶) خطبه‌های نماز جمعه تهران

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين نحمده ونستعينه ونستغفره ونتوكل على الله ونصلّي ونسلم على حبيبه و نجييه و خيرته في خلقه سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على اله الاطيين الاطهرين المنتجين الهداة المهديين سيما بقيه الله في الارضين و صلّ على ائمة المسلمين و حماة المستضعفين و هداة المؤمنين.

قال الله الحكيم في كتابه: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.<sup>۱</sup> اوصيكم عباد الله بتقوى الله.

همه‌ی عزیزان نمازگزار و برادران و خواهران مؤمن و صالح را توصیه می‌کنم به حفظ تقوای الهی که در راه بسیار دشوار و حشتناکِ خطرناکِ مرگ و آخرت تنها زاد و توشه‌ای که به کار آدمی خواهد آمد، تقواست؛ همچنانی که در راه‌های پر پیچ و خم زندگی و فراز و نشیبها و مبارزه‌ها و تلاشها تنها عاملی که انسان را به پیروزی و موفقیت نوید خواهد داد، تقوای الهی است. امر و نهی الهی را همواره رعایت کنید، اراده و حکم خدا را بر هوی‌ها و هوسها ترجیح بدهید، نفس خود را و دل خود را به خضوع در مقابل حکم خدا و اراده‌ی خدا توصیه کنید و جان و دل را با یاد ذات مقدس الهی روشن و منور بسازید.

بحثی که در خطبه‌ی اول امروز عرض خواهم کرد، در دنباله‌ی بحثهای گذشته در باب مسائل مربوط به آزادی و آزادی اقتصادی است که همان طوری که در اوائل این بحث عرض شد، مسئله‌ی آزادی اقتصادی در نظام جمهوری اسلامی يك مسئله‌ی سؤال‌انگیز و بحث‌انگیز است و همه‌ی کسانی که با انگیزه‌های مختلف به مسئله‌ی فعالیت اقتصادی نگاه میکنند، روی این مسئله تکیه و توجه دارند و ابعاد این قضیه باید هرچه بیشتر روشن بشود. البته دو سه خطبه در این باب قبلاً عرض شده است و امروز بر روی یکی از نکاتی که در خطبه‌های گذشته به اختصار اشاره شد، می‌خواهم تکیه کنم و بحث کوتاه خطبه‌ی امروز را درباره‌ی آن نکته قرار بدهم. و آن نکته این است که گفتیم در اقتصاد جامعه‌ی اسلامی اگرچه مردم در فعالیتهای اقتصادی میدان باز و وسیعی دارند و آزادی‌های زیادی دارند و هر کسی این حق را دارد که فعالیت و تلاش اقتصادی بکند، اما در کنار این حق و اختیار برای مردم يك اختیار و حقی هم برای دولت اسلامی و قدرت حاکم بر جامعه‌ی اسلامی قرار داده شده است و آن حق کنترل و نظارت و مراقبت است؛ زیرا اگر این حق برای حاکم اسلامی نباشد و مردم بدون نظارت دولت و بدون رعایت سیاستهای

دولت تلاش اقتصادی را شروع کنند و انجام بدهند، این یقیناً در جامعه به طغیان، به ظلم، به بغی، به فساد منتهی خواهد شد و همان وضعی پیش خواهد آمد که در دنیای سرمایه‌داری هست که سلاطین فولاد و طلا و نفت و صاحبان کمپانی‌های بزرگ از قدرت و ثروت بی‌نهایت برخوردارند و قشر بزرگی از مردم هم از اولیات زندگی، یعنی از خانه و خانواده و شام شب و لباس نگهدارنده‌ی از سرما و گرما محرومند و بدتر از آنجا کشورهایی که دنباله‌رو سیاستهای آنها هستند در جهان سوم از جمله نظام منحنی گذشته‌ی این کشور، نظام پادشاهی. اگر نظارت دولت اسلامی و حاکمیت اسلام نباشد، قانون اسلامی به خودی خود، نمیتواند معجزه بکند؛ قانون هنگامی کاربرد دارد و مؤثر است که بالای سر قانون، یک دست قوی و نیرومندی باشد و آن دولت اسلامی است. این مطلب را قدری باز کنم.

در مقدمه این را بگویم که یکی از اهرمهای استقرار عدالت در جامعه‌ی اسلامی، حکومت اسلامی و دولت اسلامی و به تعبیر روشنتر دستگاه اجرایی اسلامی است؛ چون دولت و حکومت را یک وقت به معنای مجموعه‌ی حکومت به کار می‌بریم که شامل دستگاه قانونگذاری و قوه‌ی قضائیه و دستگاه اجرایی همه هست، اینجا منظور من آن نیست؛ علاوه بر قوه‌ی قانونگذاری و علاوه بر قوه‌ی قضائیه که باید مقابل تخلفات از قانون را بگیرند، یک قدرتی هم متعلق است به قوه‌ی اجرایی و دستگاه اجرایی که با این قدرت، با این قوه، با این اعمال نفوذ و قدرت باید در محدوده‌ی قوانین اسلامی و اصول اسلامی در جامعه حضور دائمی داشته باشد و تخلفات را ببیند و بشناسد و از آنها جلوگیری کند، ظالم را از ظلم منع کند، بغی و طغیان و تعدی و تجاوز را اجازه ندهد و خلاصه مظهر حاکمیت اسلامی باشد؛ یعنی دولت اسلامی و دستگاه اجرایی اسلامی و حاکم اسلامی باید حضور کاملی در همه‌ی فعالیتهای جامعه داشته باشد. این نظر اسلام است که از خلال شواهد و دلایل فراوانی این را میشود یافت و شاید کسی هم درباره‌ی اصل این قضیه بحثی و تردیدی ندارد. در زمینه‌ی مسائل اقتصادی هم عیناً همین قدرت و همین حاکمیت متعلق به جمهوری اسلامی است؛ متعلق به دولت و حاکم نظام جمهوری اسلامی است؛ اینجا هم غیر از دستگاه قانونگذاری که قانون را وضع میکند و غیر از قوه‌ی قضائیه که وقتی شکایتی بشود یا وقتی تخلفی از قانون بشود، به سراغ متخلف خواهد رفت و جرم و جنایتی انجام بگیرد، مجرم را مجازات خواهد کرد، خود دولت اسلامی هم با اعمال قدرت و با حضور دائمی و با رابطه‌ی مستمر با قشرهای مردم، باید از تخلفات آنها جلوگیری بکند؛ اگر این بود، آن وقت آزادی امور اقتصادی در جامعه، ظلم و بغی و تبعیض و اختلاف طبقاتی و از بین رفتن زندگی و رفاه قشر عظیم مستمند اتفاق نخواهد افتاد؛ اگر این نبود، اگر مجری دستش باز نبود و توان اعمال قدرت نداشت، قانون را به راحتی زیر پا می‌گذارند. لذا در دوران حکومت امیرالمؤمنین می‌بینیم که آن حضرت - شخص خود امیرالمؤمنین، نه قاضی - در جامعه‌ی اسلامی بود؛ یعنی مردم به قاضی مراجعه میکردند، قاضی حل و فصل میکرد اگر قتلی، دزدی، جنایتی اتفاق می‌افتاد، قاضی به سراغ متجاوز از قانون میرفت؛ اما در عین حال خود امیرالمؤمنین طبق این حدیثی که چند جا نقل شده:

«كان يخرج الى السوق و معه درّة»<sup>۱</sup>

وارد بازار مسلمانها میشد، در حالی که تازیانه در دستش بود؛ تازیانه را برای نوازش که نمی‌آوردند؛ امیرالمؤمنین نمیرفت که اگر کسی را در بازار دید تخلف میکند، به قوه‌ی قضائیه بگوید که او را مجازات کن، میرفت تا خود او اعمال قدرت بکند و خود او مانع از ظلم و تجاوز بشود. در يك روايت ديگر اين را با تفصيل بيشتري ذکر کرده:

«كان على (عليه الصلاة والسلام) كل بكرة يطوف في اسواق الكوفة سوقا سوقا و معه الدرّة»<sup>۲</sup>

یعنی هر روز امیرالمؤمنین این کار را میکرد؛ کار دفعی نبود؛ بلکه کار مداوم و مستمر امیرالمؤمنین این بود که به همه‌ی مراکز کسب و تجارت و بازارها سر میزد و تازیانه هم - «معه الدرّة علی عاتقه» - در دستش بود و روی شانه‌اش؛ یعنی آماده‌ی به کار، که اگر دید کسی دارد ظلم میکند، همان جا امیرالمؤمنین تعزیز شرعی را درباره‌ی او اجرا کند. به عامل خود یعنی استاندار خود در مصر که جناب مالک اشتر هست، امیرالمؤمنین سفارش میفرماید که:

«فمن قارف حكرة بعد نهيك اياه فنكل به»<sup>۳</sup>

یعنی بعد از آنی که تو مردم را از احتکار و ضبط اشیاء مورد احتیاج مردم نهی کردی، کسی مرتکب این گناه شد، «فنكل به»؛ با او سختگیری کن، از او انتقام بگیر؛ البته دنبالش میفرماید:

«فنكل به و عاقبه في غير اسراف»<sup>۴</sup>

زیاده‌روی نکن، این شرط اصلی است. کسانی که مسئول تعزیر و حفظ حدود قانونی در میان مسلمانها هستند، باید مواظب باشند زیاده‌روی نکنند، باید تقوا را رعایت کنند و دچار اسراف نشوند، آنچنانی که امیرالمؤمنین فرموده؛ چون خود این اسراف يك فساد است مثل همان فاسدی که جنس را احتکار کرده؛ فرقی نمیکند، شاید از او هم بدتر است؛ چون از طرف حکومت است؛ اما اصل اینکه دولت اسلامی و حکومت اسلامی باید در میان مردم حاضر بشود، در آنجائی که خلاف آشکاری نیست، خلافهای پنهان را خودش کشف کند، در آنجائی که دستگاه قضائی اطلاعی ندارد، خود او مباشرتاً وارد کار بشود، در اینجا باید دولت اسلامی این کار را بکند. آن روزی که مسئله‌ی تعزیرات حکومتی به حکم حضرت امام امت به دولت واگذار شد، این سؤال برای بعضی پیش آمد که چرا قوه‌ی

۱. بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۰۲

۲. امالی صدوق، ص ۴۹۷

۳. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳

۴. همان

قضائیه این کار را نمیکند؛ شکی نیست که این کار قوهی قضائیه است، اما وقتی قوهی قضائیه دچار يك كمبودهائی است و برادران قوهی قضائیه با همه‌ی تلاش فراوانی که میکنند، به خاطر نداشتن نیروی انسانی لازم یا قوانین لازم نمیتوانند به همه‌ی موارد برسند، نمیشود مردم را رها کرد؛ نمیشود اجازه داد بعضی از افراد سوءاستفاده‌چی که هم سلك‌های خودشان و همکارهای خودشان و مؤمنین را هم دچار مسئله میکنند و بدنام میکنند، اینها هر کار میخواهند بکنند و هرج و مرج در جامعه‌ی اسلامی به وجود بیاید؛ این نمیشود؛ دولت اسلامی باید وارد بشود و لذا این حکم را که از اختیارات حاکم اسلامی یعنی ولی فقیه هست، امام صادر کردند و مسئله‌ی تعزیرات حکومتی را اجرا کردند. البته تعزیرات حکومتی همان طور که اشاره کردم، به معنای این نیست که کسانی که مباحثاً این کار را انجام میدهند، از حدود عدل و تقوا و ملاحظه خارج بشوند و دچار اسراف بشوند؛ نه، این چنین کاری اگر بشود، حتماً بایستی برخورد بشود و ان شاء الله برخورد هم خواهد شد؛ منتهی مردم باید توجه بکنند که آنچه به معنای حضور دولت اسلامی است، این يك مسئله‌ی اساسی است. نباید هم کسی تصور کند که اینکه امیرالمؤمنین (علیه الصلوة والسلام) به بازارهای کوفه می‌آمدند، این از باب حاکمیت آن حضرت نبود، مثلاً از باب نهی از منکر بود؛ نه، زیرا اگر از باب نهی از منکر بود، باید در همه‌ی دوران زندگی آن حضرت در مدینه این کار انجام میگرفت؛ در کوفه امیرالمؤمنین این عمل را انجام دادند؛ یعنی در مقر حکومتشان، مال دوران حکومت است، مال حاکم است. نباید تصور کرد چون امیرالمؤمنین معصوم هستند، این کار را انجام میدهند؛ معصومین دیگر هرگز وارد بازار نشدند که به اختیاری که مال امام معصوم هست، این کار را انجام بدهند. کاملاً روشن و واضح است که امیرالمؤمنین به عنوان حاکم اسلام، به عنوان امام جامعه و در رأس دولت اسلامی این کار را انجام میدادند؛ این يك چیزی است که وجود دارد.

اختیارات دولت در خدمت مظلومان و مستضعفان و در راه رفع تعدی و ظلم در جامعه باید به کار برود؛ یعنی وقتی در جامعه احساس میشود که نظم موجود به کیفیتی است که يك عده‌ای پامال میشوند و حقوقشان تضییع میشود، اینجا آنجائی است که دولت باید از اختیارات خودش استفاده بکند و نگذارد که مستضعفان و مظلومان پامال بشوند و این همان اختیاراتی است که به دولت اسلامی داده شده؛ یعنی قدرت حاکمیت اسلام که باید با کنترل و نظارت همه‌ی فعالیتها انجام بگیرد. من اینجا خوب است برای رفع شبهه در اذهان بعضی از افراد مختلف اشاره کنم به همین حکمی یا فتوایی که اخیراً امام درباره‌ی مسائل مربوط به کار و رابطه‌ی کارگر و کارفرما بیان کردند که جزو روشنترین احکام اسلامی است و خوشبختانه بعد از آن، از طرف دبیر محترم شورای نگهبان سئوالی از امام شد که وضوح مطلب را بیشتر کرد و راه همه‌ی سوء استفاده‌ها از بیان امام را بست. امام میفرمایند بر اینکه دولت میتواند در مقابل خدماتی که انجام میدهد، شروط الزامی مقرر کند؛ یعنی کارفرما که در شرایط عادی و بدون نظارت دولت میتواند با کارگر يك رابطه‌ی غیر عادلانه برقرار بکند، میتواند ساعت کار را زیاد کند، مزد کارگر را کم کند، امکانات رفاهی لازم را به کارگر ندهد و فشار بر کارگر بیاید، دولت میتواند کارفرما را اجبار و الزام کند بر رعایت يك سلسله

از الزامات و وظایف که بر عهده‌ی کارفرما گذاشته بشود؛ در اختیار دولت اسلامی چنین چیزی هست، در مقابل آن خدماتی که به کارفرما میکند؛ یعنی به کارفرما میگوید شما از برق، از آب، از جاده‌ی آسفالت، از اسکله، از بندر، از انواع و اقسام امکانات و خدمات دولتی استفاده میکنی، شرط استفاده‌ی از این خدمات همین است که شما بایستی این کمک را به کارگر بکنی؛ این شرط را در مقابل کارگر متعهد بشوی؛ برای چی؟ نکته‌ی اساسی این است: برای اینکه به کارگر ظلم نشود، برای اینکه تبعیض در جامعه به صورت یک چیز رایج و عرف متداول در نیاید، برای حمایت از حقوق محرومان؛ این یک نکته و نکته‌ای که اهمیتش کمتر از این نیست که هم در سؤال و هم در پاسخ حضرت امام اشاره‌ی روشنی، بلکه تصریحی به آن شده، این است که این کار، این اقدام دولت اسلامی به معنای بر هم زدن قوانین پذیرفته شده و احکام پذیرفته شده‌ی اسلامی نیست، که تکیه‌ی سؤال دبیر محترم شورای نگهبان هم روی همین است؛ گویا بعضی میخواستند از این فتوای امام و نظر امام اینجور استنباط کنند یا سوء استفاده کنند یا به هر حال نفهمی آنها و عدم تسلط آنها به منابع اسلامی و مبانی اسلامی اینجور ایجاب میکرد که امام میفرمایند که دولت میتواند شرط کند با کارفرما که در صورتی میتوانی از این خدمات استفاده کنی که این کارها را انجام بدهی؛ چه کارهایی؟ کارهایی که بر خلاف مقررات پذیرفته شده و احکام پذیرفته شده‌ی اسلامی است؛ امام میفرمایند که نه، اینها شایعاتی است که افراد مغرض این شایعات را می‌اندازند؛ یعنی چه؟ یعنی چنین چیزی در پاسخ امام وجود ندارد. امام که فرمودند دولت میتواند شرطی را بر دوش کارفرما بگذارد- شرط الزامی- این هر شرطی نیست، آن شرطی است که در چهارچوب احکام پذیرفته شده‌ی اسلام است و نه فراتر از آن. این بسیار نکته‌ی مهمی است در پاسخ حضرت امام که چون سؤال‌کننده سؤال میکند که بعضی اینجور استنباط کردند و استظهار کردند از فرمایشات شما که میشود قوانین مزارعه و اجاره و مساقات و احکام شرعی و تساوی پذیرفته شده‌ی مسلم را نقض کرد و دولت میتواند برخلاف احکام اسلامی شرطی بگذارد، امام میفرمایند نه، این شایعه است؛ یعنی چنین چیزی اصلاً در حوزه‌ی سؤال و جواب وجود ندارد، در حوزه‌ی سؤال و جواب وزیر کار و امام ببینید چقدر قضیه جامع‌الاطراف و روشن است. و در جامعه‌ی اسلامی البته احکام پذیرفته شده‌ای هم که میگوئیم، یعنی فتوای ولی فقیه؛ چون در جامعه‌ی اسلامی آن ضابطه‌ی شرعی نظام، فتوای ولی فقیه است. فتاوی فقهای دیگر در مسائل شخصی و فردی برای خودشان و مقلدینشان- اگر مقلدینی داشته باشند- البته مجری و مجراست و حجت است؛ در این حرفی نیست؛ در باب نماز، در باب روزه، در باب حج، در باب بقیه‌ی عبادات، کارهای فردی که انجام میدهند، بر طبق فتوای مقلد دیگری- اگر چنین مقلدی وجود داشته باشد- مانعی ندارد که عمل کنند

، اما در مسائل کلی کشور، در آن چیزهایی که ضابطه‌ی عمومی برای کشور هست، برای آن چیزهایی که مبنای قانونگذاری در مجلس شورای اسلامی است، تنها فتوایی که معتبر هست، فتوای امام است. ...<sup>۱</sup> بنابراین به طور

استنتاج و خلاصه‌گیری عرض میکنم که در همه‌ی زمینه‌ها و از جمله در زمینه‌ی فعالیتهای اقتصادی دست دولت اسلامی و حاکم اسلامی باز است. البته حاکم اسلامی، یعنی امام و ولی فقیه که ایشان میتوانند اختیاری را که متعلق به ایشان هست، به قوه‌ی مجریه یا به قوه‌ی قضائیه یا به بقیه‌ی عناصر و افرادی که در جامعه‌ی اسلامی هستند، اعطا کنند و دولت اسلامی و دستگاه اجرائی اسلامی به اتکا اختیارات امام میتوانند در جامعه‌ی اسلامی اعمال قدرت بکنند، جلوی ظلم را بگیرد، جلوی بغی را بگیرد که این ملاک نظام اسلامی است که میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى»؛<sup>۱</sup> خدای متعال فرمان میدهد نسبت به عدالت و نیکی کردن و کمک کردن به نزدیکان، «وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ»؛<sup>۲</sup> از فحشا، از منکرات و از بغی نهی میکند. «بغی» یعنی همین ظلم کردن، تعدی کردن، از حقوق خود تجاوز کردن، طغیان کردن، اموال دیگران را به ناحق و ظلم غصب کردن، به مردمی که به کار آنها محتاج هستند تعدی کردن، طبقه‌ی مستمند و محروم و مستضعف جامعه را پایمال کردن. خب، امر خدا فقط امر زبانی نیست، نهی خدا فقط نهی ارشادی نیست. امر و نهی خدا یعنی قوام جامعه‌ی اسلامی و نظام جامعه‌ی اسلامی این است و این جز با اختیارات حکومت اسلامی و دستگاه اجرائی و دولت اسلامی امکان‌پذیر نیست.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. اللَّهُ الصَّمَدُ. لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ. وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.<sup>۳</sup>

۱. نحل: ۹۰

۲. همان

۳. اخلاص: ۱-۴

۴. (۱۱/۱۰/۱۳۶۶) خطبه‌های نماز جمعه تهران

# چهارمین نشست اندیشه‌های راهبردی با موضوع آزادی

(۱۳۹۱/۰۸/۲۳) بیانات در چهارمین نشست اندیشه‌های راهبردی با موضوع آزادی

بسم الله الرحمن الرحيم

اولاً خیلی خوشحالم و حقیقتاً خیلی متشکرم از یکایک حضار، بخصوص برادران و خواهرانی که زحمت کشیده بودند، تحقیق کردند، مقاله تنظیم کردند، بعد کوشش کردند آن مقاله را خلاصه کردند- پیدا بود دیگر، مقاله‌ها کاملاً خلاصه شده بود- که باید خدا به ما توفیق بدهد، بتوانیم اصل مقاله‌ها را که حالا چاپ کردند، در اختیار گذاشتند، وقت کنیم و ان شاء الله ببینیم. حالا بنده که اقبال این وقت پیدا کردن را بعید است داشته باشم، اما دوستان خوب است به اصل مقالات مراجعه کنند و تأمل کنند؛ چون ما با این مقوله کار داریم. همچنین از مجری محترم و عزیزمان آقای دکتر واعظزاده که طبق معمول با سخنان کوتاه، مطالب زیادی را بیان می‌کنند و با تظاهر کم، عقبه‌ی وسیعی از کار را با خودشان این طرف و آن طرف می‌کشاند، تشکر می‌کنم. واقعاً ایشان و همکارانشان خیلی زحمت می‌کشند؛ می‌دانم.

لازم است يك تشکر ویژه هم از همه‌ی دست‌اندرکاران بکنیم. خب، این روزها مشاهده می‌کنید به تبع این گلاویز شدن‌هایی که استکبار جهانی و در واقع دشمن درجه‌ی يك آزادی، با کشور ما و با جمهوری اسلامی پیدا کرده- سر همین قضایای اقتصادی و آثار آن بر عملکرد مجموعه‌ی حکومت و در زندگی مردم- طبعاً يك دغدغه‌ی عمومی در فضای سیاسی کشور وجود دارد؛ یعنی هیچکدامان فارغ از این فکر نیستیم؛ در عین حال این کار اصلی و اساسی و بلندمدت، دچار وقفه و تعطیل نشد؛ یعنی تقریباً به‌طور دقیق، طبق همان برنامه‌ریزی‌ای که کرده بودند، این اجلاس در زمان خود تحقق پیدا کرد. این، بنده را، هم خوشحال می‌کند، هم متشکر می‌کند از همه‌ی دست‌اندرکاران.

جمهوری اسلامی از برگزاری جلسات نشستهای اندیشه‌های راهبردی چند هدف عمده دارد، که این هدفها را ما نمی‌خواهیم فراموش کنیم و از جلوی چشممان خارج کنیم. یکی این است که کشور در مقولات زیربنائی، نیاز شدیدی دارد به فکر، اندیشه، اندیشه‌ورزی. خیلی از مقولات اساسی وجود دارد، که حالا این چهارمی است که

داریم مطرح می‌کنیم، و می‌بینیم احتیاج داریم به این که در آنها اندیشه‌ورزی کنیم و فکر را به کار بیندازیم. بنده در يك دیدار ماه رمضان در این حسینیه که با جمعی از دانشگاهیان بود- حالا یا اساتید، یا دانشجویان؛ یادم نیست- آنجا اشاره کردم به سخن یکی از حضار و سخنرانان سال قبل همان جلسه، که به من خطاب کرده بود که شما که این چند ساله اینقدر روی مسئله‌ی علم و

پیشرفت علمی و شکوفائی علمی تکیه می‌کنید، روی فکر هم تکیه کنید. من فکر کردم، دیدم بسیار حرف مهمی است. خب، ما اینجا هم گفتیم که برویم فکری بکنیم برای فکر، برای اندیشه‌ورزی، فعال کردن اندیشه‌ها. البته این مسئله شرائطی دارد، زمینه‌هایی دارد، امکاناتی دارد؛ بعضی‌اش را داریم، بعضی‌اش را نداریم، می‌توانیم کسب کنیم. این جزو چالشهای اساسی يك ملت است؛ ملتی مثل ما که مانند مرداب يك جا نمانده؛ مثل رودخانه‌ی خروشان در جریان است. ما اینجوریم دیگر؛ ما در حال جریانیم، داریم پیش می‌رویم. زد و خورد و به این طرف و آن طرف خوردن و مواجه شدن با مانع هست، اما پیشرفت متوقف نمی‌شود. ما يك چنین ملتی هستیم؛ پس احتیاج داریم به این که به این مسئله فکر کنیم. بنابراین نیاز شدید کشور به فکر و اندیشه، بخصوص در مقولات زیربنائی، یکی از هدفهای این جلسات است.

يك هدف دیگر، اهمیت ارتباط مستقیم با نخبگان است. من ممکن است کتاب شما را بگیرم بخوانم؛ اما این فرق می‌کند با این که سخن شما را از خودتان بشنوم، ولو به صورت خلاصه شده. همه‌ی حضاری که اینجا تشریف دارند، این حکم درباره‌شان صادق است. سخن یکدیگر را بی‌واسطه تخاطب کنند، بشنوند؛ این هم يك نکته‌ی مهم است.

نکته‌ی سوم- که این هم نکته‌ی بسیار مهمی است- زمینه‌سازی علمی برای دست‌یافتن به پاسخ سؤالهای مهم در مقوله‌های بنیادین است. همین‌طور که بعضی از دوستان اشاره کردید، ما با سؤالهائی مواجه‌ایم؛ این سؤالها باید پاسخ داده شود. این سؤالها شبهه‌آفرینی نیست، فقط بیان شبهات و گره‌های ذهنی نیست؛ بلکه طرح مسائل اساسی حیات اجتماعی ماست. با ادعائی که ما داریم، که می‌گوئیم ما جمهوری اسلامی و نظام اسلامی هستیم، اینها طرح مسائل اساسی است. باید گفت، باید پاسخ داد. آیا این مسئله حل شده است؟ جواب روشنی دارد یا ندارد؟ در این زمینه، ما احتیاج به کار داریم. این، اهداف این جلسه است.

البته این نشستی که امشب داریم و نشستهای سه‌گانه‌ی قبلی، هیچکدام برای این نبود که سخن آخر در اینجا زده شود. نه شما حرف آخر را می‌زنید، نه بنده حرف آخر را می‌زنم؛ اینجا فقط زمینه‌سازی است. ما می‌خواهیم این حرکت راه بیفتد؛ این جریان به مثابه‌ی يك چشمه‌ی جوشنده‌ای، دهنه‌اش باز شود، تا جوشش راه بیفتد. کار اصلی، بعد از این جلسه باید شروع شود؛ که آن هم به دست پژوهشگران و استادان خوشفکر و باانگیزه، هم در حوزه و هم

در دانشگاه انجام خواهد گرفت. خب، کارهایی که بعد از نشست اول انجام گرفت- که نشست درباره‌ی الگوی ایرانی اسلامی پیشرفت بود- جناب آقای دکتر واعظزاده شرح دادند؛ کارهای خوبی شده، کارهای اساسی شده. نشست بعدی هم که با موضوع عدالت بود، به همان مرکز سپرده شد. نشست سوم درباره‌ی خانواده بود. کارهای مهمی در آن زمینه انجام گرفته؛ چه در مرکز، و چه در برخی مؤسسات تحقیقاتی و مراکز تخصصی. کار دارد پیش می‌رود. تابلو نداشتن این کار،

درخواست خود بنده بود. ما از اول مایل نبودیم که برای این کار تابلو بزنیم. ما می‌خواهیم کار انجام بگیرد؛ وقتی که تحقق پیدا کرد، تابلو پیدا می‌شود. البته اخیراً من به دوستان گفتم برای اینکه این جریان‌سازی، بخصوص در مقوله‌ی چالشی‌ای مثل آزادی، در خارج تحقق پیدا کند، از آقایان درخواست کردیم سیاست رسانه‌ای مرتبی را دنبال کنند، تا صاحب‌نظران، افراد علاقه‌مند، افرادی که احیاناً به خمودگی در این زمینه‌ها دچار شدند، یا دنبال يك بهانه‌ای برای انگیزش هستند، اینها بتوانند از جلسه‌ی امشب ما بهره‌مند شوند و وارد جریان شوند؛ لیکن ما بنا بر تبلیغات- به معنای متعارف- نداریم.

اما درباره‌ی موضوع نشست امشب- یعنی مسئله‌ی آزادی- چند تا نکته وجود دارد. بیاناتی که دوستان کردند، بیانات خیلی خوبی بود. یعنی واقعاً انسان وقتی گوش می‌کند- که بنده هم مستمع خوبی هستم و حرفها را با دقت گوش می‌کنم- استفاده می‌کند. از همه‌ی این بیاناتی که دوستان کردند- از بعضی بیشتر، از بعضی کمتر- واقعاً استفاده کردیم؛ نکات قابل توجهی بود. البته این را هم من بی‌رودربایستی بگویم؛ از مجموع فرمایشات آقایان هم فهمیدیم که چقدر ما در این زمینه خلأ داریم. خود بیانات و تحقیقات شما این باور را که در بنده بود، تشدید کرد، که فهمیدیم ما چقدر در این مسئله کمبود داریم؛ که حالا به این مسئله‌ی کمبودمان اشاره خواهم کرد.

خب، حقیقت این است که بحث آزادی در بین غربی‌ها، در همین سه چهار قرنِ حول و حوش رنسانس و بعد از رنسانس، يك شکوفائی بی‌نظیری پیدا کرده. چه در زمینه‌ی علوم فلسفی، چه در زمینه‌ی علوم اجتماعی، چه در زمینه‌ی هنر و ادبیات، کمتر موضوعی مثل مسئله‌ی آزادی در غرب، در این سه چهار قرن مطرح شده. این يك علت کلی دارد، علل پیرامونی هم دارد. علت کلی این است که این بحثهای بنیانی اصولی برای اینکه راه بیفتد، يك ماجرا انگیزی لازم دارد؛ یعنی غالباً يك طوفان این بحثهای اساسی را به راه می‌اندازد. در حال عادی، بحثهای چالشی عمیق مهم درباره‌ی این مقولات اساسی اتفاق نمی‌افتد؛ يك حادثه‌ای باید پیش بیاید که آن حادثه زمینه شود. البته عرض کردم؛ این اشاره‌ی به عامل اصلی است- که حالا عامل اصلی را عرض می‌کنم- عوامل جانبی هم هست. آن حادثه در درجه‌ی اول رنسانس بود- رنسانس در مجموعه‌ی کشورهای اروپائی؛ از ایتالیا بگیرید که سرمنشأ بود، بعد انگلستان، فرانسه و جاهای دیگر- بعد از آن مسئله‌ی انقلاب صنعتی بود، که در اواخر قرن هفدهم و اوائل قرن

هجدهم در انگلستان به وجود آمد. خود انقلاب صنعتی يك حادثه‌ای بود، مثل يك انفجار، که انسانها را به فکر وادار می‌کند، اندیشمندان را به فکر وادار می‌کند. بعد هم در نیمه‌ی قرن هجدهم مقدمات انقلاب کبیر فرانسه- که زمینه‌ی اجتماعی تحقق يك انقلاب عظیم بود- در منطقه‌ای که از این انقلابها نداشت، فراهم شد. البته نظیر آن در صد سال، دویست سال قبل از آن مختصراً در انگلیس اتفاق افتاده بود، لیکن قابل مقایسه نبود با آنچه که در انقلاب فرانسه اتفاق افتاد.

مقدمات انقلاب فرانسه، همان آمادگی داخل مجموعه بود؛ همان چیزی که زیر پوست جامعه وجود داشت و اندیشمندان آن را می‌دیدند. من به شما عرض بکنم؛ آن مقداری که امثال مونتسکیو یا روسو از واقعیتهای جامعه‌ی فرانسه استفاده کردند برای گرفتن فکر، واقعیتهای جامعه‌ی فرانسه از فکر آنها آنقدر استفاده نکرده. هر کس نگاه کند، این را خواهد دید. می‌دانید که خود مونتسکیو اصلاً بیرون فرانسه بود. واقعیتهایی وجود داشت. قبل از اینکه آن انفجار بزرگ سال هزار و هفتصد و هشتاد و نه اتفاق بیفتد- که خب، انفجار عظیمی بود؛ چقدر ضایعات، چقدر خرابی‌ها به وجود آورد- در زیر پوست جامعه و شهر و کشور اینقدر حوادث اتفاق می‌افتاد که نشان می‌داد يك چیزی در جریان است. حالا در خصوص آزادی، بحث عقل را مطرح فرمودند. نه، من به شما عرض بکنم؛ در انقلاب کبیر فرانسه ممکن است چهار تا روشنفکر يك جوری حرف می‌زدند، اما در میدان عمل روی زمین، آنچه که مطرح نبود، مسئله‌ی عقل و عقلانیت و گرایش به عقل بود. نخیر، آنجا فقط مسئله‌ی آزادی بود؛ عمدتاً آزادی از قید سلطنت و حکومت مستبد مسلط از چند قرن پیش؛ حکومت بوربن‌ها که بر همه‌ی ارکان زندگی مردم مسلط بودند. فقط هم دستگاه دربار نبود، بلکه اشراف فرانسه هر کدام يك پادشاهی بودند. این که شنیدید راجع به باستیل و زندانی‌های باستیل، این مال همان چند صباح که نبود؛ شاید چند قرن گذشته بود و باستیل، همان باستیل بود. یعنی وضع، وضع آشفته‌ای بود. خب، آدمهای صاحب فکری مثل ولتر و روسو و مونتسکیو این وضعیت را که می‌دیدند، استعداد اندیشیدن و فکر داشتند، به يك جایی می‌رسیدند، يك حرفی می‌زدند؛ حرفهای آنها هم در واقعیت و در متن عمل در فرانسه اصلاً مورد توجه قرار نگرفت. حالا شما نگاه کنید، نطقه‌هایی که در آن وقت همان بزرگان نطق- میرابو و دیگران- کردند، هیچکدام ناظر به حرفهای مونتسکیو و حرفهای ولتر و اینها نیست؛ همه‌اش ناظر به فساد دستگاه، استبداد دستگاه و اینهاست. واقعیت انقلاب فرانسه این است.

انقلاب کبیر فرانسه به يك معنا يك انقلاب ناکام بود. حداکثر یازده سال یا دوازده سال بعد از انقلاب، امپراتوری پرقدرت ناپلئون به وجود می‌آید؛ یعنی يك پادشاهی مطلق، که پادشاهان قبل از لوئی شانزدهم کشته‌شده‌ی در انقلاب هم اینجور که ناپلئون پادشاهی کرده بود، پادشاهی نکرده بودند! ناپلئون می‌خواست تاجگذاری کند، پاپ را آوردند تا تاج سلطنت را روی سر ناپلئون بگذارد؛ اما ناپلئون اجازه نداد پاپ بگذارد؛ از دست پاپ گرفت، خودش روی سرش گذاشت! حالا اینها در حاشیه و توی پرانتز است. در مقایسه‌ی با انقلاب ما، بد نیست به این نکته توجه

شود: در انقلاب ما آن چیزی که نگذاشت چنین حوادث و فجایعی پیش بیاید- لا اقل به يك شكلی، ولو مثلاً خفیف‌ترش- وجود امام خمینی بود. آن رهبری‌ای که متّبع و متنفّذ و مطاع عندالکل بود، او بود که نگذاشت؛ و الاّ مطمئن باشید که حالا اگر نه آنجور حوادث، حوادثی شبیه آن پیش می‌آمد. در همین ده دوازده سالی که مابین انقلاب تا ظهور ناپلئون و قدرت گرفتن ناپلئون است، سه گروه بر سر کار آمدند؛ که هر گروه، گروه

قبلی‌شان را کشتند، نابود کردند و خودشان سر کار آمدند؛ باز گروه بعدی آمد، این گروه را نابود کرد و کشت. مردم هم که در نهایت بلبشو و بدبختی زندگی می‌کردند. این انقلاب کبیر فرانسه بود، انقلاب اکبر شوروی هم از جهات زیادی همین جور است- یعنی شبیه انقلاب کبیر فرانسه است- منتها آنجا يك وضع خاصی بود، و عوامل گوناگون دیگری که به يك شکلی مردم را هدایت و کنترل کرد. بد نیست اینها مورد توجه قرار بگیرد. در محافلی که حالا بنده با اینها برخورد دارم- چه محافل تاریخی، چه محافل دانشگاهی اینچینی- متأسفانه نمی‌بینم که به نکات موجود در این انقلابها توجه کنند.

البته می‌دانید در فرانسه چند انقلاب اتفاق افتاده. این انقلابی که در پایان قرن هجدهم اتفاق افتاد، انقلاب کبیر فرانسه است. بعد از حدود چهل سال، يك انقلاب دیگر؛ بعد از حدود بیست سال بعد از آن، يك انقلاب دیگر به وجود آمد؛ يك انقلاب کمونیستی. اولین انقلاب کمونیستی دنیا در فرانسه اتفاق افتاده، که آنجا کمونها را تشکیل دادند.

بنابراین عوامل رشد این حرکت فکری، اینها بود: در درجه‌ی اول، رنسانس بود. طبعاً رنسانس يك حادثه‌ی دفعی نبود، اما حوادث فراوانی در طول دویست سالِ اولِ رنسانس پیش آمد، که یکی‌اش مسئله‌ی انقلاب صنعتی بود، یکی‌اش مسئله‌ی انقلاب کبیر فرانسه بود. خود اینها فکر آزادی را مطرح کرد؛ لذا کار کردند. فلاسفه‌ی فراوان متعددی هزاران تحقیق و مقاله و کتاب نوشتند. در همه‌ی کشورهای غربی صدها کتاب مدون در باب آزادی نوشته شد. بعد هم که این فکر به آمریکا منتقل شد، در آنجا هم همین‌طور کار کردند.

تا قبل از مشروطیت، ما يك موقعیتی از آن قبیل که يك موج فکری ایجاد کند تا به فکر مقوله‌ای مثل آزادی بیفتیم، نداشتیم. مشروطیت فرصت خیلی خوبی بود. مشروطیت حادثه‌ی بزرگی بود، به‌طور مستقیم مرتبط هم بود با مسئله‌ی آزادی؛ لذا جای این داشت که این دریاچه‌ی آرام فکر علمی ما را- چه در حوزه‌های روحانی، چه در غیر روحانی- برآشوبد؛ يك طوفانی به وجود بیاورد و يك کاری انجام دهد؛ کمااینکه کرد. تفکرات مربوط به آزادی آمد مطرح شد، منتها يك نقیصه‌ی بزرگی وجود داشت که این نقیصه نگذاشت ما به آن راه درست در این تفکر بیفتیم و در آن راه پیش برویم؛ آن نقیصه عبارت از این بود که از چند سال قبل از مشروطه- شاید از دو سه دهه‌ی قبل از مشروطه- تفکرات غربی به تدریج به وسیله‌ی عوامل اشرافی، شاهزاده‌ها و عوامل سلطنت، داخل ذهن يك

مجموعه‌ای از روشنفکران راه باز کرده بود. روشنفکر هم که می‌گوئیم، در آن دوران اولیه، روشنفکر مساوی است با اشرافی. یعنی ما روشنفکر غیراشرافی نداشتیم. روشنفکران درجه‌ی اول ما همین رجال دربار و وابستگان و متعلقین به آنها بودند؛ اینها از اول با فکر غربی در زمینه‌ی آزادی آشنا شدند. لذا شما وقتی که وارد مقوله‌ی آزادی در مشروطیت می‌شوید- که يك مقوله‌ی خیلی پر جنجال و شلوغی هم هست- می‌بینید همان گرایش ضد

کلیسایی در غرب که شاخصه‌ی مهم آزادی بود، در اینجا هم به عنوان ضد مسجد و ضد روحانیت و ضد دین بروز پیدا می‌کند. خب، این يك قیاس مع الفارق بود. اصلاً جهتگیری رنسانس، جهتگیری ضد دینی بود، ضد کلیسایی بود؛ لذا بر پایه‌ی بشرگرایی، انسان‌گرایی و اومانیسم پایه‌گذاری شد. بعد از آن هم همه‌ی حرکات غربی بر اساس اومانیسم بوده، تا امروز هم همین جور است. با همه‌ی تفاوت‌هایی که به وجود آمده، پایه، پایه‌ی اومانیستی است؛ یعنی پایه‌ی کفر است، پایه‌ی شرك است- که اگر مجال بود، بعداً اشاره خواهم کرد- عین همین آمد اینجا. شما می‌بینید مقاله‌نویس روشنفکر، سیاستمدار روشنفکر، حتی آن آخوند تهرانی به تنه‌ی روشنفکر هم وقتی در باب مشروطیت کتاب و مقاله می‌نویسد، همان حرف‌های غربی‌ها را تکرار می‌کند؛ چیزی بیش از آن نیست. این بود که زایش به وجود نیامد.

بینید، خاصیت فکر تقلیدی این است. شما وقتی که نسخه را از طرف می‌گیرید برای اینکه همان نسخه را بخوانید و عمل کنید، دیگر زایش معنی ندارد. اگر چنانچه دانش را، یا انگیزه و فکر و ایده را از او گرفتید، خب بله، خودتان به کار می‌افتید، زایش به وجود می‌آید. این اتفاق نیفتاد؛ لذا زایش بعداً به وجود نیامد؛ لذا در زمینه‌ی کار مربوط به آزادی، هیچ حرف نو، هیچ ایده‌ی نو، هیچ منظومه‌ی فکری نو- مثل منظومه‌های فکری که غربی‌ها دارند- به وجود نیامد. خیلی از این صاحبان فکر در غرب، يك منظومه‌ی فکری در خصوص آزادی دارند. همین نقدهایی که بر لیبرالیسم قدیمی انجام گرفته و همچنین نقدهایی که بعداً بر نسخه‌های جدید لیبرالیسم و لیبرال‌دموکراسی و آن چیزهایی که بعد از لیبرالیسم مثلاً قرن هفدهم یا شانزدهم است، وارد آوردند، هر کدام برای خودش يك منظومه‌ی فکری است؛ اولی دارد، آخری دارد، پاسخ سؤالات فراوانی دارد. ما يك دانه از آنها را در کشورمان به وجود نیاوردیم؛ با اینکه منابع ما زیاد است، ما فقر منبعی نداریم- همین‌طور که دوستان اشاره کردند- یعنی واقعاً می‌توانیم يك مجموعه‌ی فکری مدون، يك منظومه‌ی کامل فکری در مورد آزادی- که به همه‌ی سؤالات ریز و درشت آزادی پاسخ دهد- تأمین کنیم. البته این کار همت می‌خواهد؛ کار آسانی نیست. ما این کار را نکرده‌ایم. ما در عین حال که منابع داریم، اما همان منظومه‌های فکری آنها را آوردیم؛ حالا هرکسی به هر جا دسترسی پیدا کرد؛ یکی با اتریش ارتباط داشت، از آنچه که دانشمند اتریشی گفته بود؛ یکی زبان فرانسه بلد بود، از آن که در فرانسه حرف زده بود؛ یکی با انگلیس یا آلمان مربوط بود، از آن که با زبان انگلیسی یا زبان آلمانی حرف زده بود، تقلید کرد؛ شد تقلیدی. مخالفین

هم که مخالفین آزادی محسوب می‌شدند، در واقع از همین سوراخ گزیده شدند- که هر دو گروه از يك سوراخ گزیده شدند- آنها هم چون دیدند که حرفها، حرفهای ضد دینی است، حرفهای ضد الهی است، با آن مواجه شدند.

امروز ما کمبود داریم، ما خلأهای زیادی داریم، شکافهای زیادی وجود دارد؛ و ضمن اینکه منابع داریم، منظومه‌ی فکری نداریم. اینجا در جمع امروز، آقای دکتر برزگر- اگر اشتباه نکنم- به نظرم تنها دوستی بودند که يك منظومه ارائه کردند. ممکن است شما آن منظومه را ناقص بدانید و ناقص باشد؛ حرفی نیست. ما باید برویم به سمت منظومه‌سازی؛ یعنی قطعات مختلف این پازل را در جای خود بنشانیم، يك ترسیم کامل درست کنیم؛ به این احتیاج داریم. این هم کار يك ذره، دو ذره نیست؛ کار يك جلسه، دو جلسه نیست؛ کار جمعی است و تسلط لازم دارد؛ هم تسلط به منابع اسلامی، هم تسلط به منابع غربی؛ که عرض خواهم کرد.

خب، دو سه نکته من عرض بکنم. يك مسئله، مسئله‌ی تبیین موضوع است. ببینید، دوستان اینجا اشاره کردند به آزادی معنوی. آزادی معنوی به آن معنایی که در بعضی از روایات ما هست و برخی از متفکرین ما مثل مرحوم شهید مطهری به آن اشاره کردند، برترین انواع فضیلت‌های انسان است- در این شکی نیست- منتها این، محل بحث ما نیست. اصلاً بحث ما درباره‌ی آزادی معنوی به معنای سلوك الی‌الله و قرب الی‌الله و پیش رفتن در وادی توحید- که آدم‌هایی مثل ملا حسینقلی همدانی یا مرحوم آقای قاضی یا مرحوم آقای طباطبائی محصول این هستند- نیست؛ بحث ما درباره‌ی آزادی‌های اجتماعی و سیاسی، آزادی‌های فردی و اجتماعی است؛ مسئله‌ی امروز دنیا این است. خیلی خوب، ممکن است ما صد مسئله‌ی دیگر هم داشته باشیم که غرب از آنها اصلاً خبر نداشته باشد- همین سلوکه‌های معنوی و اینها از این قبیل است- خب، آن را هم در جای خودش بحث کنیم. آنچه که ما دنبالش هستیم، آزادی به همین معنای متداول و دارج بین محافل دانشگاهی و سیاسی و روشنفکریِ امروز دنیاست، که راجع به آزادی بحث می‌کنند. ما راجع به این می‌خواهیم بحث کنیم. آزادی معنوی به آن معنای سلوك الی‌الله و قرب الی‌الله و نظر الی‌الله و حب‌الله و اینها، آن به جای خود يك موضوع دیگر است. به يك معنا، يك آزادی دیگری وجود دارد که می‌توان آن را آزادی معنوی دانست و آن، آزادی از چنگ عوامل درونی‌ای است که مانع عمل آزاد ما در جامعه می‌شود، یا مانع آزاداندیشی ما در جامعه می‌شود؛ مثل ترس از مرگ، ترس از گرسنگی، ترس از فقر. در قرآن به این ترسها اشاره شده است: «فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَ اَخْشَوْنَ»<sup>۱</sup>، «فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُوا»<sup>۲</sup>، «فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَ اَخْشَوْنَ»<sup>۳</sup>. یا ترس از سلب امتیازات. فرض کنید ما در فلان دستگاه يك امتیازی داریم؛ اگر این حرف را بزنیم، اگر این آزادگی را به خرج دهیم، اگر این امر به معروف را بکنیم، ساقط

۱. مائده: ۴۴

۲. آل عمران: ۱۷۵

۳. اعراف: ۱۵۷

می‌شویم. یا طمع. طمع موجب می‌شود که من عیب شما را نگویم، با شما آزادانه برخورد نکنم - شمانی که صاحب قدرت هستید - برای خاطر اینکه در شما طمع دارم. یا حسادت، یا تعصبهای بیجا و غلط، یا تحجر؛ اینها هم يك نوع موانع درونی است، که آزادی از اینها را هم می‌شود اسمش را گذاشت آزادی معنوی. بنابراین ما دو تا اصطلاح در آزادی معنوی داریم: يك اصطلاح، آن اصطلاح اول است که عروج الی‌الله و قرب الی‌الله و حب‌الله و اینهاست. آن اصلاً وارد بحث ما نیست، آن يك مقوله‌ی دیگر است. دیگری، آزادی معنوی به معنای رها شدن از قیود درونی و پابندی‌های درونی است که نمی‌گذارد من جهاد بروم، نمی‌گذارد من مبارزه کنم، نمی‌گذارد من صریح حرف بزنم، نمی‌گذارد من مواضع خودم را آشکارا بگویم، من را دچار نفاق می‌کند، دچار دورویی می‌کند. در مبارزه‌ی با موانع آزادی، این بحث قابل طرح است.

نکته‌ی بعدی این است که ما می‌خواهیم نظر اسلام را پیدا کنیم. ما که با کسی رودربایستی نداریم. ما اگر بخواهیم نظرات منهای اسلام را - هرچه که ذهن ما می‌پزد و می‌پروراند - دنبال کنیم، به همان آشفتگی‌هایی دچار می‌شویم که متفکرین غربی در زمینه‌های گوناگون مبتلایش هستند؛ هم در فلسفه دچار هستند، هم در ادبیات و هنر دچار هستند، هم در مسائل اجتماعی دچار هستند؛ آراء متضارب گوناگون علیه یکدیگر، که غالباً هم اینها امتداد عملی پیدا نمی‌کند. نه، ما دنبال این هستیم که ببینیم نظر اسلام چیست.

پس ببینید ما در بحث آزادی، اولین محدودیت را برای خودمان درست می‌کنیم. آن محدودیت چیست؟ عبارت است از این که ما نظر اسلام را می‌خواهیم؛ خودمان را محدود می‌کنیم به نظر اسلام و چهارچوب اسلام. این، اولین محدودیت. در بحث آزادی، از محدودیت نترسیم. چون وقتی گفته می‌شود آزادی، آزادی در معنای اولی - که با حملِ اولی ذاتی مشخص می‌شود - یعنی رها شدن. کسی که می‌خواهد درباره‌ی آزادی بحث کند، کأنه هر چیزی که اندکی با این رها شدن منافات داشته باشد، برایش سنگین می‌آید؛ یعنی دنبال استثناء می‌گردد. قاعده عبارت است از رهایی مطلق. او دنبال این می‌گردد که «الا ما خرج بالدلیل» اش چیست، که بگوید خب، در این زمینه‌ها آزادی نه، در آن زمینه‌ها آزادی نه؛ از این چند تا زمینه که بگذریم، آزادی بله. این اشتباه را انسان ممکن است در مواجهه‌ی با بحث آزادی بکند. من عرض می‌کنم اینجوری نیست. از اول هیچ پیشفرضی وجود ندارد که بخواهد به ما آزادی مطلق را بدهد - که حالا عرض خواهیم کرد که اصلاً منشأ آزادی در اسلام چیست - از اول چنین پیشفرضی نداریم که يك آزادی مطلق حق انسان است، متعلق به انسان است، برای انسان ارزش است، حالا بگردیم ببینیم که استثناءها کدام است، «ما خرج بالدلیل» ها کدام است؛ نخیر، قضیه اینجوری نیست. ما از محدودیت نترسیم. همان‌طور که عرض کردم، اولین محدودیت ما که درباره‌ی مباحث آزادی در اسلام حرف می‌زنیم، این است که می‌گوئیم در «اسلام»؛ یعنی از اول، چهارچوب درست می‌کنیم؛ از اول برایش محدوده درست می‌کنیم. آزادی در اسلام به چه معناست؟ این خودش شد محدوده. نه، بحث ما اصلاً این است.

در آیه‌ی معروف سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف می‌فرماید: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»<sup>۱</sup>. این واضح‌ترین آیه در قرآن برای آزادی است، که «اِصْر» را برمی‌دارد. «اِصْر» آن طنابهایی است که به پایه‌ی خیمه می‌بندند تا باد آن را نبرد؛ یعنی آن را متصل می‌کند به زمین. «وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ»؛ این اخلاص الی الارض است. «اِصْر» ما آن چیزهایی است که ما را می‌چسباند به زمین، مانع پروازمان می‌شود. «غل» هم که غل است دیگر، غل و زنجیر است؛ که پیغمبر آمده است غل و زنجیر را بردارد. در همین آیه، قبل از آنکه «يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» را بگوید، می‌گوید: «وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ». خب، حلال و حرام یعنی چه؟ حلال و حرام یعنی حد گذاشتن، منع کردن؛ ممنوعیت همراهش است. از وجود محدودیت و ممنوعیت در ذهنمان، هنگامی که راجع به آزادی بحث می‌کنیم، اصلاً ابا نداشته باشیم.

بعضی از آقایان گفتند تفاوت‌های جوهری بین نگاه به آزادی و نظریه‌ی آزادی در اسلام و در غرب وجود دارد؛ حالا بخصوص در غرب، لیبرالیسم را مطرح کردند؛ که البته مکاتب دیگر هم هست، لیکن همه در آن جهت شریکند. بله، راست است؛ همین تفاوت‌هایی که آقایان گفتند، وجود دارد؛ لیکن مهمترین تفاوت این است: در لیبرالیسم، منشأ آزادی، به عنوان حق یا به عنوان يك ارزش، عبارت است از تفکر انسان‌گرایی - اومانيسم - چون محور عالم وجود و محور اختیار در این عالم کون عبارت است از انسان؛ آن هم بدون اختیار معنی ندارد؛ پس باید اختیار و آزادی داشته باشد. البته این اختیار، غیر از اختیار «جبر و اختیار» است. جبر و اختیار را هم بعضی از آقایان مطرح کردند. بحث اختیاری که در جبر و اختیار می‌کنیم، این است که انسان «توانائی انتخاب» دارد - توانائی ذاتی و طبیعی دارد - اما در اینجا که صحبت انتخاب می‌کنیم، می‌گوئیم «حق انتخاب» دارد. بین توانائی انتخاب حق و حق انتخاب، يك ملازمه‌ی قطعی وجود ندارد. البته می‌شود يك ملازماتی برایش فرض کرد، اما اینجوری معلوم نیست قانع‌کننده باشد. پس آنچه که آنها می‌گویند، این است؛ آنها می‌گویند انسان، محور است؛ یعنی در واقع خدای عالم وجود، انسان است و نمی‌تواند بدون قدرت انتخاب و بدون اراده، وجود داشته باشد. یعنی بدون اعمال اراده - که همان معنای دیگر آزادی است - امکان ندارد که ما فرض کنیم انسان، صاحب اختیار عالم وجود است. این، پایه‌ی بحث آزادی است. این، مبنای تفکر اومانيستی درباره‌ی آزادی است.

در اسلام مسئله بکلی از این جداست. در اسلام مبنای اصلی آزادی انسان، توحید است. البته دوستان بعضی از موارد دیگر را هم ذکر کردند - آنها هم درست است - اما آن نقطه‌ی کانونی، توحید است. توحید فقط عبارت نیست از اعتقاد به خدا؛ توحید عبارت است از اعتقاد به خدا، و کفر به طاغوت؛ عبودیت خدا، و عدم عبودیت غیر خدا؛

«تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً»<sup>۱</sup>. نمی‌گوید «لا نشرك به احدا» - البته يك جائی هم «احداً» دارد، اما اینجا اعم از آن است - می‌فرماید: «و لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً»؛ هیچ چیزی را شريك خدا قرار ندهید. یعنی شما اگر از عادات بی‌دلیل پیروی کنید، این برخلاف توحید است؛ از انسانها پیروی کنید، همین جور است؛ از نظامهای اجتماعی پیروی کنید، همین جور است - آنجائی که به اراده‌ی الهی منتهی نشود - همه‌ی اینها شرك به خداست، و توحید عبارت است از اعراض از این شرك. «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى»<sup>۲</sup>؛ کفر به طاغوت وجود دارد، بعدش هم ایمان به خدا. خب، این معنایش همان آزادی است. یعنی شما از همه‌ی قیود، غیر از عبودیت خدا، آزادید.

بنده سالها پیش در نماز جمعه‌ی تهران، ده پانزده جلسه راجع به همین بحث آزادی صحبت کردم؛ آنجا به يك مطلبی اشاره کردم و گفتم ما در اسلام، خودمان را بنده‌ی خدا می‌دانیم؛ اما بعضی از ادیان، مردم و خودشان را فرزند خدا می‌دانند. گفتم این يك تعارف است؛ فرزند خدا هستند و غلام هزاران انسان، غلام هزاران شیء و شخص! اسلام این را نمی‌گوید؛ می‌گوید فرزند هر کس می‌خواهی، باش؛ فقط باید غلام خدا باشی، غلام غیر خدا نباید باشی. عمده‌ی معارف اسلامی که در باب آزادی وجود دارد، ناظر به همین نکته است.

این حدیث معروفی که هم از امیرالمؤمنین نقل شده، هم ظاهراً از امام سجّاد نقل شده، من در ذهنم هست که از امام هادی (علیه‌السلام) هم نقل شده، می‌فرماید:

«أَوْ لَا حَرِّ يَدَعُ هَذِهِ اللَّمَازَةَ لِأَهْلِهَا»

- این آزادی است - آیا آزاده‌ای نیست که این متاع پست را - لماظه را، آب بینی یا دهان حیوان پستی را - جلوی اهلش بیندازد؟ خب، تا اینجا چیزی فهمیده نمی‌شود. معلوم می‌شود که حُر کسی است که این را جلوی اهلش بیندازد، خودش دنبال این نرود. بعد می‌گوید:

«فَلَيْسَ لَأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَتَّبِعُوها بغيرها»<sup>۳</sup>

؛ قیمت شما فقط بهشت است. معلوم می‌شود که برای آن لماظه می‌خواستند قیمت بپردازند؛ یعنی آن لماظه را می‌دادند که نفس این را ببرند، هستی این را ببرند، هویت و شخصیت این را ببرند؛ بحث معامله در کار بوده، از آن معامله نهی می‌کند. اگر بناست معامله کنید، چرا نفستان را در مقابل این لماظه می‌دهید؟ فقط در مقابل بهشت و

۱. آل عمران: ۶۴

۲. بقره: ۲۵۶

۳. تحف العقول، ص ۳۹۰

عبودیت خدا بدهید. بنابراین نقطه‌ی کانونی، این است. البته يك نقطه‌ی کانونی دیگر هم وجود دارد که عبارت است از همان کرامت انسانی، که همین

«فليس لأنفسكم ثمن الآ الجنة»

آن را نشان می‌دهد؛ که دیگر حالا وارد این قضیه نشویم.

يك نکته‌ی دیگر این است که ما در تمسك به منابع اسلامی - که همین طور که بعضی از آقایان اشاره کردند، منابع قرآنی و غیرقرآنی و حدیثی، فراوان وجود دارد؛ که باز بنده در همان سلسله سخنرانی‌های آن وقت، فرصت و مجال داشتم، گشته بودم و مبالغی را پیدا کرده بودم، که آنها را در نماز جمعه می‌خواندم - فقط نباید به دنبال این باشیم که اثبات کنیم بحث درباره‌ی آزادی، هدیه‌ی غرب و هدیه‌ی اروپا به ما نیست. چون گاهی برای این استفاده می‌کنیم، که آقا چرا بعضی از غربزده‌ها می‌گویند این مفاهیم را اروپائی‌ها به ما یاد دادند؛ نه، قرن‌ها پیش از پیدا شدن این مباحث در اروپا، بزرگان اسلام اینها را گفته‌اند. خیلی خوب، این يك فایده است؛ اما فقط این نیست. ما باید به منابع مراجعه کنیم، برای اینکه بتوانیم آن منظومه‌ی فکری مربوط به آزادی را از مجموع این منابع بگیریم.

نکته‌ی دیگر این است که ما درباره‌ی آزادی، از چهار منظر می‌توانیم بحث کنیم: یکی از منظر حق، به اصطلاح قرآنی، نه به اصطلاح فقه و حقوق؛ که حالا مختصر توضیحی عرض خواهم کرد. یکی از منظر حق، به اصطلاح فقه و حقوق؛ حق، ملك، حق در قبال ملك. یکی از منظر تکلیف. یکی هم از منظر ارزشگذاری، نظام ارزشی. به نظر من از همه مهمتر، آن بحث اول است که ما راجع به آزادی از منظر حق، به اصطلاح قرآنی عمل کنیم. حق در اصطلاح قرآن - که شاید تعبیر «حق» بیش از دو‌یست مرتبه در قرآن تکرار شده؛ خیلی چیز عجیبی است - يك معنای عمیق و وسیعی دارد؛ که حالا آنچه به طور خلاصه و مجمل در دو کلمه شاید بشود يك معنای سطحی از آن داد، به معنای دستگاه نظام‌مند و هدفدار است. خدای متعال در آیات متعددی از قرآن می‌گوید: همه‌ی عالم وجود بر حق آفریده شده؛ «ما خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ»<sup>۱</sup>، «خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ»<sup>۲</sup>؛ یعنی این دستگاه عالم وجود و دستگاه آفرینش - از جمله وجود طبیعی انسان، منهای مسئله‌ی اختیار و اراده در انسان - يك دستگاه ساخته و پرداخته و به هم پیوندزده‌ی متصل به یکدیگر و دارای نظام و دارای هدف است. بعد عین همین مسئله را درباره‌ی تشریع بیان می‌کند. در مورد تکوین، به برخی از آیات اشاره کردم. در مورد تشریع می‌فرماید: «نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ»<sup>۳</sup>،

۱. دخان: ۳۹

۲. جاثیه: ۲۲

۳. بقره: ۱۷۶

«أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا»<sup>۱</sup>، «لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبَّنَا بِالْحَقِّ»<sup>۲</sup>. این حق، همان حق است؛ آن در عالم تکوین است، این در عالم تشریع است. این معنایش این است که عالم تشریع، به حکمت الهی، صددرصد منطبق با عالم تکوین است. اراده‌ی انسان می‌تواند يك گوشه‌هائی از آن را خراب کند. البته چون منطبق با عالم تکوین است و جهت، جهت حق است- یعنی آنچه که باید باشد، حکمت الهی آن را اقتضاء کرده- لذا در نهایت، آن حرکت عمومی و کلی غلبه پیدا می‌کند بر همه‌ی این کارهای جزئی‌ای که تخطی و تخلف و انحراف از این راه است؛ بنابراین تخلفهائی ممکن است انجام بگیرد.

این عالم هستی است، این هم تشریع است. خب، یکی از مواد این عالم، اراده‌ی انسان است؛ یکی از مواد این تشریع، آزادی انسان است؛ پس این حق است. با این دید به مسئله‌ی آزادی نگاه کنیم، که آزادی حق است در مقابل باطل.

يك نگاه هم از لحاظ حق به اصطلاح حقوقی است، که عرض کردیم این توانائی مطالبه کردن را به او می‌دهد- یعنی دارای يك خصوصیتی است که می‌تواند چیزی را مطالبه بکند- که این تفاوت می‌کند با آن بحث اختیار در حق انتخاب در جبر و اختیار.

یکی هم مسئله‌ی تکلیف است، که آزادی را از دیدگاه يك تکلیف باید نگاه کنیم. اینجور نیست که بگوئیم خیلی خوب، آزادی چیز خوبی است، اما من این چیز خوب را نمی‌خواهم. نخیر، نمی‌شود، باید انسان به دنبال آزادی باشد؛ هم آزادی خود، و هم آزادی دیگران؛ نباید اجازه بدهد که کسی در استضعاف و ذلت و محکومیت باقی بماند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«لا تكن عبد غيرك وقد جعلك الله حراً»<sup>۳</sup>

. قرآن هم فرموده است: «مَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ»؛ یعنی شما موظفید آزادی دیگران را هم تأمین کنید، ولو با قتال؛ که حالا اینها دیگر بحثهای گوناگون است.

چهارمین نقطه هم ارزش است؛ که این در نظام ارزشی اسلام، از عناصر درجه‌ی اول است؛ البته همان آزادی‌ای که موجود است.

۱. بقره: ۱۱۹

۲. اعراف: ۴۳

۳. نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱

۴. نساء: ۷۵

خب، من آخرین حرفم را این قرار بدهم که ما حالا که می‌خواهیم درباره‌ی مسئله‌ی آزادی بحث کنیم و تحقیق کنیم و پژوهش کنیم و پیش برویم، نسبت‌مان با نظرات غربی چه باشد؟ این يك نکته‌ی اساسی است. خب، بحث‌هایی که آقایان و خانمها کردید، همه نشان می‌داد که يك فاصله‌ی عمیقی بین نگاه و نگرش اسلام و نگاه و نگرش غرب وجود دارد؛ و درست هم هست، همین است. منشأ اصلی هم - همین طور که عرض کردیم - این است که ملاک و معیار آزادی در آنجا بحث انسان‌سالاری است، در اینجا بحث خداسالاری است، عبودیت خداست، توحید الهی است؛ این به جای خود محفوظ. يك وقت ما نگاه می‌کنیم به نظرات غربی، می‌بینیم این نظرات خروجی خوبی نداشته‌اند؛ واقع قضیه این است دیگر. حالا این همه متفکرین برجسته و بزرگشان - کانت و غیر کانت و دیگران - راجع به آزادی حرف زده‌اند و مطالبی گفته‌اند؛ کو حالا؟ کجای دنیای غرب از لحاظ عمل، رفتارشان منطبق است با آن چیزهایی که آنها گفته‌اند و آنها خواسته‌اند؟ آن محدودیت‌هایی که آنها مراعات کرده‌اند و ملاحظه کرده‌اند، وجود ندارد. اگر فرض کنیم این چیزی که امروز در واقعیت غرب می‌بینیم، عیناً ترجمه‌ی عملیاتی آنهاست، پس آنها هم خیلی وضعشان بد بوده؛ چون امروز وضعیت غرب از لحاظ آزادی، وضعیت بسیار تأسف بار و بدی است؛ یعنی به هیچ وجه قابل دفاع نیست.

در غرب، امروز آزادی اقتصادی به همین شکلی است که آقایان اینجا اشاره کردند. در حوزه‌ی اقتصادی: تصاحب موقعیتهای اقتصادی به وسیله‌ی اشخاص محدود. اگر کسی توانست با زرنگی یا با تقلب یا با هر شکل دیگری، خودش را به باشگاه توانگران اقتصادی برساند، همه چیز مال اوست. البته در آمریکا نگاه نمی‌کنند به سابقه‌ی اشرافیگری؛ برخلاف اروپا و سنت‌های اروپائی که آنجاها يك مقداری به این مسائل اهمیت می‌دادند؛ در گذشته بیشتر، در حالا کمتر. در آمریکا آنجور سابقه‌های اشرافی و خانوادگی و اینها وجود ندارد. آنجا هر کسی - ولو يك باربر، يك حمال - بتواند يك وقت از يك موقعیتی استفاده کند و خودش را به آن نقطه‌ی بالای سرمایه‌داری برساند، در ردیف آن سرمایه‌دارهاست و از امتیازات برخوردار می‌شود و امتیازات مال آنهاست. در آن منشوری که آمریکائی‌ها درست کردند، یکی از بزرگان و پیشروان و بنیانگذاران آمریکای امروز - که مال دویست سال قبل است و من الان یادم نیست کدامشان است؛ تقریباً اندکی پیش از انقلاب کبیر فرانسه، که در آمریکا آن حوادث اتفاق افتاده و دولت آمریکا تشکیل شده - می‌گوید اداره‌ی کشور آمریکا باید به دست همان کسانی انجام بگیرد که ثروت کشور آمریکا در دست آنهاست. این يك اصل کلی است، هیچ ابائی هم نمی‌کنند. ثروت کشور دست این عده است، اینها هم باید کشور را اداره کنند؛ درست نقطه‌ی مقابل آنچه که برادر عزیزمان می‌خواهند با تعاونی‌ها درست کنند، که همه حق مدیریت داشته باشند، ولو يك سهم داشته باشند. خب، این آزادی اقتصادی‌شان.

در زمینه‌ی سیاسی هم شما این بازی تراحمات دوحزبی را می‌بینید که صحنه‌ی سیاسی را در انحصار خودشان درمی‌آورند و قطعاً کسانی که وابسته‌ی به این احزاب هستند، مراتب و اندازه‌هاشان بسیار بسیار کمتر از يك درصد

و اینهاست. اصلاً این احزاب امتداد حقیقی و واقعی در بطن جامعه ندارند؛ در واقع باشگاه‌هایی هستند برای تجمع يك عده‌ای. آنهایی که می‌آیند رأی می‌دهند، یا به شعارها فریب می‌خورند، یا تحت تأثیر تسلط رسانه‌ای هستند که فوق‌العاده در غرب غنی و پیشرفته است؛ بخصوص در آمریکا که واقعاً فاصله‌اش با ما فاصله‌ی زمین تا آسمان است از لحاظ توانائی آنها در تبلیغ و دگرگون کردن واقعیتهای سیاه را سفید نشان دادن، سفید را سیاه نشان دادن - فوق‌العاده در این زمینه‌ها پیشرفته و کارآمدند. به این وسیله‌ها مردم را می‌کشند.

در زمینه‌ی مسائل اخلاقی هم همین همجنس‌بازی است که این خواهر عزیزمان آمدند گفتند؛ همین مفاسدی که وجود دارد. البته برخی قیود هنوز باقی است. این قیود هم آدم حدس می‌زند که بزودی از بین خواهد رفت؛ یعنی ازدواج با محارم، زنای با محارم؛ منطقاً هیچ منعی نباید برای اینها داشته باشد. اگر فرض کنیم ملاک و جواز همجنس‌بازی و زندگی مشترك بدون همسری، میل انسان است، خب يك نفر هم میل پیدا می‌کند فرضاً با محارم خودش يك چنین فجوری را انجام دهد؛ چرا باید مانعی وجود داشته باشد؟

یعنی منطقاً وجود ندارد. قاعدتاً هم این موانع از بین خواهد رفت، این موانع هم از آنها گرفته خواهد شد.

بنابراین واقعیتهای جامعه‌ی غربی، خیلی واقعیتهای بد، تلخ، زشت و بعضاً نفرت‌انگیز است؛ نه عدالتی هست، نه چیزی هست؛ تبعیض هست، زورگوئی هست؛ در زمینه‌ی مسائل جهانی، جنگ‌افروزی هست. برای اینکه کارخانه‌های تولید اسلحه به پول و نوائی برسند، بین دو ملت جنگ به راه می‌اندازند، برای اینکه آن کارخانه ورشکست نشود! می‌آیند کشورهای خلیج فارس را از ایران، از جمهوری اسلامی می‌ترسانند، برای اینکه به آنها فائتوم بفروشند، میراث بفروشند! این کارها به‌طور دائم دارد انجام می‌گیرد.

با مقولات شریف - مقوله‌ای مثل حقوق بشر، مقوله‌ای مثل مردم‌سالاری - برخورد گزینشی می‌شود؛ برخوردهای بسیار بد و غیراخلاقی با این مقولات انجام می‌گیرد. بنابراین وضعیت واقعیتهای کنونی زندگی در غرب، همان غربی که فلاسفه‌اش آن همه در باب آزادی حرف زده‌اند، وضعیت واقعاً بدی است.

انسان به این نظریات نگاه کند، پس آن نظریات را رد کند؛ این يك جور نگاه است. بنده معتقدم که این نگاه را نباید مطلق کرد. بله، این واقعیتهای تا حدود زیادی نشان‌دهنده‌ی این است که آن متفکرین که از خدا دور شدند و خودشان را از هدایت الهی مستغنی یافتند و فقط به خودشان متکی شدند، دچار گمراهی شدند؛ خودشان را گمراه کردند، قومشان را هم گمراه کردند؛ خودشان را جهنمی کردند، قومشان را هم جهنمی کردند؛ در این تردیدی نیست. منتها من اینجور فکر می‌کنم که مراجعه‌ی ما به نظرات متفکرین غربی، با تضارب آرائی که آنها دارند، با پیشکسوتی در این زمینه‌ی فکر آرائی و منظومه‌آرائی و چنین موضوعات کنار هم، برای متفکرین ما مفید خواهد بود، به يك شرط؛

و آن شرط، عدم تقلید است؛ چون تقلید، ضد آزادی است؛ نباید تقلید انجام بگیرد؛ اما نوع کار آنها می‌تواند به شما کمک کند.

ما حرفهای دیگری هم اینجا نوشته بودیم، که دیگر ساعت خیلی دیر شد؛ مخصوصاً برای خود بنده که این ساعت معمولاً بنا داریم بیدار نباشیم و من این ساعت بیدار نیستم. حضور آقایان محترم و خواهران و دوستان عزیز آنچنان نشاطی به انسان می‌دهد که خواب از انسان دور می‌شود. گفت: «آنگه رسی به دوست که بی خواب و خور شوی». «خواب» ش فعلاً امشب اینجوری شد که تأخیر افتاد، اما «خور» ش در خدمت آقایان هستیم ان شاء الله!

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته<sup>۱</sup>